

۸۱۰ فواید در احکام سال

در احکام سال — مولید — و فصول فی الاحکام — احکام صورت طالع مولود

دفعه طوالع موالید — احکام المنازل — جامع شاهی

فی الحروف لصاحب الشکل — جدول صور درجات الفلک — اتصالات فی الاحکام

رساله قوس قزح

۶۴۶۹
۱۵۰۸۳

من کتب الفقیر الی الله السید مصطفی مسعود المدرس … عوله

بسم الله تعالی
در دوم سلخ شهر رجب داخل کتابخانه ذاالاسعه درویش کردید
سنه ۱۲۵۹

بازدید ۱۳۴۰

احکام موالید … [illegible]

۱۱۷۶

۱۱۷۴

[illegible]

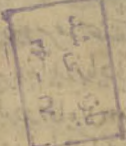
فوائد در احکام سال ۸۱۰

در احکام سال — مواليد — و دو رساله در احکام — احکام بروج طالع مولود

دو فصل طوالع مواليد — احکام المنازل — جامع شاهی

في الجوزهر — جدول صور درجات الفلک — اتصالات في الاحکام

رساله نوروزنامه





احکام مواليد و چند رساله ديگر

احکام موالید و چندین رساله دیگر

فواید در احکام سال ۸۱۰

در احکام سال

موالید

و تحویل سال

احکام تحویل طالع مولود

در طوالع موالید

احکام المنازل

جامع شاهی

در الحروف الرمل

جدول صور درجات الفلک

اتصالات در احکام

رسالهٔ قوس قزح

احکام انتقال زحل از برجی ببرجی دیکر و علامات آن

جون بحمل آید قتل کوسفندان باشد و بر مردمان درد جشم و سر برانکیزد و دلالت کند بر وفات مردمان بزرک در اقالیم آن که بحمل نسبت کنند و آن شهرهای خراسانست جون بثور نقل کند کاوانرا قتل کند و درد کلو را برانکیزد و خناق را و در شهرها قحط بدید آید و نرخ کران کردد و مردمان بزرک شهرهای جبال وفات یابند جون بجوزا نقل کند مردمانرا قتل کند و در میان ایشان مرک بسیار افتد و وجع المفاصل بدید آید و نقرس و نرخها ارزان شود و بادها بسیار کردد و زلزلها جون بسرطان آید قتل ماهی بود و خیرها اندک شود و آبها بزمین فرو رود و درد سینه و سعال و مرک افلاک بر مردمان غلبه کند جون باسد آید قتل ددکان بود و وحوش و ملخ بسیار کردد و پادشاه وفات یابد و قولنج بدید آید در مردم و داء الثعلب جون بسنبله نقل کند کشتها را بفساد آرد و سرمان و ملخ بفساد آورد و در شهرها قحط بدید آید و درد پشت و وجع مفاصل بسیار کردد جون بمیزان آید غدر و فجور در میان مردمان بسیار شود و اما نمانده از زر و درم کران شود و زلزله و بادها و باران برانکیخته شود و سرما سخت کردد و بر مردمان درد مذاکیر برانکیخته جون بعقرب نقل کند وبا بسیار کردد در دنیا و کژدم بسیار کردد و آبها بسیار کردد و سرما سخت شود و برف زایل کردد و بمردمان رنج بواسیر بدید آید و زیادتی جون جون بقوس آید در دنیا جنک و حرب بسیار کردد و قایدان و ملوک وفات یابند جون بجدی آید کوسفند را بکشد و مردمان در کرسنکی افتد و

بیماری

و بیماری سودا بر مردمان بدید آید جون بدلو آید آبها بسیار شود و کرم در چیزها افتد و هوا تباه کردد و مالها بسیار شود و در شهرها فراخی بدید آید و نرخها ارزان شود و فتنه کم کردد و کارهای سلطان استقامت کیرد جون بحوت آید سرما سخت کردد و نرخ کران شود و وبا بسیار کردد و راهها بسته کردد و آبها بسته شود و آبها بزمین فرو شود و در شهرها تشنکی بدید آید و مردمانرا بیماری رسد که انراد الفیل خوانند والله اعلم

کیدر کواکب

رسیدن کواکب بکید وبا فی نحوس از بن قیاس کند زحل طاعون افتد بستوران و مرک و نهب مردمان و بناهاء بزرک خراب کنند و رنج بزرکان و مرک پیران و دل تنکی و سستی دست و پای و سرمای سخت مشتری مهتران کرفتار شوند و بزرکان کشته شوند و شریفان ذلیل و فقها را حرمت نبود و فحش و زنا اشکارا شود مریخ تیغها برهنه شود و قتل بود و جمع لشکرها و خون ریزش و میان سلاطین و رعیت اختلاف افتد آفتاب بیماری بزرکان و دل مشغولی پادشاهان و غلبه و غوغای فرومایکان زهره آب جشمها کم شود و نبات کمتر بود و اکر بتابستان باشد و اکر بزمستان بود سرمای سخت بود و بارندکی باافراط و مرک زنان بود و اکر بوقت بهار بود طوفان و صاعقه باشد عطارد جوانان بعشق مشغول شوند و علامان بکریزاند راس شمشیرها در نیام در نیاید و بهر طرفی آشوب خیزد و فتنه و فساد بغایت بود ذنب مرک و بیماری صعب بود و مرک مردم بود والله اعلم بالصواب.

کتاب الموآکید از ابو عبدالله محمد بن ایوب الطبری

بسم الله الرحمن الرحیم

جنین گوید خواجه حکیم جلیل سید ابو عبدالله محمد بن ایوب الطبری که از
دشواری شناختن حالهاء مرگ مردم و بقاء ایشان اندر جهان و بر آن
حکم کردن تا آن حد شده است که هر کس را در وطعن و وهمی دیگرست
بر درستی و نادرستی قاعدهٔ با اصل این علم و ندانند ایشان که از نا
تمامی دانستن اصول این علمست خداوندان این صناعت را و خوار
گرفتن طریقهاشان این کار را بس ما خواستیم که از جهت ایشان
رسالتی سازیم مفرد و اندرو پیدا کنیم شناختن عمرها و بقاء مردم
و بدیداریم سببهائی که بکار آید خداوندان این صناعت را اندر معنی
بر طریقی آسان و بر راهی صواب و بر قولی که همه حکماء متقدم
بر آن اعتقاد کرده اند و اندر آن باب سخن گفته اند تا چون بکار آیدشان
از نگریدن اندرین کتاب بدانند و این شرطهای که ما بدید کردیم
بکار آرند و دریابند و بران حکم رانند تا طریق صواب بر دست گرفته
باشند بس ما این کتاب را اندر این معنی آغاز کردیم و اورا استخراج
خوانیم اندر طلب عمر و هیلاجات و این را سی در نهادیم اندر هر دری
پیدا کردیم که در جه معنی است و از ایزد تعالی توفیق خواستیم بر تمام
کردن این که او تواناست که توفیق دهد بدان انه علی ما یشاء قدیر و
بالاجابة جدیر

فهرست کتاب

تسییرات درجهٔ معلوم بدرجهٔ نا معلوم که او درجهٔ هیلاج بود باب ۲۴
در استخراج تسییرات درجهٔ معلوم بدرجهٔ معلوم که او درجهٔ هیلاج یا
طالع بود بدرجهٔ طالع باب بیست و پنجم در شناختن درجات قاطع بر
هیلاجات و کدخدا و درجات طالع و ادلاء احکام بدرجهٔ طالع
باب بیست و ششم در بیرون آوردن اجزاء ساعات درجهٔ ستاره بحسب
موضع ستارگان باب بیست و هفتم در بیرون آوردن مطالع ساعات ستارگان
باب بیست و هشتم در شناختن ادلای مرا تحویلی و قت تحویلی بقای و غیره
باب بیست و نهم در ترکیب آفرینش مردم و ادلا که مردم بدو همه حال
بمیرند بتمامی باب سی ام در تصرف کردن اندر دلیلهای عمر و بیرون
آوردن که کدام مولود برهد و کدام بمیرد که هیلاج و ادلاء عمر تباه
شده باشد و این تمامست که گفتیم اکنون آغاز کتاب کنیم و بالله التوفیق

باب اول در معرفت قاعدهاء عمر مردم

ایزد تعالی که مسبب الاسباب است هر چیزی را سبب چیزی دیگر کرده است
و در حرکات افلاک و جنبش کواکب را سبب همه چیزها کرده است و بقاء عمر مردم
در وی چه بعضی تقدیری برداخته است و بهری را تقدیر نا برداخته
و آنچه برداخته است بقاء ذاتی خوانیم و نا برداخته را بقاء عرضی و بشناختن
بقاء عرضی آنست که جمله شخصها را بود و تولد او از قرانها و دورانها
و ممرات ستارگانست و این از نابودن مکان یا هوا یا غذا باشد و
این نا غرقه شدن کشتیها یا خراب شدن بقعها و شهرها باشد از
زلزلها یا از نابودن هوا و تباه شدن او باشد از بادهای سموم و
زیانکار و وباهای که بدید آید از نا یافتن غذا باشد یا از جهت

قحطها

قحطها و تنگیها و این را تأثیری کلی خوانند و هر تأثیری کلی که پیش
از تأثیر جزوی بمردم رسد آن مردم را تباه کند و بکشد اما بقای
ذاتی هر شخصی را باشد مفرد و آنرا تأثیر جزوی خوانند و دانستن
آن از طالع مولودهای آن شخصها باشد و آن بر چهار روی بود
مردم را یا جال ترتیب بعد یا عطیت کدخدا باشد یا تسییر درجات هیلاج
بود بر درجهای قاطع یا فساد ادلای تحویلی بود اما آنکه ترتیب است
بر سه گونه است یا جال نا یافتن غذا است یا نابودن هیلاجاتست یا
نا یافتن ترتیب است و آنکه عطیت کدخدا یا نیست بر سه روی است
یا عطیت کدخدا نیست یا نقصان یا زیادت آن عطیت است بر حسب
مواضع یا زواید روا اید است یا نواقص نواقص است و آنکه تسییر
درجات دلیلانست هم بر سه روی است یا تسییر درجهٔ طالع است
بجایگاه قاطعان یا تسییر درجهٔ هیلاجست یا تسییر درجه کدخدا است
و آنکه فساد تحویلی است هم بر سه روی است یا فساد دلیل اصلی است
گاه تحویل یا فساد دلیل تحویلی گاه اصلی یا فساد دلیل اصلی و
تحویلی است گاه تحویلی و ما اصل و حال هر باب بنداکنیم بشرح بغیر
از آن اندرین درها که بعد ازین در آید و این تمامست اندرین معنی که گفتیم

باب دوم در معرفت آن مولودی که غذا نپذیرد

اما آن مولودی که او غذا نپذیرد آن بود که پیش از سه روز نزید و این
از آن بود که اندر طالع او آفتاب یا ماه اندر وتدی باشد از اوتاد چهارگانه
و نحسی از جمله نحسان با او بود یا بر تربیع و مقابله او بود پس چون چنین
بود آن مولود غذا نپذیرد و بیشتر از سه روز نزید و همچنین درجهٔ

طالع اگر منحوس بود یا درمیان دو نحس یا شعاعشان بود یا دو نحس گرد
طالع را مدخ بود یکی در دوازدهم و یکی در دوم و هیچ سعدی بدو ننگرد
آن مولود غذا نپذیرد و چون مستولی برجایگاه خداوند نوبت یعنی
بروز آفتاب و بشب ماه نحسی بود و یا کوکبی منحوس با او بود یا نحسی با او
نگرد آن مولود غذا نپذیرد و پیش از سه روز نزید و یا کوکبی منحوس را
مستولی بود برجایگاه نوبت یا کواکبی منحوس با او بود یا بدو ناظر باشد
یا موضع قمر روز سوم از مولود منحوس بود و خداوند طالع راجع بود
یا بخداوند هشتم طالع پیوندد یا خداوند هشتم در طالع بود یا خداوند
هشتم طالع بخداوند طالع پیوندد آن مولود غذا نپذیرد و پیش از
سه روز نزید اینست حال غذا ناپذیرفتن که یاد کردیم و این کفایتست

باب سوم در معرفت مولودی که او را ترتیب نباشد

بدانکه دلیل ترتیب ده است درجه طالع است و مستولی بر طالع و ارباب
مثلثات طالع یا موضع آفتابست یا ارباب مثلثات موضع وی و موضع
قمر است و ارباب مثلثات موضع وی و موضع سهم السعادة و سهم
السعادة است و ارباب مثلثات وی و موضع قمر اندر روز سوم از
ولادت پس اگر درجه طالع را مسعود یابیم و مستولی بر طالع مستقیم
السیر باشد و اتصال وی بخداوند هشتم نباشد یا خداوند هشتم را
بدو اتصال نبود و خداوندان مثلثات طالع در وتد باشند یا در
مایل الوتد و آفتاب اندر وتد باشد و در مایل الوتد و منحوس نباشد یا
و خداوندان مثلثات موضع آفتاب در وتد یا در مایل الوتد باشند و
قمر در وتد و یا در مایل الوتد بود مسعود و اتصال وی بکوکبی بود که بر

بالای

بالای زمین باشد و خداوند مثلثات موضع ماه اندر وتد یا در مایل الوتد
باشد و سهم السعادت در وتد یا در مایل الوتد باشد و خداوندان مثلثات
موضع سهم السعادت در وتد یا مایل الوتد باشد یا موضع قمر روز سوم
ولادت مسعود بود این همه دلیل باشد برانکه خداوند مولود را ترتیب
تمام شود در آسانی و خوشی و بی رنج و تعب و گرانی که بدو رسد و
اگر درجه طالع منحوس بود و مستولی بر درجه طالع راجع بود و در
برج زایل بود و اتصال وی بخداوند هشتم یا خداوند هشتم بدو نگرد
و یا بدو پیوندد و خداوندان مثلثات طالع در برج زایل باشند و آفتاب
در برج زایل باشد یا منحوس بود و ارباب مثلثات موضع آفتاب هر سه
در برج زایل باشند و قمر منحوس بود و در برج زایل بود و اتصال
وی بستارهٔ بود که بزیر زمین باشد و ارباب مثلثات موضع وی در
بروج زایل باشند و سهم السعادت در برج زایل باشد و خداوندان
مثلثات موضع وی هم نحس و در بروج زایل باشند و موضع قمر در روز سوم
هم منحوس بود خداوند این مولود را ترتیب نباشد و چهار سال بیش
نزید و اگر زید در دشواری و بیماری زید و بر دایگان داشتن
وی دشوار بود و گریه بسیار کند و بیماریهای صعب و آفتهای بسیار
بود و اگر بعضی ازین حال باشد و بعضی از آنچه در اول گفتیم
شهادتها را برابر کنیم اگر بیشترین دلیل آنچنان بود که ترتیب نباشد
حکم کنیم برانکه آن ترتیب تمام شود و اگر دلیل آن بیشترین آن باشد
که آن ترتیب تمام نشود حکم کنیم برانکه آن ترتیب تمام نشود و اگر شهادتها
بهم راست راست باشند چنانکه در بعضی چنان باشد که ترتیب تمام شود

و بعضی چنان که ترتیب تمام شود ما برین حکم نتوانیم کردن که دشوار بود
کوییم که ممکن بود که این ترتیب تمام کردد و نیز کوییم که ممکن بود که تمام نکردد
اینست حال ترتیب که یاد کردیم والله اعلم

باب چهارم

در معرفت حالهاء قسمتها بترتیب اما حال ترتیب بر سه قسمت متساوی هر
قسمی از وی یکسال و چهار ماه و حال قسمت نخستین از خداوندان مثلثات
اول از طالع و موضع افتاب و ماه و سهم السعادت نکریم اگر جمله را مسعود
و نیکو حال یابیم حکم کنیم مر آنکه اندران ترتیب آن قسمت سلیم و آسان بود
و نیکو و از بیماریها و علتها دور باشد و آنچه باشد زود اندر کذرد و سلیم
باشد و اگر منحوس و ضعیف حال یابیم حکم کنیم بر ضعیفی و نحوست آن قسمت
و بیماریهاء صعب و اگر راجع باشند کودک قی کند یا در خواب بسیار جهد
و اگر تحت الشعاع باشند یا در مقارنه و مقابله و تربیع زحل و مریخ
از جائی افتادن را بیم بود و از بر آمدن چیزها و بیم جراحت و سوختن
باشد و داشتن بر دایکان دشوار بود اما قسمت دوم همچنین از
خداوندان مثلثات دوم و موضع آفتاب و ماه و سهم السعادت بطالع
نکریم اگر هم چنان مسعود و قوی حال یابیم حکم کنیم بر قوت و نیکوئی آن قسمت
و اگر ضعیف و منحوس یابیم حکم کنیم بر ضعیفی و بدحالی آن مولود و قسمت سوم
همچنان از خداوند مثلثهٔ سوم طالع و موضع آفتاب و ماه و سهم السعادة
نکریم و همچنان حکم کنیم که در آن قسمتهای دیگر کرده باشیم و مسعودی
قمر روز سوم مولود دلیل باشد بر بسیاری شیر و تمامی غذاء آن مولود
و منحوسی وی دلیل باشد بر کمی شیر و نا یافتن غذاها و بدی حال
واین تمامست اندرین معنی که یاد کرده آمد والله اعلم بالصواب

باب پنجم

باب پنجم

در معرفت هیلاج و جایکاههاشان
هیلاج پنج است آفتاب و ماه و سهم السعادت و درجه طالع و جزو اجتماع
و استقبال که پیش از مولود باشد و جایکاه هیلاج ده است طالع آست
یا دهم یا یازدهم یا نهم یا هشتم یا هفتم یا پنجم یا چهارم یا سوم
یا دوم و هر آن هیلاج را که کدخدا نباشد او هیلاج نباشد و هر آن
مولودی را که بر وی هیلاج نبود عمر و بقاء آن مولود نباشد و دانستن
و بیرون آوردن هیلاج بشب و روز بعد ازین یاد کنیم و آن قدر کفایت بود

باب ۶ هفتم

در معرفت جایکاه دلیلان و اوتاد و
مایل الاوتاد و زایل الاوتاد طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد است و
دوازدهم و نهم و ششم و سوم زایل الاوتاد است و دوم و پنجم و هشتم و
یازدهم مایل الاوتاد است و درجات هر یکشان درجات آن وتد و آن
مایل الوتد و آن زایل الوتد است و هر آن دلیلی و ستاره و سهمی و نوری
از نورهای ستارکان که میان درجهٔ زایل و درجه وتد باشد و دوری
وی از درجهٔ وتد بیش از پنج درجه باشد آن دلیل یا آن کوکب
و آن سهم در برج زایل باشد و اگر کمتر بود اندر وتد باشد و هر آن
دلیلی که میان درجهٔ وتد و مایل الوتد باشد و دوری وی از درجهٔ مایل
الوتد بیشتر از پنج درجه بود آن دلیل در وتد باشد و اگر کمتر بود در
مایل الوتد بود و هر آن دلیلی که میان درجهٔ مایل و زایل بود و دوری
وی از درجهٔ زایل بیشتر از پنج درجه بود او در مایل الوتد بود و اگر
کمتر بود در برج زایل بود بدین کردار
که اندرین صورت طالع مولود نمودیم
و درجات جمله پیدا کردیم

خواستیم که بدان طالع حمل بشناسیم که هر هفت ستاره در کدام برجها
اند بنسوبه زهره میان مایل و زایل بود و درجه وی هشت بود و
دوری وی درجه برج زایل هفت بود بیشتر از پنج درجه بود معلوم
شد که او اندر مایل الوتد است و آفتاب در برج زایل بود و عطارد
و قمر در وتد طالع و مریخ در مایل وتد و مشتری در زایل وتد و
زحل را در طبترا از پنج بود در مایل وتد بود و جمله برین کردار باشد
حکم هیلاجات و کدخدایان و ادلاء دلیلان که یاد کردیم و این
کفایت باشد درین معنی والله اعلم

باب هفتم

در معرفت هیلاجان در طوالع نهاری چون مولود بروز باشد و آفتاب را
یابیم در دهم طالع یا در یازدهم یا در نهم یا در طالع یا در هفتم طالع
هیلاج باشد و اگر در برج هشتم یابیم و آن برج نر بود هیلاج بود و اگر
نیابیم بعد از آن بقمر نگاه کنیم اگر در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در
هفتم یا در سوم یابیم قمر بران طالع هیلاج باشد و اگر در نهم یا در
هشتم یا در پنجم یا در چهارم یا در دوم یابیم و این برجهای پنجگانه
که ماه در وی باشد ماده بود قمر هیلاج باشد و اگر نیابیم چنین که
گفتیم بدرجهٔ طالع نگاه کنیم تا برو کدخدای هست چنانکه گفتیم اندر
باب کدخدا شناختن اگر باشد درجهٔ طالع هیلاج باشد و اگر
نباشد سهم السعادة را نگاه کنیم اگر او را در طالع یا در دهم یا در
یازدهم یا در هفتم یابیم هیلاج باشد و اگر نیابیم این چنین جزو اجتماع
یا استقبال که پیش از ولادت بود نگاه کنیم اگر در طالع یا در دهم
یا در یازدهم یا در هفتم یابیم هیلاج باشد و اگر نیابیم چنین این مولود را

هیلاج

هیلاج نباشد و هر آن هیلاجی که اندرین جایگاه کدخدا ندارد
دیگر هیلاج طلب کنیم بران ترتیب که گفتیم یعنی که نخست اگر آفتاب را
یابیم در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در هفتم یا در نهم هیلاج بود
یا در هشتم نیز که برج نر باشد و اگر کدخدای دارد و اگر کدخدای
ندارد هیلاج نبود پس بماه نگاه کنیم پس بدرجهٔ طالع پس بسهم السعادة
پس بجزو اجتماع یا استقبال چون هیلاج نباشد آن مولود را هیچ بقا
نباشد و اگر بود در محنت و سختی بود و اگر ازین پنج را بجایگاه هیلاجان
یابیم و هر یکی را کدخدای بود نخست آفتاب را پیش داریم پس ماه را
پس طالع را پس سهم السعادة را پس جزو اجتماع یا استقبال را و بسیاری
هیلاجان دلیل باشند بر بسیاری و درازی عمر مولود و دیر بکشیدن
و ماندن بقای وی و نیکویی زندگانی و قوی ترکیب و دانایی و زیرکی
وی و ماجد ولی بنیاد کردیم و صورت طالع مولودی نهادیم و اندرو بنوشتیم
که در هر جایی هیلاج که باشد مولود نهاری را تا از نگریدن وی زود
اندر یابند و آن شرطها را بجای باز آرند که یاد کردیم والله اعلم

دوم	طالع	دوازدهم
قمر هیلاج اگر برج ماده بود / قمر هیلاج	شمس هیلاج قمر هیلاج درجه طالع هیلاج اگر کدخدای بود سهم السعادة هیلاج جزو اجتماع و استقبال هیلاج	شمس و قمر هیلاج سهم السعادة و جزو اجتماع و استقبال هیلاج
قمر هیلاج اگر اندر برج ماده بود		شمس هیلاج قمر هیلاج سهم السعادة هیلاج جزو اجتماع و استقبال هیلاج
قمر هیلاج اگر اندر برج ماده بود	شمس هیلاج قمر هیلاج سهم السعادة هیلاج جزو اجتماع و استقبال هیلاج	شمس هیلاج قمر هیلاج اگر برج ماده باشد [illegible]
	هفتم	

باب هشتم در شناختن هیلاجات بطالع نهاری و لیلی

اگر مولود بشب باشد و خواهیم که هیلاج بشناسیم اول بقمر نگاه کنیم اگر در درجه طالع
بود یا در طالع یا در یازدهم یا در هفتم یا در سوم یا بهم هیلاج بود و اگر در نهم و هشتم
و پنجم و چهارم و دوم یابیم و این برجها مافته باشد هیلاج بود و اگر نیابیم بعد از
آن بافتاب نگاه کنیم اگر در طالع یا در سابع بود هیلاج بود پس اگر در پنجم یا در
چهارم یا در دوم بود و آن برج نر بود آفتاب هیلاج بود و اگر نیابیم بعد ازین
بسهم السعادة نگاه کنیم اگر در دهم یا در طالع یا در یازدهم یا در نهم یا در
هفتم یابیم هیلاج بود و اگر نیابیم درجهٔ طالع هیلاج بود و اگر وی را کدخدا
باشد و اگر نبود هیلاج نبود بعد از آن بجزو اجتماع یا استقبال نگاه کنیم یا در
دهم یا در هفتم یا در یازدهم یا در طالع یابیم وی هیلاج باشد و اگر نیابیم باشد
چنین آن مولود را هیلاج نباشد و اگر هر پنج را یابیم که هر یکی هیلاج باشند
بدین کردار که گفتیم آن بود که بر آن مولود هیلاج بسیار بود یکی را پیش داریم
بدان ترتیب که گفتیم بروز آفتاب پس ماه پس طالع پس سهم السعادة پس
جزو اجتماع و استقبال و بشب ماه پس آفتاب پس سهم السعادة پس طالع

پس جزو اجتماع و استقبال و اینست صورت طالع و جایگاه هیلاج بشب که نمودیم تا از وی بدانیم و این کفایتست درین معنی

باب نهم

باب نهم در شناختن برجها و درجها که بیکدیگر نظر دارند

این برجها و درجها که بیکدیگر نظر دارند و ستارگان و دلیلان
چون بدانجای رسند بیکدیگر نظر و اتصال کنند و این ده جایگاه است
مقارنه و مقابله و دو تسدیس و دو تثلیث و دو تربیع و برجها که با
یکدیگر بمطالع راست باشند و برجها که بازمان روزگار با یکدیگر
راست باشند اما مقارنه آن باشد که هر دو در یک برج باشند و تسدیس
آن بود که در سوم و یازدهم یکدیگر باشند و درجات وی مقدار
شصت درج بود و تربیع در چهارم و دهم یکدیگر باشند و دوری
شان نود درجه بود درجاتشان مانند یکدیگر باشد و دو تثلیث
آن بود که در پنجم و نهم یکدیگر باشند و دوریشان از یکدیگر مقدار
صد و بیست درجه باشد و درجاتشان مانند یکدیگر باشد و مقابله
هفتم یکدیگر بود و درجاتشان مانند یکدیگر بود و دوریشان از
هم مقدار صد و هشتاد درج باشد و درجاتشان مانند یکدیگر باشد
اما آنکه نظر بمطالع باشد حمل را بود با حوت و ثور را بود با دلو و
جوزا را با جدی و سرطان را با قوس و اسد را با عقرب و سنبله را با
میزان و درجاتشان از اول حمل اندر باشد برو و از حوت اندر
باشد بخلاف و چنانکه یکی در پنج درجه حمل بود و آن دیگر در
بیست و پنج درج حوت و یکی در ده درجه سنبله بود و آن دگر در بیست
درج میزان اما آنکه نظر ازمانی بود سرطان را باشد با جوزا و
اسد را باشد با ثور و حمل را بود با سنبله و قوس را با جدی و عقرب را
با دلو و حوت را با میزان و درجاتشان همچنان باشد که یکی در پنجم

حوت و این ذکر در بیست و پنجم میزان و این آن جایگاه هاست
که ستارگان بیکدیگر نظر کنند اندرین جایگاه و اتصال کنند و ما
این نیک معلوم کردانیدیم که بکار آید در باب کدخدا شناختن و این کفت

باب دهم در شناختن ارباب حظوظ و شهادتهای ستارگان در برجها

هر برجی را ازین برجهاء دوازده گانه هفت ارباب
حظوظ است و آن خداوند برج است و خداوند شرف و خداوند حد
و خداوند مثلثه نخستین و دوم و سوم و خداوند وجه پس هر یکی را
در آن خانها چون شهادتها بیشتر بود او بر آن خانه مستولی تر بود
کی آن خانه و خداوندان خانه باشد و حکم جمله برو بود و انچه بدو
نزدیک باشد که کمتر از و بود شهادت اینباز بود و برا پس چون هر
برجی را ارباب حظوظ هفت سیارات اند بر هفت حال زیان ندارد
که ما درین جا خداوند خانه را هفت شهادت بدهیم و خداوند شرف را
شش و آن حد را پنج و مثلثه نخستین را چهار و دوم و سوم را دو
و خداوند وجه را یکی و هر که را در حظ خویش یابیم از شهادت
چندان دهیم پس چون خواهیم که بشناسیم که دران برج کدام ستاره
است که شهادت بیشتر دارد جمع کنیم شهادتها و ایشان را که گفتیم
هر که را دران حظ یابیم شهادت و چندان دهیم که گفتیم پس گرد آوریم
و بسیار حظ ترین را از ایشان برگزینیم که آن مستولی باشد بر آن
برج مثالش چنانکه طالع حمل بود بحد مشتری و صورت مریخ
و خداوند خانه مریخ و خداوند شرف آفتاب و خداوند مثلثه اول
آفتاب و دوم مشتری و سوم زحل پس مریخ را هفت شهادت دادیم

بخداوندی

بخداوندی خانه و یکی دیگر بخداوندی وجه تا هشت شد و آفتاب را
که خداوند شرف است شش شهادت دهیم و خداوند مثلثه نخستین است
چهار شهادت دیگر دهیم تا ده شود و خداوند حد مشتری است
پنج شهادت دهیم و خداوند مثلثه دوم است سه شهادت دیگر بر
افزاییم تا جمله هشت شود پس مشتری در حمل بود در حد خویش و
مثلثه خویش دو چندان کردیم شانزده شد پس خداوند طالع
درین برج مشتری است و او را مستولی خوانیم که بسیار حظ ترین است
و آفتاب اینباز اوست و جمله برین کار بداریم و این کفایتست که گفتیم

باب یازدهم در بیرون آوردن کدخدا بر جایگاه هیلاج

چون هیلاج معلوم کرده باشیم و خواهیم که برو کدخدا بشناسیم
بنگریم تا ارباب حظوظ موضع آن هیلاج کیست و گفته شد که آن خداوند
خانه و آن شرف و آن حد و آن مثلثه اول و دوم و سوم است و آن وجه
است ازین هفت گانه هر چه بهیلاج ناظر باشد آن کدخدای بود و اگر
هیچ ناظر نباشد آن هیلاج را کدخدا نباشد دیگر هیلاج را طلب کنیم
و اگر بیش از یکی ناظر باشند شهادتهای ایشان جمع آریم چنانکه
گفتیم و بنگریم تا کدام را شهادت بیشتر است ازان ناظران او را
پیش داریم که او کدخدای بود و اگر دو سه را بهم شهادات راست
باشد و با هر دو و با هر سه ناظر باشند خداوند خانه را بر همه پیش
داریم که او کدخدا باشد و اگر کدخداوند شرف باشد او را بر خداوند حد
و مثلثه اولی و دومین و سومین پیش داریم و بر دوم و سوم و وجه
پیش داریم و اگر خداوند حد بود او را بر خداوند مثلثه و وجه پیش

دایم واگر مثلثه نخستین بود اورا بر دوم و سوم و وجه پیش داریم
برین ترتیب که گفتیم که آن کدخدای بود و جمله برین کردار بود والله اعلم

باب دوازدهم در پدید کردن آنکه چون کدخدای بر درجهٔ وتد یا مایل الوتد یا زایل الوتد بود چه عطیت دهد

هران کاهی که کدخدا بر دقیقهٔ اوتاد بود بدهد عطیت کبری خویش
وآن آفتاب را صد و بیست سال بود و قمر را صد و هشت سال بود و زحل را
پنجاه و هفت سال بود و مشتری را هفتاد و نه سال بود و مریخ را
شصت و شش سال بود و زهره را هشتاد و دو سال بود و عطارد را
هفتاد و شش سال و چون بر دقیقهٔ زایل وتد باشد یعنی دوازدهم
و سوم و نهم و ششم عطیت صغری خویش بدهد وآن آفتاب را نوزده
سال بود و قمر را بیست و پنج سال و زحل را سی سال و مشتری را دوازده
سال و مریخ را پانزده سال و زهره را هشت سال و عطارد را بیست
سال واین همه سالهای شمسی باشد واگر کدخدا بر دقیقهٔ مایل الوتد
باشد عطیتی دهد که آن مابین صغری و کبری باشد واین را عطیت
وسطی خوانند و برون آوردن چنان باشد که چون عطیت کبری هر
ستاره با عطیت صغری گرد آوریم وان مبلغ را دو نیم کنیم آنچه بماند
عطیت وسطی باشد آن ستاره را چنانکه عطیت کبری زهره هشتاد
و دو سال است و صغری هشت سال چون بهم گرد آوریم نود سال بود
دو نیم کنیم بماند چهل و پنج سال واین عطیت وسطی زهره باشد
و برین مثال آفتاب را بیرون آوردیم شصت و نه و نیم وآن قمر شصت
و شش سال وآن مشتری چهل و پنج و نیم وازان مریخ چهل و نیم و

وازان زحل چهل و سه وازان
عطارد چهل و هشت سال آ
و جمله برین کردار بود که یاد
کردیم و جدولی نهادیم واین
عطیتها دروی پدید کردیم تا
دانستن زودتر باشد وان
جدول اینست والله اعلم

ستارگان	کبری	[illegible]	وسطی	[illegible]	صغری	[illegible]
زحل	نز	[illegible]	مج	و	ل	[illegible]
مشتری	عط	[illegible]	مه	و	یب	[illegible]
مریخ	سو	[illegible]	م	و	یه	[illegible]
آفتاب	قک	[illegible]	سط	و	یط	[illegible]
زهره	فب	[illegible]	مه	[illegible]	ح	[illegible]
عطارد	عو	[illegible]	مح	[illegible]	ک	[illegible]
قمر	قح	[illegible]	سو	و	که	[illegible]

باب سیزدهم در معرفت آنکه چون کدخدا میان وتد و مایل الوتد بود چه عطیت دهد

چون کدخدا میان درجهٔ وتد و
مایل الوتد بود عطیتی که دهد بحسب موضع خویش دهد وآن عطیتی
باشد که برخیزد میان کبری و وسطی ان کدخدای و بیرون آوردن
آن بعمل ضرب کنیم چنان باشد که ضرب کنیم ما بین درجهٔ وتد و
آن کدخدای اندر ما بین عطیت کبری و وسطی ان کدخدای وآن جمله را
که براید بر ما بین درجهٔ وتد و مایل الوتد بخشیم آنچه برآید سالها بود
وآنچه بماند در شصت ضرب کنیم و بر همان ما بین بخشیم آنچه برود دقیقه
آن سالها بود هر پنج دقیقه را ماهی گیریم و هر دقیقه را شش روز
و جمله گرد آوریم که آن تعدیل بود پس آن تعدیل از عطیت کبری
آن کدخدای بکاهیم آنچه بماند عطیهٔ ان کدخدای باشد بر حسب
موضع مثالش چنانکه مولودی بود برین کردار طالع جدی بود
بدو درجه و دهم طالع که درجهٔ وتد است بیست و سه درجهٔ میزان
و درجه یازدهم طالع که درجه مایل الوتد است هفده درجه از برج

قوس | طالع جدی | دلو

اسد | سرطان | جوزا

عقرب بود و مریخ اندر عقرب بود
بیکی درجه اگر بر درجهٔ دهم بودی
کبری داذی و اگر بتقدم درجهٔ
عقرب بوذی وسطی داذی چون
میان این هر دو بود شناخته
شد که عطیه میان کبری و وسطی
دهد پس ما بین مریخ و درجه وتد دهم فراز گرفتیم هشت آمد و
ما بین کبری و وسطی فراز گرفتیم بیست و پنج سال و نیم بر آمد در
هم ضرب کردیم دویست و چهار بر آمد و این را بر ما بین درجهٔ
وتد و مایل الوتد بخشیدیم که بذاو جندین له بر آمد هشت و نیم
و این تعدیل است بکاستیم از عطیت کبری مریخ که بود شصت و شش
تا بماند پنجاه و هفت و نیم و این باشد عطیت کدخدا بر حسب
موضع او وجهی دیگر و اگر این عمل را بنسبت خواهیم که بدانیم
فراز گیریم ما بین درجهٔ وتد و کدخدای و انرا نسبت کنیم بما بین
درجهٔ وتد و مایل وتد و چون این نسبت معلوم شد بدان مقدار
از میان عطیت کبری و وسطی کدخدای فراز گیریم که این تعدیل
بود پس بکاهیم این تعدیل را از عطیت کبری آن کدخدای انجه بماند
عطیت آن کدخدای بود بر حسب موضع او چنانکه همین صورت
طالع را که بنمودیم و ما بین درجهٔ وتد و کدخدا بود هشت و
ما بین درجهٔ وتد و مایل وتد بود بیست و چهار هشت را از وی
نسبت کردیم ثلث بود ما بین الوسطی و کبری کدخدای فراز

کرفتیم

گرفتیم بیست و پنج و نیم را سال و نیم این تعدیلست بکاستیم از عطیهٔ
کبری بماند پنجاه و هفت و نیم و جمله برین کردار باشد که بنمودیم و این
تمامست اندرین معنی که گفتیم

باب چهاردهم

در معرفت آنکه چون کدخدای میان مایل وتد و زایل الوتد بود چه عطیه دهد

اگر ستاره میان درجهٔ مایل الوتد و زایل الوتد بود ضرب کنیم
ما بین درجهٔ مایل الوتد و آن کدخدا اندر ما بین عطیت وسطی
و صغری و انچه از آن بر آید بر ما بین درجهٔ مایل و زایل بخشیم
انچه بر آید سال بر آید و آنچه بماند در شصت ضرب کنیم و بخشیم
بر همان ما بین انچه بر آید دقیقه بود هر پنج دقیقه را ماهی گیریم
و هر دقیقه را شش روز و جمله برهم گیریم که آن تعدیل بود پس
تعدیل را از عطیت وسطی بکاهیم انچه بماند عطیت کدخدای
بود بر حسب موضع او مثالش چنانکه طالع جدی بود و درجه
و درج وتد دهم میزان بود بجندین یو و یازدهم عقرب بجندین
یو و دوازدهم برج قوس بجندین کد و مریخ اندر عقرب بود به بیست
و هفت درجه پس ما بین درجه مایل وتد و درج مریخ که بود چهل
کد در ما بین وسطی و صغری که بود جندین که ل سال بر آمد
جندین ۲۵۵ این را بر ما بین درج مایل و زایل که بود جندین
کد بخشیدیم بر آمد جندین یا ع و این یازده سال و یکماه
و هژده روز تعدیلست بکاهیم از عطیت وسطی بماند
کط د یب یعنی بیست و نه سال و چهار ماه و دوازده روز
و جمله برین کردار بود مثال همین عمل بنسبت و اگر بنسبت

خواهیم نسبت کنیم ما بین درجهٔ مایل وتد و درجهٔ کدخدا بما بین درجهٔ
مایل وتد و زایل وتد و بدان مقدار ما بین وسطی و صغری فراز گیریم
و از عطیت وسطی بکاهیم آنچه بماند عطیت آن کدخدا بود بر حسب موضع او

باب پانزدهم در معرفت آنکه چون کدخدا میان درجهٔ زایل و وتد باشد چه عطیت دهد

چون کدخدا میان درجهٔ زایل
و درجهٔ وتد باشد ضرب کنیم ما بین درجهٔ زایل و کدخدا اندر
ما بین صغری و کبری و آنچه برآید بر ما بین درجهٔ زایل و درجهٔ
وتد ببخشیم تا دقیقه آنچه برآید سال بود و آنچه بماند در شصت
ضرب کنیم و ببخشیم تا دقیقه شود هر پنج دقیقه را ماهی شماریم و هر
دقیقه را شش روز بین عطیت صغری آن کدخدا افزاییم آنچه بر
آید عطیت آن کدخدا باشد بر حسب موضع او مثال این چنانکه
طالع جدی بود بدو درجه و دهم میزان به بیست و سه درجه و
یازدهم عقرب بهفده درجه و دوازدهم قوس بده درجه و کدخدا
مریخ اندر بیست و یک درجه قوس پس فراز گرفتیم ما بین درجهٔ زایل
و مریخ یازده درجه بود ضرب کردیم در ما بین صغری و کبری مریخ
که بود چندین نا یعنی پنجاه و یک برآمد چندین [illegible] این را بر
۲۲ بخشیدیم که ما بین صغری و درجهٔ زایل وتد بود برآمد چندین
[illegible] و این بیست و پنج سال و نیم باشد و او تعدیل است بر [illegible] سال
افزودیم که عطیت صغری مریخ است برآمد چندین [illegible] و این چهل
سال و نیم است و جمله برین کردار بود مثال عمل نسبت و اگر نسبت
کنیم ما بین درجهٔ زایل و آن کدخدای بما بین درجهٔ زایل و وتد

و بدان

و بدان مقدار از ما بین عطیت صغری و کبری فراز گیریم که آن تعدیل بود
و بر عطیت صغری کدخدای افزاییم مثالش ما بین درجهٔ زایل و کدخدا
[illegible] نسبت کردیم از ۲۲ که ما بین درجهٔ زایل و وتد است نصف بود و
نصف ما بین صغری و کبری فراز گرفتیم بود پنجاه و یک سال برآمد
۲۵ و نیم و این تعدیل است بر صغری مریخ افزودیم که بود این ۱۵
سال برآمد چهل سال و نیم و این عطیت کدخدا است بر حسب موضع وی
و جمله برین کردار باشد والله اعلم

باب شانزدهم در معرفت آن ستارگان که زیادت و نقصان کنند بر عطیت کدخدای

مشتری و زهره از مقارنه و تسدیس و تثلیث کدخدای بیفزاید بر عطیت
کدخدای و از تربیع و مقابله نه افزایند و نه کاهند و آفتاب و ماه
چون بر تثلیث و تسدیس کدخدای باشند بیفزایند بر عطیت کدخدا
و از مقارنه و تربیع و مقابله نقصان کنند و زحل و مریخ از تربیع و
مقابله و مقارنه کدخدای نقصان کنند و از تسدیس و تثلیث نه افزایند
و نه کاهند و راس چون در مقارنه کدخدای بود زیادت کند ربع عطیت
کدخدا بر حسب آن عطیت که بدان موضع خواهد دادن و ذنب در
مقارنه کدخدای نقصان کند ربع عطیت کدخدای و عطارد چون
مسعود بود بمقارنه و تسدیس و تثلیث بیفزاید بر عطیت کدخدای و
از تربیع و مقابله نقصان کند و اگر منحوس باشد بتربیع و مقارنه
و مقابله نقصان کند و از تسدیس و تثلیث نه فزاید و نه کاهد و
اگر نه منحوس باشد و نه مسعود بمقابله و تربیع نقصان کند و بمقارنه
بیفزاید و نه کاهد و از تسدیس و تثلیث بیفزاید اما مسعود عطارد

ان بود که در خانهٔ سعدی باشد یا در شرفش یا در حد سعدی یا از سعدی
برگردیده بود و بسعدی متصل خواهد شدن و یا خود بسعدی متصل
بود و آنکه منحوس باشد آن بود که در خانهٔ نحسی بود یا بحد نحسی یا از نحسی برگشته
بود و بنحسی خواهد پیوستن یا خود بنحسی متصل باشد و آنکه نه مسعود
باشد و نه منحوس آن باشد که در خانهٔ خویش باشد یا در حد خویش ساقط
از اتصال سعد و نحس و این تمامست درین معنی که یاد کردیم والله اعلم

باب هفدهم

در معرفت آنکه چون ستاره میان وتد و مایل وتد بود چه فزاید و چه کاهد

چون آن ستارگان که زیادت و نقصان کنند بر عطیت کدخدایان اگر بر درجه و دقیقهٔ اوتاد باشند هر یک عطیهٔ
صغری خویش زیادت و نقصان کنند و چون بر دقیقهٔ زایل باشند ثلث
عطیت صغری خویش زیادت و نقصان کنند و چون بر دقیقهٔ مایل وتد
باشند آن زیادت کنند که ما بین صغری و ثلث آن صغری بود و آن جو
ثلث صغری بود و در جدولی پیدا کردیم آنچه بدرجه و دقیقهٔ وتد و
زایل وتد و مایل وتد زیادت کنند که ما بین صغری و ثلثان صغری
بود و این دو ثلث صغری ایشان
باشند تا چون باید از وی فراز
گیرند و این تمامست اندرین معنی

الکواکب	صغری: زیادة	[illegible]	ثلثا صغری: نقصان	[illegible]	صغری	[illegible]
زحل	ل	[illegible]	ک	[illegible]	ی	[illegible]
مشتری	یب	[illegible]	ح	[illegible]	د	[illegible]
مریخ	له	[illegible]	ح	[illegible]	ه	[illegible]
آفتاب	یط	[illegible]	ب	ح	و	[illegible]
زهره	ح	[illegible]	ه	[illegible]	ن	[illegible]
عطارد	ک	[illegible]	ح	[illegible]	و	[illegible]
قمر	که	[illegible]	لو	[illegible]	ح	[illegible]

باب هژدهم

در معرفت آنکه چون ستاره میان وتد و مایل وتد بود چه فزاید و چه نقصان کند

چون ستاره که زیادت

و نقصان کند میان وتد و مایل الوتد بود و خواهیم که بشناسیم که
چه نقصان کند یا چه فزاید ضرب کنیم ما بین درجهٔ او و آن وتد در ثلث
عطیت صغری او و آنچه از و برآید بر میان درجهٔ وتد و مایل وتد بخشیم
آنچه بیرون آید تعدیل بود باقی را در شصت ضرب کنیم و بخشیم آنچه خارج
شود دقایق بود هر پنج دقیقه ماهی گیریم و هر دقیقه را شش روز شماریم
و بر هم گیریم پس آن تعدیل را از عطیت صغری آن ستارگان که زیادت همی
کنند یا نقصان بکاهیم آنچه بماند آن عطیت بود که زیادت و نقصان خواهد
کردن مثالش چنانکه طالع حمل بود ۲۵ درجه و زحل بدر ۲۵ درجه
میزان بود بر درجه وتد هفتم و عطیت کبری همی داد و آن ۵۷ سال است
بود و مریخ در جدی بود در دهم و بتربیع نقصان همی کرد پس فراز گرفتیم
ما بین درجهٔ وی و آن وتد ۲ بود ضرب کردیم در پنج که ثلث عطیت صغری مریخ
بود برآمد ۱۰ بر ۳ ببخشیدیم که ما بین درجه وتد و مایل بود برآمد چند
سه و این دو سالست و هشت ماه از عطیت مریخ که ۱۵ سالست بکاستیم
بماند ۱۲ سال و پنج ماه این آن مقدار است که بخواهد کاستن از عطیت
زحل که کدخداست و این ۵۷ سالست تا بماند ۴۴ سال و هفت ماه و جمله
بدین کردار باشد که گفتیم و این کفایتست والله اعلم بالصواب

باب نوزدهم

در معرفت آنکه چون ستاره میان مایل وتد و زایل وتد بود چه فزاید و چه کاهد

چون ستاره که زیادت و نقصان خواهد کردن میان درجهٔ مایل وتد و زایل

ثور	طالع حمل	حوت
[illegible]	زحل	مشتری
[illegible]		مریخ
سنبله	میزان	عقرب

الوتد بود ضرب کنیم ماپین درجهٔ مایل و ستاره در ثلث صغری عطیت کواکب آنچه حاصل آید بخش کنیم بر ماپین مایل و زایل آنچه برآید از دو ثلث صغری آن ستاره بکاهانیم آنچه باند مقدار آن عطیت بود که زیادت و نقصان خواهد کردن مثالش چنانکه طالع حمل بود ۲۰ درجه و زحل کدخدای اندر حمل بود بر درجهٔ وتد طالع و عطیت کبری همی داد چندین ز سال و مشتری اندر دلو بود میان مایل وتد و زایل وتد بچندین ط و دلو بچندین سه که مایل است و حوت بچندین ۵۵ که زایل است پس ضرب کردیم ماپین درجهٔ مشتری و مایل وتد که بذ چندین ۱۰ در ثلث صغری عطیت مشتری و آن ۴ سال است برآمد ۴۶ بر ۲۳ بخش کردیم که ماپین درجهٔ مایل و زایل است برآمد ا ه یکی و پانزده دقیقه یکسال و سه ماه بود این را از ۸ سال که دو ثلث عطیت صغری مشتری است بکاستیم بماند ۶ سال و نه ماه این آن عطیت است که مشتری زیادت همی کند بر پنجاه و هفت تا ۶۳ سال شود و ۹ ماه و حیله برین کردار باشد که یاد کردیم

عدد	حمل	حوت
	زحل	مشتری
سنبله	میزان	عقرب

باب بیستم

در معرفت آنکه ستاره چون در میان وتد و زایل الوتد بود چه فزاید و چه کاهد

چون ستاره کم زیادت و نقصان کند میان درجهٔ وتد و زایل وتد بود ضرب کنیم ماپین درجهٔ زایل و آن ستاره در ثلث صغری آن ستاره و آنچه برآید بر ماپین درجهٔ زایل و وتد بخشیم آنچه برآید بر ثلث صغری آن ستاره فزاییم آنچه برآید آن عطیت بود که آن ستاره زیادت خواهد

کردن مثالش چنانکه طالع حمل بود بچندین کـ و زحل در همان درجه بود و کدخدای بود و مشتری در دلو بود بچندین یه و عاشر بود جدی بچندین سه که وتد است و نهم که زایل است برج قوس بچندین یو پس مشتری در میان زایل و مایل بود برین کردار که بنمودیم پس ضرب کردیم ماپین درجهٔ مشتری و آن زایل که بذ چندین سه اندر ثلث عطیت صغری مشتری و آن چهار سال است برآمد چندین مح و آن چهل و هشت سال است بخشیدیم بر ماپین درجهٔ نهم و دهم که بذ چندین کو یعنی بیست و شش برفت برآمد چندین ا ب و آن یکسال است و ده ماه و شش روز است بر چهار سال زیادت کردیم که ثلث صغری مشتری بود برآمد پنج سال و ده ماه و شش روز و این آن عطیت است که زیادت همی کند تا شد شصت و دو سال و ده ماه و شش روز و حیله برین کردار باشد که گفتیم و این کفا بست

باب بیست و یکم

در معرفت تسییر دادکای عمرها و هیلاجات

تسییر از بهر عمر بدرجات قاطعان سه چیزی را شاید جزو هیلاج را و جزو کدخدا را و جزو طالع را و راندن تسییر از دو نوع بود نوعی آن بود که درجهٔ مقصود که هیلاج است و درجهٔ قاطع معلوم باشد و روزگار مجهول و دوم آن بود که درجهٔ مقصود و روزگار معلوم باشد و درجهٔ قاطع نامعلوم و ما هر دو طریق را یاد کنیم اگر هیلاج بدرجهٔ دهم بود یا چهارم بود تسییر مطالع خط استوا فلک المستقیم بود و اگر بر درجهٔ طالع بود یا خود درجهٔ طالع را بود تسییر راندن بمطالع بلد بود و اگر بدرجهٔ غارب بود تسییر بمطالع درجهٔ بلد غارب باشد و اگر تسییر میان وتدها بود عمل تسییر بمطالعی بود که برخیزد از میان مطالع خط استوا و مطالع بلد و انرا مطالع حسب موضع هیلاج و قاطع خوانیم و از بهر شناختن این مطالع حسب موضع باید که ساعات

بعد او تا دو چهارکانه بشناختن باشیم و آن اینست که بعد ازین خواهیم
یاد کردن و این تمامست اندرین معنی

باب بیست و دوم

در معرفت ساعات بعد از اوتاد چهارکانه نگاه کنیم تا درجهٔ هیلاج و کدخدا
اندر کدام ربع بود اگر در میان دهم و طالع باشد بکاهانیم مطالع خط
استوا دهم از مطالع استوا درجهٔ کوکب و اگر برابر این ربع بود
بکاهانیم مطالع خط استوا درجهٔ چهارم از مطالع خط استوا
درجهٔ هیلاج و کدخدا آنچه بماند بعد درجهٔ مقصود باشد و اگر هیلاج
یا کدخدا میان وتد طالع و چهارم بود بکاهانیم مطالع خط استوا
درجهٔ هیلاج یا کدخدا از مطالع درجهٔ خط استوا وتد چهارم و اگر
برابر این ربع بود بکاهانیم مطالع خط استوا درجهٔ مقصود از مطالع
خط استوا درجهٔ هیلاج و کدخدا آنچه بماند بعد درجهٔ مقصود بود
پس بخشیم بعد درجهٔ مقصود را بر اجزاء ساعات آن درجهٔ هیلاج
و کدخدا اگر بر بالای زمین بود و اگر زیر زمین بود بر اجزاء ساعات
نظیر بخشیم آنچه بر آید ساعات بعد بود از وتد دهم یا چهارم بساعتها
زمانی و چون ساعات بعد از وتد دهم یا چهارم شش ساعات بکاهانیم
آنچه بماند ساعات بعد باشد از وتد طالع یا هفتم بساعتها زمانی
مثال این چنانکه طالع ولادت برج اسد بود بچندین درجه [illegible] و دهم
چندین [illegible] از برج ثور آفتاب در برج جوزا بچندین [illegible] و او هیلاج است
خواستیم که ساعات بعد او بدانیم میان دهم و طالع بود پس مطالع خط
استوا درجهٔ دهم که هست چندین [illegible] از مطالع خط استوا درجهٔ آفتاب
بکاستیم بماند چندین [illegible] این بعد درجهٔ مقصودست یعنی که هیلاج است
را بر اجزاء ساعات درجهٔ آفتاب که بود [illegible] بخش کردیم بر آمد [illegible]

این ساعات بعد درجهٔ هیلاجست از وتد دهم چون او را از شش
ساعت بکاستیم بماند چندین [illegible] و این ساعات بعدست از وتد طالع
یا هفتم بساعتهاء زمانی و جمله برین کردار بود که یاد کردیم والله اعلم

باب بیست و سوم

در استخراج تسییرات درجهٔ معلوم بدرجهٔ
نا معلوم تسییر کبری که بدانی از دو گونه است یا تسییر درجهٔ معلوم است
بدرجهٔ نا معلوم یا تسییر درجهٔ نا معلوم است بدرجهٔ معلوم اما تسییر درجهٔ
معلوم بدرجهٔ نا معلوم چنان بود که روزگار وی معلوم باشد پس اگر
آن درج معلوم درجهٔ دهم یا چهارم باشد یا این دلیل که تسییرش همی رانیم
بر آن درجها باشد فرا زگیریم مطالع خط استوا این درجه و بر وی افزائیم
مقدار آن سالها معلوم بهر سال را درجهٔ و هر شش روز را دقیقه آنچه
بر آید مطالع آن درجه بود که تسییرش همی رانیم و باید و خواهد رسیدن
درجهٔ سواء آن بدانیم بمطالع خط استوا آنچه برود آن درجهٔ سواء آن
درجه باشد که تسییر بدو باشد مثال این طالع برج جدی بچندین [illegible] و دهم
طالع میزان بچندین [illegible] و آفتاب در میزان بچندین [illegible] در درجهٔ دهم و هیلاج
او بود خواستیم که تسییر رانیم درجهٔ او را او بشناسیم که تسییر درجهٔ او کجا
بمدت هفده سال و پنج ماه و دوازده روز فرا زگرفتیم مطالع خط استوا
درجهٔ دهم را که بود چندین [illegible] و هفده سال را هفده درج بروز با جمع
کردیم و پنج ماه را پنجاه و پنج دقیقه و دوازده روز را دو دقیقه باشد
جمله چندین [illegible] این مطالع خط استوا آن درجه باشد که تسییر
بدو رسیده باشد اندران مدت که گفتیم و او خود درجهٔ سواء او بیرون
آوریم آمد چندین [illegible] بمطالع خط استوا از برج عقرب این آن درجه است

که تسییر بدو رسیده است **وجه آنک** که دلیل بر درجهٔ طالع و هفتم
بود و اگر هیلاج در درجهٔ طالع یا هفتم باشد با خود این درجه را
تسییر رانیم فراز گیریم از بهر درجه طالع و هفتم مطالع بلد درجه طالع
و مقدار روزگار معلوم هر سالی را درجه بر افزائیم و هر شش روز را
دقیقه آنچه برود درجهٔ سوا او بدانیم بمطالع بلد آنچه بر آید آن
درجه بود که تسییر درجهٔ طالع بدو رسیده باشد و مقابلهٔ این
درجه درجهٔ آن برج بود که تسییر درجهٔ هفتم طالع بدو رسیده باشد
مثال این چنانکه طالع برج جدی بود بچندین [illegible] بر درجه هفتم
خواستیم که بشناسیم که تسییر درجهٔ آفتاب نه سال و هفت ماه و نه روز
بکجا رسیده و کدام درجه است فراز گرفتیم مطالع درجهٔ طالع چندین
رصیح بمطالع بلد بعرض **لو** نه سال را نه درجه و هفت ماه و نه
روز را سی و شش دقیقه و سی ثوانی بر افزودیم تا جمله شد چندین
شن ید ل این را در جدول مطالع البروج بالبلد معکوس کردیم برفت
چندین **ما ما** از برج جدی این درجهٔ سوا است طالع را و تسییر درجهٔ
آفتاب معلوم شد که برج سرطان باشد که هفتم طالع است بچندین
ما ما و اگر آفتاب بر درجهٔ طالع بودی تسییر درجهٔ وی ببرج جدی
بودی بچندین درج که پیدا کردیم **وجه آنکه** درجه هیلاج یا آن درجه
که تسییر همی رانیم اندر میان وتدها باشد اگر درجهٔ هیلاج یا آن
درجه که تسییر خواهیم راندن اندر میان وتدها چهارگانه باشد
فراز گیریم مطالع خط استوا و مطالع بلد آن درجه و بعد هر
سال درجه بر آن هر دو مطالع افزائیم و هر شش روز را دقیقه

و آفتاب در برج سرطان بود بچندین **[illegible]**

و ازان مطالعها بیفزوده درجهاء سوا شان بدانیم بجدول مطالع
پس نگاه کنیم اندر آن هر دو درجه اگر هر دو در یک برج و یک درجه و یک
دقیقه باشند آن درجه بود که تسییر بدو خواهد رسیدن و اگر مخالف
یابیم فراز گیریم از فضل که در میان ایشان بود و اندر آن ساعات
بعد آن وتد ضرب کنیم که پیش از درجهٔ هیلاج و درجهٔ معلوم باشد
چنانکه اگر میان دهم و طالع بود در ساعات بعد وتد دهم ضرب
کنیم و اگر در میان چهارم و هفتم بود در ساعات بعد وتد چهارم
ضرب کنیم و اگر میان طالع و رابع بود در ساعات بعد وتد طالع
ضرب کنیم و اگر میان هفتم و دهم بود در ساعات بعد وتد هفتم ضرب
کنیم آنچه بر آید بر شش بخشیم آنچه برود تعدیل باشد پس اگر فضل
درجهٔ سوا مطالع خط استوا را بوده باشد و آن درجه هیلاج او
معلوم میان دهم و طالع بود یا برابر این ربع آن تعدیل را از
درجهٔ سوا مطالع خط استوا بکاهیم و اگر نه او را بود برو
افزائیم و اگر درجهٔ معلوم میان وتد طالع و چهارم بود یا برابر
این ربع و فضل درجات سوا مطالع بلد را بود این تعدیل را
ازوی بکاهیم و اگر نه او را بود برو افزائیم آنچه بماند یا بیفزاید
او آن درجه بود که تسییر بدو خواهد بودن و اگر هفتم را بود نظیر
آن درجه باشد **مثال** این چنانکه طالع برج اسد بود بچندین
یو و دهم برج ثور بود بچندین **[illegible]** و آفتاب برج جوزا بود بچندین
ح ی و ساعات بعد آفتاب از وتد دهم چندین **سا** پس خواستیم
که تسییر درجهٔ آفتاب بدانیم که بپنجاه و هفت سال و نه ماه و هرده

روز بکدام درجه رسید مطالع خط استوا درجهٔ آفتاب فراز گرفتیم
چندین عوز و پنجاه و هفت سال را پنجاه و هفت درجه بروی
فزودیم و نه ماه را چهل و پنج دقیقه و هژده روز را سه دقیقه
جمله باشد چندین قلدمه بمطالع خط استوا درجهٔ سوا را او
بیرون آوردیم چندین از برج اسد و مطالع بلد درجهٔ آفتا
فراز گرفتیم چندین ح نه و ۱۷ درجه را و ۴۱ و چهل و هشت
دقیقه را برو افزودیم باشد جمله چندین شوم درجهٔ سوا را او
بیرون آوردیم رفت چندین ح یا از برج اسد هر دو مخالف
بودند فضلان فراز گرفتیم [illegible] اندر ساعات بعد درجهٔ آفتاب
که بد چندین [illegible] ضرب کردیم برفت چندین [illegible] این را بر ۶
ببخشیدیم رفت چندین ال د فضل درجهٔ سوا مطالع خط
استوا را بود بکاستیم از درجهٔ سوا مطالع خط استوا که بود
چندین [illegible] ازوی بماند چندین [illegible] از برج
اسد این آن درجه است که تسییر بدو خواهد رسیدن و این
تمامست اندرین معنی و جمله برین کردار باشد که یاد کردیم والله اعلم

باب بیست و چهارم در استخراج تسییر درجات معلوم بدرجات معلوم

اما تسییر کبری درجهٔ معلوم بدرجهٔ معلوم
برین کردار بود که یاد خواهیم کردن اگر درجهٔ معلوم یا درجهٔ
هیلاج بر درجهٔ وتد دهم یا چهارم بود بکاهیم مطالع خط استوا
آن درجه از مطالع خط استوا درجهٔ قاطع یا آن درجه که تسییر
بدو خواهیم راندن آنچه بماند هر درجی را سالی شماریم و هر پنج

دقیقه را

دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز آنچه برآید مدت آن باشد که
تسییر بدان مدت بدو خواهد رسیدن مثال این چنانکه خواستیم
تسییر درجهٔ دهم بدانیم بجسد زحل طالع برج اسد بود بچندین [illegible]
و دهم برج ثور بچندین [illegible] و زحل در برج ثور بچندین [illegible] خواستیم
که بدانیم که تسییر درجهٔ دهم بجسد زحل چنانک گفتیم بچند روز
کار رسد فراز گرفتیم مطالع خط استوا درجهٔ دهم که بد چندین [illegible]
بکاستیم از مطالع خط استوا درجهٔ زحل که بد چندین [illegible] بماند
چندین [illegible] هر درجی را سالی شماریم و هر پنج دقیقه را ماهی برآمد
نوزده سال و دو ماه برین کردار بود هر چ ازین نوع باشد وجه
آنکه درجهٔ معلوم بر درجهٔ طالع یافتیم چون هیلاج بر درجهٔ هفتم یا
طالع باشد یا خود آن درجه را تسییر رانیم بکاهیم مطالع بلد درجهٔ
طالع از مطالع بلد درجهٔ آن قاطع یا آن درجه که تسییر بدو خواهیم
رانیم و اگر [illegible] بماند هر درجه را سالی شماریم
و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز مثال این
چنانکه طالع برج اسد بود بچندین [illegible] و مریخ در حوت بچندین
[illegible] و آفتاب در دلو بچندین [illegible] در هفتم طالع و هیلاج بود
خواستیم که تسییر او بشناسیم که بچند روزگار بدرجهٔ مریخ رسد
فراز گرفتیم مطالع بلد درجهٔ طالع که بد چندین [illegible] بکاستیم
او را از مطالع بلد درجهٔ هفتم مریخ که [illegible] از برج سنبله
بچندین [illegible] و مطالعش چندین [illegible] بماند چندین [illegible] هر
درجی را سالی گیریم و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش

روز برآمد ۳۱ سال و سه ماه و دوازده روز و برین کردار باشد
هرچ ازان نوع بود که گفتیم وجه آنکه درجهٔ معلوم با درجهٔ هیلاج
میان دهم و طالع بود یا میان چهارم و هفتم بود که برابر آن
ربعست اگر هیلاج یا درجهٔ معلوم که تسییر او همی رانیم بدرجهٔ
قاطع با درجهٔ معلوم دیگر میان دهم و طالع بود یا برابر این
ربع فراز گیریم مطالع خط استواء آن درجه و مطالع بلدش
اگر هر دو بهم راستا راست یابیم مطالع خط استواء درجهٔ
هیلاج و درجهٔ معلوم مطالع درجهٔ حسب آن بود و اگر مخالف
یابیم فضل شان فراز گیریم و اندر ساعات تعدیلان وتد ضرب
کنیم که پیش هیلاج یا آن درجه بود چنانکه اگر میان دهم و
طالع بود در ساعات بعد دهم ضرب کنیم و اگر میان چهارم و
هفتم بود در ساعات بعد درجهٔ چهارم ضرب کنیم آنچه برآید بر
شش بخشیم آنچه برود تعدیل بود آن تعدیل را از مطالع
خط استواء آن درجه بکاهیم اگر آن فضل مطالع خط استوا
رابوده باشد و اگر نه او را بود برو افزاییم آنچه بماند یا برآید
مطالع خط استواء آن هیلاج و درجه بود بحسب موضعش و هم
چنین مطالع خط استواء درجهٔ قاطع یا آن درجهٔ که تسییر
بدوی رانیم فراز گیریم و مطالع بلدش اگر هر دو بهم راستا
راست باشند آن مطالع خط استواء درجهٔ موضع او بود و اگر
هیلاج اندرین ربع باشد و اگر در ربع دوم بود که میان طالع
و چهارم است مطالع بلد درجهٔ او مطالع حسب او بود و اگر مخالف

بود فضلشان فراز گیریم و در ساعات بعد درجهٔ هیلاج اگر میان
عاشر و طالع بود و از وتد دهم یا چهارم اگر میان سابع و رابع بود
ضرب کنیم آنچه ازان برآید بر شش بخشیم آنچه برود تعدیل بود آن
تعدیل را از مطالع خط استواء آن درجه بکاهیم اگر فضل او را بود
و اگر نه او را بود برو فزاییم اگر درجهٔ قاطع یا هیلاج اندرین ربع
باشد که میان عاشر و طالع بود یا میان رابع و سابع و اگر نه درین
ربع بود که هیلاج باشد و میان طالع و رابع بود یا میان سابع
و عاشر آن تعدیل را از مطالع بلد درجهٔ قاطع بکاهیم اگر فضل
او را بود و اگر نه او را بود بروی فزاییم آنچه بکاهد یا بیفزاید
مطالع حسب موضع او بود مثال این چنانکه طالع برج اسد بود بچندین
یز و دهم برج ثور بود بچندین مد و آفتاب هیلاج بود در جوزا بچندین
کح و مریخ در سرطان بعد بچندین سه خواستیم که معلوم کنیم که تسییر
درجهٔ آفتاب که او درجهٔ معلوم است با درجهٔ جسد مریخ که درجهٔ
معلوم است بچند مدت بدو رسد ساعات بعد آفتاب از وتد دهم
برون آوردیم چندین سا پس مطالع خط استواء درجهٔ آفتاب
فراز گرفتیم آمد عو نه و مطالع بلد درجه اش کح نه و فضل هر دو
چندین کح و این مابین را در ساعات بعد وتد دهم که بیش از آفتاب
بود ضرب کنیم برآمد چندین لط و این را بر شش بخشیدیم برفت
چندین ط و این تعدیل است درجهٔ آفتاب میان دهم و طالع بود و
فضل مطالع خط استواء درجهٔ آفتاب را بود بکاهیدیم تعدیل را
از مطالع خط استوا بماند چندین کح کا این مطالع درجه آفتاب است

بحسب موضع او نگاه داشتیم پس فراز گرفتیم بمطالع خط استوا درجهٔ
مریخ چندین [illegible] و مطالع درجهٔ بلد مریخ آمد [illegible] و فضل هر دو فراز
گرفتیم چندین [illegible] در ساعات بعد درجهٔ آفتاب ضرب کردیم که بد چندین
[illegible] برو بخشیدیم بر پانزده چندین [illegible] این تعدیل است نگاه کردیم تا
مریخ را در میان طالع و دهم و فضل مطالع خط استوا را بود بکاستیم
تعدیل را از مطالع خط استوا بماند چندین [illegible] این مطالع درجهٔ
مریخ است بحسب موضع مطالع او پس بکاستیم مطالع حسب موضع
آفتاب را از مطالع حسب موضع مریخ بماند چندین [illegible] هر درجی را
سالی شمردیم و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز برآمد
جمله چندین [illegible] سال و دو ماه برسد بدین مدت تسییر درجهٔ آفتاب
بدرجهٔ مریخ و جمله برین کردار بود که نمودیم وجه آنکه هیلاج یا درجه
معلوم میان طالع و چهارم باشد یا برابر این ربع اگر هیلاج اندر ربع
دوم باشد یعنی میان طالع و چهارم یا برابر این ربع فراز گیریم مطالع
بلد درجهٔ او و مطالع خط استوا را و اگر میان هفتم و دهم بود مطالع
خط استوا نظیر درجهٔ او و مطالع بلد نظیر او فراز گیریم اگر هم راست
راست باشند مطالع بلد درجهٔ او مطالع حسب موضع او بود و اگر مخالف
باشند فضلشان فراز گیریم و ضرب کنیم در ساعات بعد وتد طالع
اگر هیلاج میان طالع و چهارم بود و اگر میان هفتم و دهم بود در
ساعات بعد وتد هفتم ضرب کنیم آنچه برآید بر شش بخشیم آنچه بود
تعدیل بود پس اگر درجهٔ قاطع یا هیلاج اندر میان وتد طالع و چهارم
بود یا میان هفتم و دهم و فضل مطالع بلد را باشد آن تعدیل از وی

بکاهانیم

بکاهانیم و اگر نه او را بود برافزاییم و اگر در ربع سیوم باشد درجهٔ قاطع
یا هیلاج یعنی میان رابع و سابع یا میان عاشر و طالع و فضل مطالع
خط استوا را بود آن تعدیل از وی بکاهانیم و اگر نه او را بود بر وی افزاییم
آنچه حاصل آید مطالع حسب موضع آن درجه باشد پس مطالع حسب
موضع هیلاج بکاهانیم از مطالع حسب موضع درجهٔ قاطع آنچه از آن بماند
هر درجی سالی شماریم و هر پنج دقیقه را ماهی و هر دقیقه را شش روز
آنچه حاصل آمد آن مدت باشد که تسییر بدو خواهد رسیدن مثال
این چنانکه طالع برج اسد بود چندین [illegible] و دهم ثور بود چندین [illegible]
و هیلاج آفتاب اندر برج حمل بود [illegible] و زحل اندر جوزا چندین [illegible]
و ساعات بعد آفتاب از وتد دهم چندین [illegible] از وتد هفتم چندین [illegible] خواستیم
که تسییر درجهٔ آفتاب را برانیم بدرجهٔ زحل فراز گرفتیم مطالع خط استوا
نظیر درجهٔ شمس چندین [illegible] و مطالع نظیر درجهٔ او چندین [illegible]
مختلف بودند فضلشان فراز گرفتیم آمد چندین [illegible] فضل مطالع
بلد را بود ضرب کردیم در اجزاء ساعات بعد وتد هفتم که بود چندین [illegible]
برآمد چندین [illegible] این را بر شش بخشیدیم برفت چندین [illegible] این
تعدیل است و فضل مطالع بلد را بود تعدیل را بر مطالع بلد [illegible]
وی فزودیم که بود این [illegible] باشد چندین [illegible] این مطالع حسب موضع
هیلاجست پس مطالع نظیر درجهٔ زحل که درجهٔ قاطعست بخط استوا
فراز گرفتیم بود [illegible] و مطالع نظیر درجهٔ زحل مطالع بلد چندین [illegible]
فضل هر دو فراز گرفتیم آمد چندین [illegible] در ساعات بعد آفتاب از وتد
هفتم که بد چندین [illegible] ضرب کردیم برآمد چندین [illegible] بر شش بخشیدیم

بر هفت چندین **حلو** این عدد بیست از مطالع بلاد وی بکاستیم بماند چندین
یح این مطالع درجهٔ نظیر درجهٔ طالع است بحسب موضع وی ثم از پیش بکاستیم
بماند چندین **شکو** و این پنجاه و دو سال است و پنج ماه و شش روز باشد
و بدین مدت بدو رسد والله اعلم

باب بیست و پنجم

در معرفت درجهای قاطع بر هیلاج و بر طالع درجات قاطع بر هیلاج
از دو گونه است یکی آنست که وقت مولودها بیفتد و دیگر آنست که
جز وقت مولود افتاده بود و آنکه وقت مولود افتد یا درجات اتصال
ستارگان سیارات بود یا درجات مواضع کواکب ثوابت و سحابی یا
موضع جوزهر و ذوات الاذناب است یا درجات بروج دوازده است
یا درجات اضافتی سهمها ست و آنکه جز وقت مولود بود جزوهای
اجتماع و استقبال است و قرانها که میان ایشان باشد و طالعهای
آن وقتها چنانکه هر یکی را شرح کنیم بعد ازین بتمامی **اندر شناختن
درجهای قاطع کواکب سیاره و منحوسی عطارد** در قطع اولها درجات
تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه زحل و مریخ است و دیگر
درجات تربیع و مقابله و مقارنه آفتاب و قمر است و دیگر درجات مقابله و
مقارنه و تثلیث و تسدیس و تربیع عطارد است اگر عطارد اندر خانهٔ نحسی بود
یا بحد نحسی یا از نحسی برگردیده بود و بسعدی نپیوندد و یا خود بنحسی
متصل خواهد شدن این جمله که گفتیم منحوسی عطارد باشد چون چنین بود
میان وی و نحسان در قطع کردن هیچ تفاوت نباشد پس اگر عطارد در
خانهٔ سعدی بود یا در حد سعدی یا از سعدی برگردیده بود که بنحسی
نپیوندد یا بسعدی پیوسته بود آنگه نه بمقابله و نه بمقارنه و تربیع و تسدیس

و تثلیث

و تثلیث قطع نکند و اگر در خانهٔ خویش باشد یا در حد خویش اندران خانه
و از هیچ سعدی برنگردیده بود و بهیچ سعدی نپیوندد و از هیچ نحسی
برنگردیده بود و بهیچ نحسی نپیوندد آن بود که بر طبیعت خاص خویش بود
آنگه بمقابله و تربیع قطع کند و نحس باشد و تثلیث و تسدیس سعد باشد
و قطع نکند بان صلاح از درجات بدرا بدرجهٔ مقارنه بر طبیع آن برج هم
سعد باشد و هم نحس **در شناختن جوزهر و ذوات الاذناب**
که قاطعست بر هیلاجات و ادلاء عمر اول درجات ذنب است که قطع
کند بر جمله ادلاء عمر و درجات راس است که قطع کند بر جزو اجتماع و سهم
السعادة چون هر دو هیلاج باشد و قطع نکند بر درجهٔ آفتاب و طالع و
موضع کید است که قطع کند و موضع ذو الذوابه است و موضع عظیط
است و موضع عرمیست و موضع سرموشت و موضع کلابست و موضع
الحیانی است و سیر ایشان بیکسال دو درجه و سی و سه دقیقه است
مقلوب چون سیر راس و ذنب و موضع هر یک پیدا کردیم در اول
سال **ثنا** یزدجردی عظیط **[illegible]** عرمیت **[illegible]** سرموشت **[illegible]**
کلاب **[illegible]** ذوابه **[illegible]** الحیانی **[illegible]** کید **[illegible]** و این برج
و درج و دقایق است که پیدا کردیم **اما ستارگان ثوابت** آنکه از ایشان
قاطع تر اند زبانه ان است راس الغول است برساوشت عین الثور
است که اورا دبران گویند راس الجبار است اول سرطان صدر سرطان است
هامهٔ اسد است قلب الاسد قلب العقرب است شع شوله است عین الرامی
است ربع الرامی است رکبة الدجاجه است منکب الفرس است کتف عنی جبار آ
این جمله بر طبیعت زحل و مریخ اند و چون تسییر بدرجات هیلاج

وادلای عمر بر درجهار ایشان رسد قطع کند جز که ستارکان سعد نظر
کنند و اکر تسییر بدرجهار ایشان بود قریب چهار رسان یا کمتر نزدیک
عطیت که خداد رسد قطع کند بهمه حال اکر شعاع سعدی نظر دارد
و اکر ندارد و باقی دیکر ستارکان ثابته قاطع اند چون تسییر هیلاج و
ادلای عمر بدرجهٔ ایشان رسد قطع نکنند مکر بیماری و نالانی و علت
آرند مکر که عطیت که خداد تمام شده باشد و سالی یا دو سال مانده بود
پس قطع کنند مکر نظر ستارکان سعد آنجا باشد و ادلای بحوبل سعد
شده باشد **اندر شناختن درجهار قاطع از اجزای بروج** جزو طالع قاطع است
چون مولود لیلی بود و هیلاج سهم السعادة باشد بر درجهٔ سهم السعادة
قاطعست چون هیلاج جزو طالع بود بر جزو طالع و درجهٔ آفتاب بر جزو
طالع قاطعست اکر مولود لیلی بود و سهم السعادت قاطعست چون هیلاج
جزو طالع بود بر جزو طالع و درجهٔ آفتاب قاطعست اکر مولود لیلی بود و سهم
السعادت هیلاج بر سهم السعادت و اکر مولود بروز بود آفتاب قطع
کند مر جزو سهم السعادت را و اکر سهم السعادت بر دقیقهٔ طالع بود
قطع نکند طالع را لیکن قطع کند او را اکر مولود لیلی بود و اکر میان ایشان فرق
بود هر دو مر یکدیکر را قطع کنند و اکر زادن بروز بود و سهم السعادت و
طالع مر یکدیکر را قطع کنند و چون بهم باشند بر درجهٔ چهارم و ششم
و هفتم و هشتم و دوازدهم قاطعست قطع کنند بر درجهار هیلاج و ادلاد
عمر و ضعیفتر ایشان درجهٔ هفتم است که قطع کند بهمه حال اکر درجه شعاع
سعدان اصلی یا بحولی آنجا نباشند و مجنبین درجهٔ هشتم اما ششم و
دوازدهم و چهارم چون در حدهای نحس افتد قطع افتد بلا اختلاف اکر

شعاع سعدی اصلی بر نیا شد و اکر آن بود که در حدود سعدی بود
و اکر دوازدهم بود کو نیا شد در اول ثنیهٔ ثور یا در اول سرطان قطع کنند بر
تمر اکر هیلاج باشد و بر سهم السعادت لیلی و اکر ششم و چهارم بود و اندر
حد سعد باشد هر دو قطع کنند بر جزو اجتماع و استقبال و مقابله درجات
هیلاجات بیکانه قاطع باشند و مقابله سهم السعادة قاطع باشد
اکر جزو اجتماع و استقبال هیلاج بود و اکر آن سهم هیلاج بود با هیلاج نباشد
در شناختن این درجهای قاطع که بوقت مولود افتاده باشد کفته شد
که جزو اجتماع و استقبال که پیش از مولود قاطع بود بر همه دلیلان و
درجهٔ مقابلشان همچنین قاطع بود چون قران زحل و مریخ یا قران زحل
و ذنب یا قران زحل و آفتاب یا قران مریخ و آفتاب در ساعت مولود یا
میان اجتماع و استقبال یا آن استقبال و اجتماع که مولود از آن باشند
آن درجه و دقیقه قاطع باشند بر هیلاجات و ادلای حکام و همچنین درجهٔ
مقابله و تربیعهاشان هر چهار قرانرا قاطع باشند **مثال** این چنانک طالع
میزان بود یک درجه و بعد از اجتماع بود پنج روز قران آفتاب و مریخ
بود اندر بیست و پنج درجه میزان بود بعد اجتماع بپنج روزگاه ولادت
آفتاب در عقرب بود بجذبش ٦٥ و مریخ بثور بجذبش ٢١ پس معلوم شد که
بیست و پنج درجه میزان قاطعست که قران بران درجه بود و تربیع آن
درجه جانبی سرطان که درج و جانبی جدی که درج هر سه جایکاه
قاطع باشند ٢٥ درج حمل همچنین قاطع باشند و پنج درج عقرب که
موضع آفتابست کاه ولادت قاطع و پنج درج اسد قاطع که بتربیع
آفتاب رسد و یک درجهٔ عقرب قاطع و یک درجهٔ دلو قاطع و انرا واز

اسد مقارنه و تربیع مریخ و پنج درجهٔ ثور و یک درجهٔ ثور هر دو قاطع
اند مقابلهٔ آفتاب و مریخ برو ست این است صورت این طالع که یاد کردیم



و چون مشتری و زهره گرد آیند
پیش از مولود میان اجتماع و استقبال
همچنین که مکان سعد است آن شعاعها
نحس را باطل کنند اندرین جایگاهها
چنانکه قطع نتوانند کردن بدان درجات و سعادتی و قوّة تمام بکار هند
و همچنین درجهٔ وسط السماء اجتماع که پیش مولود باشد قاطع است
و درجهٔ طالع و استقبال که پیش از مولود بود قاطع است و درجهٔ
وسط السماء او قاطع است و مقابلهٔ جزو اجتماع و جزو استقبال قاطع است
و طالع کسوف پیش از مولود اندر اجتماع و استقبال قاطع است و برج
کسوف همچنین و درجهٔ چهارم کسوف نیز قاطع است و اتصال تسییر درجهٔ
هیلاج از حد نحس با زحل نحوس قاطع است اگر شعاع سعدی آنجا
نباشد و اول هر برجی که حد نحس است قاطع است اگر شعاع سعدی
برو نباشد و سهم موت قاطع است و سهم سنة القحط قاطع است
و از همه عظیمتر از سهمها که او قاطع است آن سهمیست که فراز گیرند
بروز از مریخ بزحل و بشب از زحل بمریخ اینست درجات که یاد کردیم
و این تمامست اندرین معنی که یاد کرده اند و سهم قحط فراز گیرند از
درجهٔ زحل بوقت تحویل سال عالم تا درجهٔ اجتماع که پیش تحویل یا
پس تحویل باشد و از طالع بیفکنند و بشب از درجهٔ اجتماع تا درجهٔ
زحل و این تمامست که گفتیم اندرین معنی

باب بیست و ششم

در بیرون آوردن اجزاء ساعات بحسب موضع ستارگان از مطرح شعاع

مطرح شعاع ستارگان بر حسب موضعشان از دو روی بیست یا بدرجهٔ
سواست یا بدرجهٔ مطالع و آنکه بدرجهٔ سواست خود معلوم است و آنکه بدرجهٔ
مطالع است شناختن وی بدین کردیم اندر اینجا و آن چنانست که اول باید
که اجزاء ساعات حسب موضع درجهٔ آن ستاره بدانیم که مطرح وی همی
شناسیم از تسدیس و تثلیث و تربیع چون چنین خواهیم نگاه کنیم تا آن
ستاره را کجا یابیم اگر بدرجهٔ دهم یا چهارم باشد اجزاء ساعات حسب
موضع آن ستاره مادام یه درجه باشد و اگر بدرجهٔ طالع بود اجزاء
ساعات حسب موضع آن ستاره باشد و اگر بدرجهٔ هفتم بود اجزاء
ساعات درجهٔ هفتم طالع اجزاء ساعات حسب موضع او باشد و اگر
میان وتدها باشد فراز گیریم فضل میان یه و اجزاء ساعات درجهٔ
آن ستاره و او را ضرب کنیم در ساعات بعد وتد دهم یا چهارم آنچه
بر آید بر شش بخشیم آنچه برود تعدیل خوانیم و بکاهیم از یه اگر
فضل یا نرده را بوده باشد چون ستاره میان دهم و طالع یا
برابر ربع باشد و اگر فضل او را نباشد بر یه افزاییم آنچه بیفزاید
یا بماند اجزاء ساعات درجهٔ آن ستاره باشد بحسب موضعش و
اگر درجهٔ ستاره میان وتد طالع و چهارم یا برابر این ربع بود
و فضل اجزاء ساعات درجهٔ ستاره را بوده باشد بکاهیم آن
تعدیل از آن اجزای ساعات درجهٔ آن ستاره و اگر او را نباشد
برو فزاییم آنچه بیفزاید یا بماند اجزاء ساعات درجهٔ آن ستاره بود
بحسب موضعش مثال این چنانکه طالع وقت برج اسد بود بحدین

یزا و دهم برج ثور بود بجندین یه درجهٔ ستاره بجندین که از
برج جوزا میان دهم و طالع و ساعات بعد وتد دهم جندین سا
اجزاء ساعات درجهٔ ستاره جندین یح یا فضلش بر ه جندین
ح یا ضرب کردیم در ساعات بعد وتد دهم برآمد جندین فط بر شش
بخشیدیم برفت جندین ا ل این تعدیل ستاره میان دهم و
طالع بود و فضل اجزاء ساعات بعد را بود تعدیل بر ه افزودیم
برآمد جندین یو ل این اجزاء ساعات درجهٔ ستاره است بر حسب
موضعش و جمله برین کردار باشد

باب بیست و هفتم

در بیرون آوردن مطرح شعاع ستارکان جون خواهیم که درجات
شعاع ستارکان بشناسیم از تسدیس و تثلیث و تربیع ضرب کنیم
اجزاء ساعات درجهٔ بر حسب موضع ان ستاره را در د و از آنچه
ازان برآید بکاهیم از مطالع خط استواء درجهٔ ان کوکب و آنچه بماند
قوس او بدانیم بجدول مطالع خط استوا آنچه برود از قوس وی موضع
تسدیس ایسر آن ستاره باشد و نظیرش یعنی مقابله بعینه موضع
تثلیث ایمن بود باز ضرب کنیم اجزاء ساعات درجه حسب موضع ستاره
را همچنین در شش آنچه برآید بکاهیم از مطالع خط استواء درجهٔ
ستاره آنچه بماند از مطالع خط استوا قوسش بدانیم و آنچه برود از
آن قوس او تربیع ایسر درجهٔ آن ستاره بود و نظیرش تربیع ایمن
باشد پس بکاهیم اجزاء ساعات حسب موضع آن ستاره را از سی
درج و آنچه ازان بماند نظیر اجزای ساعات خوانیم و ضرب کنیم او را
در جهار و آنچه برآید بر فزائیم بر جزو مطالع خط استواء درجهٔ کوکب

وان

وآن مبلغ را قوس بشناسیم آنچه برود ازان قوس او موضع تسدیس
ایمن آن ستاره باشد و نظیرش تثلیث ایسر باشد و جمله برین
کردار بود و درجهٔ مقابله و مقارنه بعینه مانندهٔ یکدیگر باشد مثال
جنانکه مطالع خط استواء درجهٔ کوکب بود جندین عو نه و اجزاء ساعات
بود جندین یو ل ضرب کردیم اجزاء ساعات درجهٔ ستاره را در جهار
برآمد سه کب بکاستیم او را ازان مطالع خط استواء درجهٔ آفتاب
تا بماند جندین سه لد این مبلغ تسدیس ایسر است قوسش بدانستیم
برفت جندین و کو م این درجه تسدیس ایسر است و برابرش جندین
و کو م این تثلیث ایمن است و موضع کوکب در جوزا جندین کز
ضرب کردیم اجزاء ساعات درجهٔ او بحسب موضع در شش تا برآمد
جندین صو له بکاستیم از مطالع خط استواء درجه ستاره بماند جندین
شم که این مطالع خط استواء تربیع مقدم است پس درجهٔ سوا بیرون
آوردیم جندین یا ح مه برابرش شعاع تربیع موخر بود جندین و ح مه
بکاستیم اجزاء ساعات حسب موضع او را از سی درج بماند جندین
یح ل ل این را در جهار ضرب کردیم برآمد جندین ند ح بر مطالع خط
استواء درجهٔ ستاره فزودیم برآمد جندین قلح این را قوس بدانستیم
بمطالع خط استواء برفت جندین د ه این موضع تثلیث موخر است
و نظیرش جندین یه ه این موضع تثلیث مقدم است و درجهٔ مقابل
کوکب جندین یح از قوس و جمله برین کردار باشد که گفتیم والله اعلم

باب بیست و هشتم

در ادلای مرکز بجنداره وقت تحویل سال

ادلای مرکز بجنداره اندر حال مردم ده جیز است موضع هیلاج و

ودرجهٔ طالع وتسییر درجهٔ هیلاج وآن کدخدای ودرجهٔ برج
انتهاست ومستولی بروی یعنی سالخدای ودرجهٔ طالع تحویل
ومستولی بروی وانتهاء تسییر درجهٔ طالع است وخداوند وی
یعنی مستولی چون گاه تحویل این دلیلان یا بیشتر ایشان منحوس
کردند وضعیف حال دلیل باشند بر تباهی خداوند مولود وبیماری
ومرگ وی واگر مسعود وقوی شوند دلیل باشد بر نیکوئی
حال وسلامت نفس وی دیگر چون مولودی باشد وعطیت
کدخداء او حاصل باشد بعد زیادت سعدان ونقصان نحسان
سال مولود در برجی باشد که آن برج ضایع بود از اضافهٔ
اصل عطیت کدخدا ودر آن برج زحل ومریخ بوده باشند در
وقت مولود ووقت تحویل از نحس یا نحسی دیگر در وی اندر یا نظر
کند از آن دو خانه یکی از تربیع یا مقابله وهیچ سعدی نظر نکند
گاه تحویل بدو ونه بطالع اصل ونه بدان موضع تسییر هیلاج افتاده
باشد ونباشد آنجا که تسییر هیلاج بود شعاع سعد اصلی وعمر
تباه شده باشد در اوتاد طالع اصل یا در اوتاد برج انتهاء آن
علامت مرگ باشد خداوند مولود را بلا خلاف دیگر چون طالع
تحویل وموضع انتها وطالع اصل هر یک یکی باشند گاه تحویل سال
وهیچ سعدی بدو نظر نکند واندرو یا اندر اوتادش گاه تحویل
سال نحسی بود وخداوند وی ازو ساقط بود یعنی نظر نکند
با خود خداوندش که وی نحس بود یا منحوس شده باشد بهمه
حال خداوند تحویل را اندران سال مرگ باشد بلا خلاف دیگر

هم ازین جملت اگر این هر سه برج مختلف باشند یعنی طالع اصل وتحویل
وموضع انتها که ممکن برجی دیگر باشند ودر هر برجی از ایشان نحسی
بود وهیچ سعد اندر ایشان نباشد وخداوندشان منحوس وراجع
باشد اندرو یا ساقط بود از ایشان آن دلیل بود بر علامت
بهمه حال دیگر واگر خداوند تحویل مولود را انتها در هشتم طالع بود
وخداوند هشتم اصل کوکبی باشد سعد یا نحس وی با اصل مولود اندر
طالع ولادت بوده باشد خداوند مولود را اندران سال بهمه حال
مرگ باشد دیگر اگر هیلاج مسعود بود در وقت انتهاء تسییر وانتهاء
سال در برجی باشد که اندران برج قمر منحوس شده باشد اندر اصل
مولود یا آفتاب منحوس شده بود اندر اصل وگاه تحویل قمر منحوس
باشد یا آفتاب ونظر ایشان آنجا باشد وطالع اصل سعد نباشد
وهیلاج اصل همچنان سعد نباشد وانتهاء تسییر سعد
نباشد چون چنان بود آن دلیل باشد بر علامت مرگ واگر
انتهاء سال در برج چهار اصل بود وخداوند وی که سالخدا است در هشتم
طالع اصل باشد وخداوند طالع اصل منحوس باشد آن دلیل بود بر علامت
مرگ اندران سال واگر سعدی اندر اوتاد افتاده باشد از ایصلاح باز آرد دیگر
وقت تحویل سال خداوند طالع اصل چون منحوس بوده باشد وخداوند طالع تحویل
وقت تحویل منحوس شده باشد ونظر کنند بعضی ببعضی این دلیل باشد بر
زودی مرگ وی دیگر وقت تحویل سال اگر خداوند طالع اصل وخداوند طالع
تحویل در هشتم بود یا خداوند هشتم وی نحس یا شد اندر وی نحس باشد اندر
وی دلیل باشد آن بر مرگ وهلاک شدن وی دیگر وقت تحویل سال چون مقابل

شوند آفتاب و ماه در وتدی از اوتاد تحویل یا اوتاد اصل برابر شوند بمجانبت
زحل و مریخ و اندر برج انتها و طالع اصل سعدی نباشند بهمه حال علامت
مرگ باشد وی را **دیگر** وقت تحویل سال اگر طالع تحویل سادس سادس اصل
باشد و اندر وی بود یکی نحس از جملهٔ دو نحس و در وی بود خداوند اصل
منحوس غیر مقبول و هیچ سعدی برو نظر نکند خداوندش بیماری صعب
کشد و بود که بمیرد **دیگر** چون وقت تحویل سال انتها و سال اندر چهارم
طالع او و هفتم او و هشتم بود و آفتاب و زحل اندر او باشد خداوند تحویل از
جائی بلند اندر افتد یا اندر چاهی افتد و اندر آن بمیرد **دیگر** اگر خداوند انتها
یعنی سالخدای تحت الارض باشد در برجی که او را بدان برج هیچ حظی نباشد
و هیچ سعدی نظر نکند بتسییر هیلاج و اگر آن دو نشان که در و بود آفتاب
و مریخ باشند بکشندش و اگر خداوند سال یعنی خداوند انتها بالای زمین
بود بیاویزندش یا بر دار کنند یا بر سر بالای گردنش برنند و وقت
آن انگاه بود که خداوند سال محترق شود یا در مقارنهٔ مریخ باشد
یا صاحب طالع اصل همچنان محترق گردد یا قران کند با مریخ **دیگر**
چون وقت تحویل سال خداوند برج هفتم یا خداوند هشتم نحس گردد
و خداوند سال بتربیع و مقابلهٔ او باشد و خداوند سال اندر وی بود ضعیف
و هیچ ننگرد بطالع اصل و طالع تحویل و خداوندی دلیل باشد بر علامت
مرگ اندر آن سال **دیگر** چون تحویل باز گردد و قمر منصرف بود از تربیع
مریخ یا مقابلهٔ اش و بسالخدا خواهد پیوستن یا از برج انتها خواهد
شدن یا بدان درجهٔ انتها خواهد رسیدن و مریخ خداوند هشتم
اصل و هشتم طالع تحویل و خداوند هفتمان بود و هیچ سعدی بدو

ننگرد و نه خداوند سال چون چنین بود آن دلیل بود بر کشتن خداوند
مولود یا مردن بمرگ مفاجا بی بیماری و علت **دیگر** در وقت تحویل سال چون
مشتری و طالع اصل و طالع تحویل بصلاح آمده باشد و خداوند بیتشان
بزیان آمده باشند و در یک برج و آن برج بزیان آمده و هیچ سعدی
ننگرد بخداوند تحویل و خداوندان برجش چون چنین بود آن دلیل بود
بر مرگ مفاجا و هلاک وی جز بیماری و علت چنانکه در اول گفتیم **دیگر**
چون وقت تحویل برج انتها بصلاح آمده بود و اندر اصل فاسد و تباه
شده باشد و همچنین طالع تحویل بصلاح آمده باشد و در اصل بزو
فاسد بوده باشد و خداوندان بیتشان هر گاه تحویل بصلاح باشد
و در اصل فاسد و بدان دلیل بود بر بدی حال و تباهی وی **دیگر**
چون وقت تحویل نحسی از این دو نحس در طالع اصل بود و دیگر در جایگاه
خداوندی اندر مولود یا برسد نحسی از آن دو نحس در طالع اصل
و بیفکنند شعاع از تربیع یا مقابله بجایگاه خداوند طالع اصل در
وقت مولود و یا بشد خداوند برج انتها نحسی آنکه شعاع افکنده باشد
و بنگرد بجایگاهی از این سه جایگاه سعدی خداوند مولود را در این
سال هلاک آید بهمه حال و اگر این نحس مریخ باشد آن هلاک بسلاح
باشد چون زوبین و شمشیر یا از آتش و سوختن بود و اگر زحل
باشد از گلو بار گرفتن و از بالا دادن و از تنگی و زندان و
مطمورها در جای افتادن و مانند این و این کفایتست اندرین معنی
دیگر وقت تحویل یا نزدیک بوقت تحویل برسند تسییر هیلاج با
تسییر درجهٔ طالع بجسد نحسی یا بشعاع نحسی و نظر نحسی دیگر

دیگر با نحسی دیگر بدان جایگاه بود و هیچ سعدی بدان جای نظر
نکند و آن تحویل سال ضلعی بود از اصلاح عدد سال کدخدا اسود ندارد
نوبت انتها و نوبت خداوند سال و نوبت ماه که آن مردنی باشد صعب و
عمر وی قطع کند و اینست دلالای عمر تحویلی و قطع که یاد کردیم والله اعلم

باب بیست و نهم بر ترکیب آفرینش مردم و دلیلهای مرگشان

چون فارغ شدیم از برانگیختن دلیلهای مرگ تحویلی و
تسییری و عطیتی باز آمدیم بحال دانستن مرگ مردم و آن بر چهار
چیز است و از چهار چیز توان دانستن یا از عطیت کدخدا یا از تسییر
هیلاج یا از تسییر درجهٔ طالع بدرجهٔ قاطع یا از دلالای تحویلی چون چهار
دلیل بیکی وقت یا بیک سال بهم افتد آن مرگی باشد قاطع و دلیلی
بود محکم چنانکه از آن نرهد و اگر سه افتد ممکن بود که بجهد لکن بیشتر
و اگر دو باشد بعضی بجهند و بعضی بگذرند و اگر یک دلیل افتد کمتر
بیشتران برهند و بیشتر زین باشند و این برای مردم نهاده است و
ترکیبشان چون کودکی و جوانی و کهلی و پیری پس از کودکان
ربعی بگذرند و سه ربع بمانند و از جوانان ثلثی بمیرند و دو ثلث
بمانند و از کهلان نصفی بمیرند و نصفی بمانند و از پیران همه
بمیرند و هیچ نمانند و اگر نه چنین بودی کودک بجوانی نرسیدی و
جوان بکهلی نرسیدی و کهل به پیری نرسیدی چون از چهار ربعی
بگذرند سه ربع بمانند و از یکی بشوند که ثلثست دو بمانند و چون از
دو یکی بروند که نصفست یکی بماند و چون از یکی یکی بروند هیچ
نماند و این تا بگاه پیریست پس چون چهار دلیل بهم گرد آمد

ممکن نیست که کسی از آن خطر برهد و قطع افتد بهمه حال و چون سه
دلیل گرد آیند ممکن نیست که افتد اندر و برهد و چون دو بهم گرد آیند
بعضی برهند و بعضی بگذرند و چون یکی باشد بیشترین برهند و کمترین
بگذرند پس ما پیدا کردیم سببهای آنکه بگذرند و آنکه بمانند که چون
باشد تصرف کردن اندر راه احکام بتمامی و این اندرین معنی تمامست که گفتیم

باب سی‌ام در حکم کردن بر عمر مولود و تصرف کردن اندر وی

اما دلیلهای چهارگانه اولش تسییر درجهٔ هیلاج است
بدان درجهای قاطع که یاد کردیم و در تسییر درجهٔ طالع اگر هیلاج نباشد
بدان قاطعان که گفتیم و اگر هیلاج بود تسییر درجهٔ طالع و تسییر
درجهٔ کدخدائی که عطیت او اخر بود و سوم دلیل نحوست دلالای تحویلی
است چنانکه یاد کردیم اندر باب بیست و ششم و چهارمین کدخدا و جایگاه
زیادت سعدان و نقصان نحسان مثال این چنانکه زهره کدخدا او
بود و عطیت او بر ۸۲ سال بود و زحل نقصان همی کرد سی سال
و مشتری زیادت همی کرد دوازده سال پس اندرین سال ۵۲
خطر بود که نقصان نواقص است از عطیت کدخدا و اندر ۶۴
سالگی و دیگر اندر ۸۲ سالگی که تمام عطیت کدخدا است و دیگر اندر
۹۴ سالگی که جایگاه زوایداست بر عطیت و جمله برین کردار
بدانیم چون چهار دلیل منحوس و قاطع بیکجا گرد آیند جایگاه زواید
و نواقص و عطیت تحویلی و دلالای تحویلی و درجهٔ طالع بجایگاه
قاطع و تسییر هیلاج همچنین و اگر سعدان بهمه جایگاه نظر کنند
هیچ سود ندارد و اختران و معالجت که از مرگی باشد قاطع

مهر برنهاده که بهمه حال بیا شد و اگر سه دلیل بهم افتند از آن چهار
که کفتیم و پیشتر بر نحسان نظر دارند آن قرآن ... باشد هیچ احتراز
و معالجت سود ندارد و اگر سعدان بهر سه جایگاه نظر دارند بی
احتراز و معالجت فایده کند و سود یابد و بجهد و اگر نه سعد
نظر دارد و نه نحس بهمه حال مرگ باشد قاطع که هیچ سود ندارد
و اگر دو دلیل بهم افتند و بهر دو جایگاه سعدان نظر کنند معالجت
و احتراز کردن فایده کند و اگر سعدان ساقط باشند یا نحسان
نظر کنند احتراز و معالجت سود ندارد و اگر یک دلیل افتد
و سعدان نظر کنند و قوت دهند در اصل و تحویل احتراز کردن
و ناکردن سود دارد و اگر سعدان قوت نکنند احتراز و
معالجت سود ندارد و اگر نحسان نظر کنند و منحوس کرده باشند
احتراز سود نکند و قطع باشد اینست احوال که یاد کردیم
تا چون حکم رانند نیک تامل کنند و بجای آرند این شرطها را
بتوفیق ایزد سبحانه و تعالی و تقدس و الله اعلم و احکم
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب ... سلخ صفر لسنه اربع و خمس و ثمانمایه

اندر دانستن حکم دلیلها طالع سال از ستارگان که در طالع یا در خانه‌ها باشند

اکنون نخست دلیل هر ستاره را بگوییم که در طالع سال
عالم یا در خانه‌های طالع باشند مختصر هر یکی را بترتیب بگوییم تا خواننده را
چون طلب کند آسان بود **آفتاب** چون آفتاب در طالع سال بود دلیل کند
بر بسیاری فرزند ملوک و اگر آفتاب با بهرام اتصال دارد خاصه در وسط
السما شریفان را از سلاطین غنایم رسد و نیز دلیل کند بر قوت حال ملوک
و عدلشان بر رعیت خاصه که نظر ستارگان نحس در وی بد نبود و نحس را
و اگر آفتاب در دوم طالع بود دلیل کند بر بسیار مال اندران سال ملوک را
لیکن چون خداوند وسط السما اندرین سال در خانه هشتم بود دلیل
بر مرگ پادشاه آن اقلیم کند و بغارت شدن مالها بیش و اگر آفتاب
در خانه سیوم بود دلیل کند بر مصادره و بزندان کردن ملوک رعیت را
و اگر در خانه چهارم بود دلیل کند که پادشاهان با رعیت مدارا و نیکویی
کنند و رعیت ایشان بردبار باشند و اگر در خانه پنجم بود اندرین سال
لهو و نشاط و شادی ملوک باشد و اگر در خانه ششم بود دلیل کند
بر ضعیفی احوال ملوک و اگر خداوند خانه هشتم را اندر وی نظر بود دلیل
کند بر غم و اندیشه پادشاهان و اگر در خانه هفتم دلیل کند که امرا
و حاجبان ملوک بر رعیت ستم کنند و رنج نمایند و اگر در هشتم بود
دلیل کند بر رنجوری تن و بیماری پادشاهان و اگر در نهم بود دلیل کند
بر سفر و حرکت ملوک را اندرین سال و اگر در دهم بود دلیل کند بر قوت
احوال پادشاهان و عدل و انصافشان بر رعیت و اگر در یازدهم بود
دلیل کند بر خیرها و معروف کردن پادشاه و آن فساد منع کردن

چون آفتاب در طالع

سیوم

رعیت را و اگر در دوازدهم بود دلیل کند بر غم و اندوه ملوک از سبب
خوارج بر ایشان **ماه** چون ماه در طالع بود دلیل کند بر صلاح رعیت
در همه کارها و کسب و راحت بود از دست رنج خویش ایشان را و اگر
ماه در دوم بود دلیل کند بر کسب و راغب بودن رعیت در جمع مال
و اگر در سوم بود دلیل کند بر سفر و حرکت مردم و فایده از سفر و اگر
در چهارم بود دلیل کند بر غم و اندوه و اندیشه مردم اندرین سال
و اگر در پنجم بود دلیل کند بر شادی و خرمی اندرین سال و اگر در
ششم بود دلیل کند بر بیماری و گریختن بندگان درین سال و مرگ
بسیار بود درین سال و اگر در هفتم بود دلیل کند بر سازگاری زنان
با مردان و اگر در هشتم بود دلیل بود بر مرگ بسیار پس اگر خانه هشتم
خانه بهرام بود دلیل کند بر قتل و خون ریختن بسیار اندرین سال
و اگر در نهم بود دلیل کند بر نیکویی احوال اهل دین و سفر و حرکت
مردم و اگر در دهم بود دلیل کند بر بسیاری کارها که مردم بدست
خویش همی کنند و اگر در یازدهم بود دلیل کند بر غزا و جهاد مردم
در آفاق و ایمن بودن مردم از دزدان و راه زنان و اگر در دوازدهم
بود دلیل کند بر بسیاری دشمنان اندران اقلیم والله اعلم **زحل**
چون زحل در طالع سال بود دلیل کند بر کسادی کارها و بازارها
و اگر در دوم بود دلیل کند که مردمان از کسب نیا شد و اگر در سیوم
بود دلیل کند بر مرگ کسانی که در سفر باشند و اگر در چهارم بود
دلیل کند بر غم و سختی و رنج اهل زندان و اگر در پنجم بود دلیل کند بر
هلاک و مرگ کودکان و بیماری کودکان خرد و اگر در ششم بود دلیل کند

چون زحل در طالع

بر بیماری و مرگ چهارپایان و اگر در هفتم بود دلیل کند بر طلاق دادن
مردان زنان پیر را و اگر در هشتم بود دلیل کند بر مرگ استران و مرگ
پیران و اگر در نهم بود دلیل کند بر رنج و اندوه اهل سفران جهت دزدان
و راه زنان و اگر در دهم بود دلیل کند بر بلندی کار شریفان و اگر در یازدهم
بود دلیل کند بر عدل و انصاف پادشاهان و اگر در دوازدهم بود دلیل
کند بر مرگ اهل و سنا و اگر راجع بود در همه فساد و شر بیفزاید
مشتری چون مشتری در طالع بود دلیل کند بر سلامت حال بزرگان
و خواتین و اگر در دوم بود دلیل کند بر کسب و کار مردمان و سود
بازرگانان و اگر در سوم بود دلیل کند بر سعادت اهل تجارت و اگر در
چهارم بود دلیل کند بر گرانی طعامها در آخر سال خاصه که طالع سال
برجی خاکی بود و اگر در پنجم بود دلیل کند بر سلامتی زنان آبستن
بوقت زادن و اگر در ششم بود دلیل کند بر صحت تن در سقم مردمان
و اگر در هفتم بود دلیل کند بر بسیاری نعمت و خیر و میوه‌ها بسیار
باشد و اگر در هشتم بود دلیل کند بر مرگ نجبا و اگر نهم بود دلیل کند
بر حج کردن مردمان و بزیارت نیکان شدن و اگر در دهم بود دلیل
کند بر گرانی غله و طعام و اگر در یازدهم بود دلیل کند بر سود و فایده
بازرگانان و اگر دوازدهم بود دلیل کند بر بسیاری میوه‌ها از هر گونه
اما اگر مشتری در آن وقت راجع بود آنچه از خیر گفتیم تباه کند و شر و بلا
بیفزاید والله اعلم **مریخ** چون بهرام در طالع بود دلیل کند بر خون ریختن
بسیار اندرین سال و اگر در دوم بود دلیل کند بر مرگ چهارپایان و اگر
سوم بود دلیل کند بر شر و خصومت در میان برادران و خویشان و

چون مشتری در طالع

مریخ در طوالع

واگر در چهارم بود دلیل کند بر جنگ و فتنه و خون ریختن با خر سال و اگر
در پنجم بود دلیل کند بر بچه افکندن زنان آبستن درین سال و اگر در ششم
بود دلیل کند بر بیماریها گرم از سبب چیرگی صفرا و خون و اگر در هفتم
بود دلیل کند بر بسیاری زنا و فساد مردم و کمی تزویج و اگر در هشتم
بود دلیل کند بر مرگ بسیار از سبب زیادتی خون و چیرگی صفرا و اگر
در نهم بود دلیل کند بر غالب شدن دزدان اندرین سال و قافلها
بودن و راه زدن و رنج مردم از سبب ایشان و اگر در دهم بود دلیل
کند که پادشاهان اهل جنگ را عزیز دارند و بزرگ کردانند و اگر در
یازدهم بود دلیل کند بر عطا و صلت ستدن اهل سلاح از ملوک
اندرین سال و اگر در دوازدهم بود دلیل کند که بسیار کس از دشمنان
کشته شود اندرین سال و اگر بهرام اندران وقت راجع باشد
خیرها را دفع کند و شرها را بیفزاید

زهره در طوالع

زهره چون زهره در طالع
بود دلیل کند بر بسیاری شادی و خرمی زنان و ارزانی سعرها
اندرین سال و اگر در دوم بود دلیل کند بر گرانی حرفها و کسب و نیکوی
احوال مردم و اگر در سوم بود دلیل کند بر یاری و قوت دادن مردم
بکارها باطل را و اشتغال مردم بچیزها که حق نبود و اگر در چهارم
بود دلیل کند بر عبادت و طاعت کردن زنان خدای را عز و جل و
راغب بودن ایشان در شغلهای دین و اگر در پنجم بود دلیل کند بر
نیکوئی احوال جوانان و اگر در ششم بود دلیل کند بر درد سر و چشم
و زکام و نزله بسیار اندرین سال و اگر در هفتم بود دلیل کند بر نیکوی
احوال زنان و خادمان و مخنثان و اگر در هشتم بود دلیل کند بر
بسیاری مرگ زنان خادمان و اگر در نهم بود دلیل کند بر ضعف

و فساد دین عرب درین سال و اگر در دهم بود دلیل کند بر گرانی
عطرها و عقاقیر که بویهای خوش دارند و اگر در یازدهم بود دلیل
کند بر ارزانی جواهر و کساد جوهریان پس اگر دران هنگام زهره
راجع بود دلیل کند که آنچه صلاحهاست بفساد آرد و آنچه شر بود بیفزاید

عطارد در طوالع

عطارد اگر عطارد در طالع بود دلیل کند بر نیکوی احوال خداوندان قلم
و اهل ادب و تجار و اگر در خانه دوم بود دلیل کند بر اشتغال مردم در
علوم و عزیز داشتن علما و اگر در سوم بود دلیل کند بر سفر کردن زنان
از بهر تجارت و اگر در چهارم بود دلیل کند بر غم و اندوه و اندیشه
بازرگانان و خداوندان قلم و اگر در پنجم بود دلیل کند بر بسیاری
فرزند آمدن مردم را درین سال و اگر در ششم بود دلیل کند بر
رنج و بیماری کودکان و اگر در هفتم بود دلیل کند بر ظاهر
شدن علوم و تعلیم علم نجوم و نظر کردن دروی و اگر در هشتم
بود دلیل کند بر مرگ خداوندان قلم و ادبا و اگر در نهم بود دلیل
کند بر سفر و حرکت کردن اهل علوم و دبیران و اگر در دهم بود
دلیل کند بر ظاهر شدن علم نجوم و اشتغال مردم دروی اندرین
سال و اگر در یازدهم بود دلیل کند بر عزیز داشتن اهل علم و
حرمتشان پیش پادشاهان و اگر در دوازدهم بود دلیل کند
بر بدی احوال و فرو بستگی کار علما و دبیران و بازرگانان پس
اگر دران هنگام عطارد راجع بود دلیل کند که خیرها را بکاهد
و شرها را بیفزاید والله اعلم

اندر دانستن حکم دلیلهاء طالع سال از ستارگان چون در بروج باهم باشند

بدانکه چون زهره و بهرام در طالع سال عالم بیک برج بهم باشند دلیل
کند بر هلاک ملک روم یا در روم مصیبتی عظیم افتد و رنج و بلا و سخت
و اگر زهره و زحل در برجی بهم باشند دلیل کند بر رنج و سختی و تنگی مردم
عوام و اگر زهره و مشتری بهم باشند دلیل کند بر فراخی نعمت و عیش خوش
و ایمنی و راحت مردمان درین سال و اگر زهره و عطارد بهم باشند
دلیل کند بر خون ریختن بسیار و کشادن ولایتها و اگر زحل و بهرام
باشند دلیل کند که آن ولایت را که قسمت این برج است که ایشان در
وی جمع شده اند پادشاه بزرگ بگیرد که ملک‌اش قدیم نبود و اگر بهرام
و مشتری بهم باشند و خداوند زمین آن برج که ایشان در وی
بهم جمع شدند پادشاه بزرگ بهلاک شود و اگر بهرام و عطارد
بهم باشند خداوندان قلم و اهل ادب و بازرگانان را اندرین سال
رنج و ترس و بیم افتد و اگر زحل و عطارد بهم باشند مردمان را از
مرگ و گرسنگی رنج و بلای عظیم باشد و اگر عطارد و مشتری
بهم باشند دلیل کند که اندرین سال ملخ بسیار بود و طاعون
بود و اگر ماه و زحل بهم باشند دلیل کند که پادشاهی هلاک
شود و پادشاهی از نسل او نبود فتد و اگر بهرام و عطارد
در عقرب بهم باشند دلیل کند بر خون ریختن و جنگ بسیار در
ولایت بابل و اگر زهره و مشتری در عقرب بهم باشند دلیل
کند بر بیماریهای بسیار در زمین بابل و اگر آفتاب و زحل
در عقرب بهم باشند اندرین سال ملک روم کشته شود و
در میانشان خلاف افتد و اگر بهرام و عطارد بهم باشند
در قوس دلیل کند بر هلاک ملک پارس و نقصان دولتش

واکر ماه

احکام بهرت طالع مولود و بودن خداوندان او در بروج اثنی عشر

و اگر ماه و آفتاب در عقرب بهم باشند و زحل در سرطان بود
دلیل کند بر رنج و بلا و سختی و آفت و شر که بمردمان
رسد اندرین سال و اگر زهره و مشتری در برج العقرب
بهم باشند دلیل کند بر صلاح زنان و سازکاری ایشان با
شوهران والله اعلم

طالع بیشویه

چون خداوند طالع در طالع باشد دلیل کند که مولود عزیز و مکرم باشد در
میان مردمان خویش و تن درست و قوی مزاج باشد و بدست آمدن مال
بآسانی و برخورداری از آن و در شهر خویش فراخ روزی باشد و در مسایل
دلیل بود که آن مسئله از حال نفس برسیده اند و خشم او و کار او بزبان آرد و چون
خداوند طالع در دوم طالع بود دلیل بود بمال یافتن و حریص بودن در طلب مال
در سوم دلیل کند بر زیادتی نقل و تحویل و سفر نزدیک و خوابهای درست
راست برادران و خواهران و اقربا دوست دارد و برادر از خواهر
دوستتر دارد در چهارم دلیل کند که طلب املاک و ضیاع حریص بود و رنج
بردن از دیگران و برزگری یا باغبان بود و تا آن زمان که زنده باشد بدبخت
بود و یا در بند و زندان بود و بر مادر و پدر مهربان باشد و بدان رزق که او را
باشد قانع بود در پنجم دلیل کند که فرزندان را دوست دارد و تحفه و هدایا
بوی رسد در ششم دلیل کند بر بسیاری بنده و پیوسته رنجور باشد و بدبخت و
باشد که اندر دست بنده خویش کشته شود در هفتم دلیل کند که از زنان و انبازان
و خاتونان مال بسیار یابد و در اوقات خصومت زیادت کند و تابع زن باشد
در هشتم دلیل کند بر بیم و بد دلی و نکبت و عجز و بیماری و نیز دلیل بود که از
میراث و مال زنان و شرکت فراخ روزی باشد و خبرهای قدیمی در نهم
دلیل کند بر فضل و علم و سفر و در کتابت و بحث حریص بود و با اهل علم و فضل
مواظبت کند و دین و مذهب را بتحقیق متابعت کند و نیکو اعتقاد بود و سفر بسیار

کند و باشد که عمر وی در سفر سپری شود و کرامات گوید و سحر و افسون
نیکو داند و خلایق او را دوست دارند در دهم دلیل کند بر جاه و حشمت و خلعت
و فرمان دهی سلطنت و پادشاهی و صاحب شغل و اعمال معظم بودن و در حضرت
پادشاهان عزیز و مکرم بود و با فر و مکرم مبارک بود در یازدهم دلیل کند که
وی را دوستان بسیار باشند و ظفر یافتن بر ایشان و امید و سعادت و خوشی
دلی و فرزندان او را آمیز باشند و از مال سلطان و اعمال روزی بود در
دوازدهم دلیل کند بر بدبختی و او را هیچ کس دوست ندارد و دشمن بسیار بود او را

فصل اندر احکام خانه دوم چون خداوند دوم در طالع باشد دلیل کند که شخص
مرزوق باشد اندر طلب مال و کسب معیشت او را امان بود هر جا که باشد در دوم
دلیل کند که اسباب معیشت و رفاهیت او از وجهی چند باشد معروف و به آسانی حاصل
آید در سوم دلیل کند که احوال برادران و اقربا او بد بود و ایشان را دشمن بسیار
باشند در چهارم بر نیکویی حال برادران و خواهران و پدر و اباذان بودن خاندان
و املاک و ضیاع و عمارت عالی فرمودن دوست دارد و ظفر یافتن بر عواقب و سرانجام
امور در پنجم دلیل کند که او را فرزندان بسیار باشند و بحضرت پادشاهان
عزیز و مکرم باشند و مال و جاه و دولت تمام یابند و یافتن تحف و هدایا
و ملبوسات گران مایه ترتیب کنند و بشادی روزگار گذرانند در ششم
دلیل کند که چهارپایان و بندگان او را بسیار آفت رسد و از آن زیان مند گردد
و از بندگان خیانت و ناراستی بیند در هفتم دلیل کند که مال زن بدست آورد
و مال خود بجهت زنان و خصمان طلب کند و تلف کند و بیشتر توانگر باشد در هشتم
دلیل کند که سخی باشد و میراث بسیار یابد و بمراد خود خرج کند در نهم دلیل کند
که از سفر مال بسیار بدست آورد و کسب دین و شریعت و علم و حکمت کند و از غربا
تحف و هدایا یابد و فراخ روزی بود در دهم دلیل کند که نزد سلاطین عزیز
و معروف بود و از اعمال مال حاصل کند در یازدهم دلیل کند که مال بسلف دهد و ربا
خوار بود و از آن روی مال جمع کند و دولتیار باشد در دوازدهم دلیل کند
که کاری کند که از آن شرم دارد و مال وی بغصب و غارت ببرند و بدبخت باشد

فصل اندر دلایل خانه سوم چون خداوند سوم در طالع باشد دلیل کند
که برادران و خویشان از وی خیر و راحت تمام یابند در دوم دلیل کند که با وی

خصومت

خصومت زیادت کنند بسبب مال در سوم دلیل کند که او از برادران عزیز
و مکرم باشد و برادران را قوت و مال دهد و شفقت در حق خویشان بجای آورد
در چهارم دلیل کند که برادران و خویشان مال او برگیرند و پیوسته محتاج او
باشند و بسختی روزگار گذرانند در پنجم دلیل کند که برادران وی در غربت افتند
و سفر بسیار کنند و فرزندان نیکو باشندش با شفقت در ششم دلیل کند که
برادران او را دشمن دارند و هلاک و مرگ او خواهند در هفتم دلیل کند که برادر
زن او را نیکی کنند و از آن فرزندان بسیار در وجود آیند در هشتم دلیل کند
که زنان برادران وی کمتر زیند و بیشتر بجوانی بمیرند و از جهت ایشان
و برادران میراث یابند در نهم دلیل کند که برادران وی زنان غریب در
تحت نکاح آورند در دهم دلیل کند که مرگ برادران وی جمله نزدیک هم باشد
و با یکدیگر پیر شوند در یازدهم دلیل کند که برادران وی بزرگ باشند
و بحضرت پادشاهان محترم در دوازدهم دلیل کند که برادران او حکم و
پادشاهی یابند و او را دشمن دارند و بکشند او را در پنهان

فصل اندر دلایل خانه چهارم چون خداوند رابع در طالع باشد دلیل کند که
حاکم و فرمان ده موضع خویش بود و قبیله از وی مال و جاه یابند و پدرش
بسیار مال و املاک بود در دوم دلیل کند که او را برادران بسیار باشند
که پدر از ایشان بدی بیند در سوم دلیل کند که پدر از پسر بزرگ معروف باشد
و فرزندان از قبل پدر مال یابند در چهارم دلیل کند که فرزندان مال پدر بعد
برگیرند در پنجم دلیل کند که پدر او غریب بود یا در غربت میرد و مال وی بدست
دیگران افتد در ششم دلیل کند که پدر او از مادر بد اصل در وجود آمده باشد
و فرزند از او دشمن دارد در هفتم دلیل کند که عمر مادرش اندک باشد و نقل و
تحویل او را بسیار افتد در هشتم دلیل کند که پدرش غریب و مجهول بود و بسیار دشمن
در نهم دلیل کند که پدر او پیش سلطان عزیز و محترم باشد و مال بسیار جمع کند و در
پیری کار او بهتر باشد در دهم دلیل کند بر اندکی عمر پدرش و بدی احوال وی یعنی
مولود و در پیری کار و احوال و مال وی نیکو بود در یازدهم دلیل کند که پیوسته میان

او و پدر ناخوشی بود و یکدیگر را دشمن دارند در دوازدهم دلیل کند که پدر او
از جمله غریبان باشد **فصل** اندر دلایل خانه پنجم چون خداوند پنجم در طالع
بود دلیل کند که اورا فرزندان بسیار و دولتی باشند و چشم او بدیشان روشن
بود در دوم دلیل کند که فرزندان وی پیش پادشاهان بزرگ باشند در سوم
دلیل کند که فرزندان وی بسیار باشند و از قبل پدر دولت یابند در چهارم دلیل
کند که اورا فرزندان بدبخت باشند و سختی کشند در پنجم دلیل کند که فرزندان وی
بیشتر دختر باشند و پدر را دشمن دارند بواسطه آنکه خواهند که بی سامانی
کنند در ششم دلیل کند که فرزندان وی بدبخت باشند و باشد که اورا فرزند
نباشد در هفتم دلیل کند که اورا فرزندان در غربت باشند و دولت یابند در هشتم
دلیل کند که فرزندان او در بیماری بمیرند و چشم او اندر اهل البیت خویش روشن
باشد و نیک بخت در نهم دلیل کند که اورا فرزندان باشند نیکو و فاضل و امیدها
بایشان حاصل کند در دهم و یازدهم و دوازدهم دلیل کند که فرزندان اورا
عیبی باشد از شلی و کنگی و لنگی و جمله معیوب باشند و در سختی روزگار گذرانند
فصل اندر دلایل خانه ششم چون خداوند ششم در طالع بود دلیل کند
که در بیماری روزگار گذراند و درد یابد در دوم دلیل کند که اورا از جهت کالا
و چهارپایان روزی بود و مکاری باشد در سوم دلیل کند که برادران او معروف
باشند بعیب نقصان و کار را سخت بایند کشند در چهارم دلیل کند که پدر او
کار بندگان و خربندگان کند و بدبخت بود در پنجم دلیل کند که فرزندان وی
بسختی بزرگ شوند و عیبی دارند در ششم دلیل کند که خداوند مولود از بیماری
مزمن ایمن بود و در بیع و شری بندگان کوشد در هفتم دلیل کند که با زنی
غریب آمیزد و صحبت کند و ازین سبب بدنامی یابد در هشتم دلیل کند که با زنی
بد اصل وصلت کند و بدین سبب بدنام شود در نهم دلیل کند که بد دین و بد مذهب
باشد و در غربت میرد در دهم دلیل کند که از ملوک رنج و سختی یابد در یازدهم
دلیل کند که دوستی با زنان غریب کند بدکار و بد احوال در دوازدهم دلیل کند که
قومی بد اصل با وی دشمنی کنند و در بند و بلا و زندان افتد و مضرت یابد از دشمنان
فصل اندر دلایل خانه هفتم چون خداوند هفتم در طالع باشد دلیل کند که

اورا معشوقان باشد و از زنان مال و راحت یابد و از شرکا در دوم دلیل کند که
مال او بسبب خصومت صرف شود و زنان اورا بمیرند و معیوب و بدکردار باشند در سیم
دلیل کند که برادران وی زن وی بزنی کند در حیات برادر و میان برادران خصومت
و وحشت بود در چهارم دلیل کند که اتفاق وصلت با خویشان خود بود و مستور باشند
در پنجم دلیل کند که زنی بخواهد که از وی کمتر بود و خوب روی و خوش خوی باشد
و دوستدار یکدیگر باشند در ششم دلیل کند که کنیزک در عقد نکاح آورد در هفتم دلیل
کند که زنی از قبیله بزرگ بزنی کند و مال و جاه یابد در هشتم دلیل کند که از مال و میراث
زنان روزی مند بود و بسیار خوار بود در نهم دلیل کند که زنی غریب دوست دارد
در دهم دلیل کند که زنی از قبیله سلاطین و حکام بزرگ در عقد نکاح آورد و مال و
جاه و حشمت عظیم یابد در یازدهم دلیل کند که زنی پارسا نیکو اعتقاد بزنی کند
و بروی مبارک و مهربان باشد در دوازدهم دلیل کند که زنی غریب سلیط و بدکردار
زنا کند و اورا دشمن دارد **فصل** اندر دلایل خانه هشتم چون خداوند هشتم
در طالع بود علوی بود در کارها در دوم دلیل کند که اورا مال و میراث جمع آید و ازین
جهت توانگر گردد و جاه و منزلتی یابد در سوم دلیل کند که برادران وی را عیبی باشد
و کار بندگان و خربندگان کنند در چهارم دلیل کند که پدر وی غریب حیا بعیبی منسوب
بود و عمرش کوتاه بود در پنجم دلیل کند که فرزندان او بیشتر بخوابی بمیرند در هفتم
دلیل کند که از قبل زنان میراث یابد و چند زن وی بمیرند و مرگ خداوند مولود در
غربت بود در هشتم دلیل کند که دراز عمر بود و بیماری مرگ وی سهل بود در نهم
دلیل کند که اورا عمل دراز بود و اندر غربت بمیرد در دهم دلیل کند که هلاک وی بسبب سلطان
باشد در یازدهم دلیل کند که اورا دوستان اندک باشند و در آخر عمر کار و احوال و مال
وی بهتر شود و نیکوتر بود در دوازدهم دلیل کند که اورا دشمنان بسیار باشند و بدست
ایشان هلاک شود **فصل** اندر دلایل خانه نهم چون خداوند نهم در طالع باشد
دلیل کند که خداوند مولود دین و مذهب را بتحقیق متابعت کند و پرهیزکار و عابد
و زاهد باشد و به نیکنامی معروف در دوم دلیل کند که مال یابد اندر سفر و رونق باشد
اندر کارها در سوم دلیل کند که برادران او بیماری مزمن یابند و اندر غربت بمیرند در چهارم
دلیل کند که برادران او زنان غریب زن کنند و خواهران او شوهر غریب کنند در پنجم
دلیل کند که فرزندان وی بدکردار باشند در ششم دلیل کند که اورا در بیع و شری

بندگان و چهارپایان روزی مندی بود و بیماری و رنج کشند در هفتم دلیل کند
که زن غریب زن کند و از وی بزی بیند در هشتم دلیل کند که او را در سفر و راهها
قطع افتد و حریص بود در طلب مال و کسب در نهم دلیل کند که زن خویش جوی
و خوب روی غریب زن کند و دوستدار یکدیگر باشند در دهم دلیل کند که نیکی
از ملوک و ارکان دولت بزی کند در یازدهم دلیل کند که از دوستان شود و خداوند
و خدای ترس و رحیم دل بود و سخاوت دوستگاه کار میان وی و دوستان
خصومت افتد در دوازدهم دلیل کند که بد نیت بود و بد گفتار و بد کردار والله اعلم

فصل اندر دلایل خانهٔ دهم چون خداوند دهم در طالع بود دلیل کند که
او را کارهای بزرگ روزی بود و قوی دل و پاک باشد در دوم دلیل کند که
او را از سلاطین مال و جاه و عزت تمام بود و عظیم القدر باشد در سوم دلیل
کند که او را برادران اندک باشند و ایشان عزیز باشند و بزرگ در چهارم دلیل کند
که برادران وی عمر یابد و شاهان عزیز و مکرم باشند و از جهت بدگویان او فتنه
خلل شوند و از سلطان هراسان بوند در پنجم دلیل کند که او را فرزندان دولتیار
باشند و مال دار در ششم دلیل کند که او را حال بخشش و طرب بود و کراف کار بود
و به نیکی مشغول شود در هفتم دلیل کند که او را زن مبارک باشد و از وی فرزندان مقبل
و رشید متولد شوند در هشتم معروف بود به نیکی و راستی و عدل کند در نهم دلیل
کند که او را سعادت و نیاری تمام بود و در غربت کار وی بهتر بود و نام آوری
نیکو بود در دهم دلیل بود که او بزرگی تمام یابد و عزت پادشاهان در یازدهم دلیل
بود که دوستان از وی خیر و سعادت بیند و از پادشاهان مال یابد که میراث به
فرزندان وی رسد در دوازدهم دلیل کند که از جهت ملوک و حکام رنج و مشقت یابد
و سختی

فصل اندر دلایل خانهٔ یازدهم چون خداوند یازدهم در طالع باشد
دلیل کند که بزرگ و عظیم القدر گردد و حال وی نیکو گردد و خوش خوی و خوش منش
بود در دوم دلیل بود که از دوستان و معشوقان مال یابد در سوم دلیل بود که او را
برادران بزرگ و مال دار باشند در چهارم دلیل بود که بر او بیماری زیادت کشد در پنجم
دلیل کند که او را فرزندان نیکبخت و محترم و بزرگ باشد در ششم دلیل کند که او را حال
و معاش بد بود و بسختی حاصل کند در هفتم دلیل کند که از زنان روزی مند بود
و مال یابد در هشتم دلیل کند که از بحر بها بخوف و مزمن ایمن بود و میراث یابد

در نهم دلیل کند که دین دار و متقی و پارسا بود و حافظ کلام رب العالمین بود
و حج کند و در کار خیر کوشد در دهم دلیل کند که در کودکی پادشاهی یابد و نیکبخت
بود در یازدهم دلیل کند که گرامی شود و از دوستان نیکوئی یابد و خیر و سعادت
در دوازدهم دلیل کند که نیکی در وی کمتر بود و با دوستان دشمنی کند و پیوسته غمناک بود

فصل در دلایل خانهٔ دوازدهم چون خداوند دوازدهم در طالع بود
بدبختی بود و او را دشمنان بسیار باشند و بر وی ظفر یابند در دوم دلیل
که کاری زشت کند و بدنام گردد و از آن شرم دارد و بر وی دروغ گویند در سوم
دلیل کند که برادران با وی دشمنی آشکارا کنند و از ایشان سختی یابد در چهارم
دلیل کند که مردمان با وی خصومت بسیار کنند و برادران او را دشمن دارند و در
آن خانه که زاده بود ویران شود در پنجم دلیل کند که فرزندان وی معیوب باشند
و پدر را دشمن دارند در ششم دلیل بود که از بنده و چهارپای روزی مند بود در هفتم
دلیل کند که زنان وی بر فوزی بمیرند و از معاملات زنان مند شود در نهم دلیل بود
که اندر سفر سختی و رنج بیند و بددین بود و برادر او را دشمن دارد در دهم
دلیل کند که از قبل پادشاهان غم و اندوه یابد و غم بر وی غالب شود در یازدهم
دلیل کند که از دوستان بی وفائی یابد و با وی دشمنی کنند در دوازدهم دلیل
کند که دشمنان با وی دشمنی کنند آشکارا و از بدی ایشان برهد و از بیع و شری
چهارپای سود مند گردد والله اعلم بالصواب تمت

ترتیب کواکب سیاره در مدة عمر مولود که هر یکی چند سال تربیت کند

قمر	عطارد	زهره	آفتاب	مریخ	مشتری	زحل
۴	۱۰	۸	۱۹	۱۵	۱۲	تا آخر عمر

سم مثقالی نیل اگر زنی خورد حیض بسته شود و خلطهای سودای را نیکو بود
و ریش شش را نیکو بود و اگر از او بسایند و در خشکیهای کهن ریزند نیکو بود
و اگر به آرد جو سرشند و بر اماسها طلی کنند منفعتی بزرگ دارد اگر
زنگار آهن را خرد بسایند و بر پلک چشم پراکنند تا خنه را نیکو بود و ریش پلک
چشم را نیک بود و همچنین ریش مقعده و بواسیر را نافع بود اگر سنبادان
بکوبند و با خمیر بیامیزند و از او حبها خرد کنند هر مرغی که از آن بخورد بی هوش
گردد اگر گوگرد و گندم به آب بجوشانند و بسایند و خشک کنند
و به مرغان دهند همین عمل کنند فاسده اگر خواهد که نی سنگ و آتش زنه
آتش بیرون آید لختی گوگرد بستانند و خرد بکوبند و بر کو نیک بر پراکنند و از آن
بس خرد کنند و اندر آب بر وی ریزند بس از یک ساعت آتش از او بیرون آید
و اگر آب رسیده همین فعل کنند اگر ملخ جائی فرود آید پوست انار در آب
کنند و کشته را زیر بیزد از پی او ملخ بمیرد اگر مردار سنگ کوفته بر
بنیو پراکنند چون موش بخورد در زمان بمیرد اگر زهره گاو در
سوراخ موش ریزد دیگر از آن سوراخ بدر نیاید اگر بود بنه با پوست
بیخ اندر مال در مع سپس بکنند اگر گوگرد با سیر دود کنند زنبور بگریزند
اگر کندره در خانه دود کنند مگس نبود اگر برگ خیار در خانه دود کنند
پشه بگریزد زنبور و سعتر نیز همین عمل کنند اگر مغز کفتار بر کسی مالد
خواب بر آنکس نخسبند اگر چنگال کفتار بر درختی باویزد هیچ مرغ
زیان کار بر آن درخت ننشیند اگر مغز سر با انگبین در چشم کشد
سپیدامدن را سود دارد و اگر بسوزاند و خاکسترش در چشم کشد سپیدی از
چشم ببرد و آب آمدن از چشم باز گیرد و اگر خون وی در چشم کشد شب کوری را
سود دارد اگر سرگین گنجشک نرم بساید و در چشم کشد شب کوری ببرد

شمس

احکام آفتاب در دوازده خانه

کتاب هفتم اندر دوازده آفتاب اندر طالع دلیل کند بر نیکویی احوال
خبرهای خوش و از غم رستن و تن درستی و ایمنی از هولها و
بیمها و بر خصمان ظفر یافتن و اگر از سلطانی عز و جاه همه چیزها
در خورد مرد بود بطلیموس گوید اندازهٔ مرد دولت بود زن
کردن و سفر کردن همه نیک باشد آفتاب در دوم در کارها هشیار
باید بودن که بیم باشد از هر کاری که کند از معانی سلطان و پشیمانی
بود و در دلش در اندیشهٔ مخالف افتد و اگر آفتاب بخداوند بیت المال
نظر بدوستی کند امیدها بر آید و اگر نظر بدشمنی کند بد بود و اگر
مشتری با آفتاب نظر کند از تسدیس یا از تثلیث نیک بود آفتاب
در سوم بود دلیل کند که حاجتش روا شود و از معنی حکما
نیکویی بود و از اهل فضل و تحویل افتد ش و هر چه خرد سود
کند و اگر انبازی کند لجاج ارد و تحویل کردن نیک باشد با دوستان
معرفت افتد و از ایشان شادی بیند و برادران و اقربا خیر
رسانند بصاحب طالع آفتاب در چهارم دلیل کند بر یافتن سود
و آنچه کم کرده باشد باز یابد و کارهای سست استوار شود و ظفر
یابد بر دشمنان آفتاب در پنجم دلیل کند بر سختی دیدن از جهت
فرزندان و لیکن شادی رسد از مردمان عامه و از برادران
نیکویی بود و هر حاجتی که دارد زود روا شود و بر کام دل و هوا
ظفر یابد و اگر زن کند نیک بود و اگر فرزند آید مبارک پی باشد
آفتاب در ششم بیماری آرد از گرمی و خشکی و نکبت بود اندر همه

کارها

کارها هشیار باید بودن و بیم بود که چیزی از وی کم شود و بیم درد
چشم بود و ریشها و بیم بس پدید آید و خریدن بنده و ستور نیک بود بطلیموس
میگوید که از طعامهای مخالف پرهیز باید کردن و از سلطانیان بر
حذر باید بودن که بیم زیان باشد آفتاب در هفتم دلیل کند که نکاح
کند و جدا را باید بودن از جهت کدخدای تاریخ ترسد و اگر زهره
با آفتاب نظر کند اگر زن کند یا انبازی نیک بود و اگر مریخ با آفتاب
بود خصومتهای قوی افتد و سفر نباید کردن که بیم زیان باشد
آفتاب در هشتم بود دلیل کند که مصیبت آرد و امید میراث بود و
بیم بیماری بود بطلیموس گوید که خویشتن را از طعامهای مخالف نگاه
باید داشتن و از خویشان غمی رسد و از سلطانیان ترسی بود و
بسلامت گذرد و اگر نظر مشتری با آفتاب بود و اگر نظر مریخ بود
بیم و ترس بود از سلطانیان آفتاب در نهم دلیل کند بر نیکویی حال
و همه حاجتهاش بر آید و منفعتی بزرگ یابد و هر روز شادی و
خرمی بیند و خبرهای خوش شنود و کاری خیر بر دست او بر آید
و اگر نظر مشتری بود سفر مبارک افتد و نظر مریخ و زحل بود
نحس بود و اگر زهره و عطارد با آفتاب بوند نیک بود هم سفر را
و هم بازرگانی را آفتاب در دهم دلیل کند بر کارهای سلطانی و
بر آمدن کارها از بزرگان و عز و جاه اندر کار دنیا و هر کاری
که کند مرتبت یابد و باندازهٔ مرد سود زیان بر وی جمع شود
و اگر خداوند ولایت بود ولایت بر وی زیادت شود و هر
کاری که کند نیکو رسد آفتاب در یازدهم دلیل کند بر نگاه دانی

خواسته و بهمه کارها هشیار بود و هر امیدی که دارد بر آید
و بسیار شادی بیند و عمل وی زیادت شود بطلیوس گوید که
بهمه کارها سعادت یابد آفتاب در دوازدهم دلیل کند بر نگاه داشتن
خواسته و داوری افتد با کسی از سلطانیان بر حذر باید بودن
از دشمنان و از حکیمان و قاضیان خود را نگاه باید داشت و بیم
بیماری بود و بیم بود که بروی بهتانی بگویند و کربستن آرد مگر خدای
رحمت کند

احکام ماه در دوازده خانه

ماه در طالع دلیل کند بر بی غمی و بر آمدن حاجتها خاصه
بروز دوشنبه و شادی بیند از سبب زنان و اگر ماه با زهره بود
دلیل کند که سفری کند و همه مقصودها روا شود ماه در دوم
دلیل کند بر نگاه داشتن سود و زیان اگر نظر زهره بود دلیل
سعادت بود و اگر نظر مشتری بود همه حاجتهاش بر آید و دلش
شادمانه شود و اگر زحل نظر کند بیم بود که چیزی از وی ضایع شود
و از جهت زنان خصومت آرد ماه در سوم دلیل کند بر صحبت
مردمان دولت و با دوستان مر او را داوری افتد اما شادی بیند
از معنی سود و زیان و حاجتها روا شود و هر چه بخرد و بفروشد
سود کند و امیدهاش بر آید ماه در چهارم دلیل کند که گم شده
باز یابد و از غایبی خبری شنود و هر کاری که بروی پوشیده بود
روشن شود و از جایی که امید ندارد امیدش روا شود و از
جهت ستوران بیم بود نیک نگاه باید داشتن و اما سعادتی
بدو رسد ماه در پنجم دلیل کند که از دوستی شادی بوی رسد
یا مهمان شود و یا کسی را مهمان خواند و از فرزندان آسوده

خاطر بود و دلیل فرزندی بود که دلش بفرزند شاد شود بطلیوس گوید
که با زنی دوستی کند و از و بکام رسد و از همه غمها بی غم گردد و هر چه
بجوید بیابد ماه در ششم دلیل کند بر اندوه و غم و بیماری و زیان از جهة
ستوران و اگر تبع دارد بیمار شود و ازین نوع خویشتن را نگاه
دارد خاصه بوقتی که مریخ با قمر بود یا بوی پیوسته بود و از دزدان
نگاه دارد که خطر بود مگر خدای رحمت کند و اگر کسیش بیمار بود بهتر
شود و حاجتش روا شود و از بازرگانیش سود بود ماه در هفتم
دلیل کند بر مخالفت دشمنان و از خرید و فروخت سود کند و ظفر
یابد بر دشمنان و انباری و پیوستگی نیک بود و اگر ماه بر افزودن بود
و منحوس بود با کسی جنگ کرده بود آشتی کند و اگر با زن جنگ کند
جدائی افتد ماه در هشتم دلیل کند که از سلطانیان بیم زیان بود
و از کاری معزول افتد و با کاری هولش پیش آید تا ماه درین خانه بود
آن بهتر بود که از کارها پرهیز کند و مهمان کس نرود و کس را مهمان
خود نیارد و با سلاح بازی نکند و اگر سفر کند حذر باید کردن و از
دوستان غمی بوی رسد زنهار بند فراموش نکند تا در غم نیفتد
ماه در نهم دلیل کند که کارها بسته گشاده شود خاصه کار سلطانیان
و سفر نیک بود و از غمی عظیم بیرون آید و حاجتش بر آید و اگر ماه
مسعود بود از جائی نیکی یابد و نامه برسد و از بازرگانی سود
کند و اگر زحل یا مریخ نظر دارد بد بود ماه در دهم دلیل کند بر
پیدا شدن کارهای نو و حاجت خواستن از ملوک و اگر جنگ کند
زود بصلاح آید و از آنچه می ترسد ایمن شود و از سلطانیان

عز و جاه یابد و اگر ماه با زهره یا مشتری بود بهتر بود **ماه** در
یازدهم دلیل کند که امیدهاش بر آید و زن کردن و انبازی کردن
و خریدن بنده و ستور نیک بود و پیش مهتران شدن نیک بود و
اگر بیمار شود زود نیک شود و از سلطانیان هولی رسدش
اما سلیم گذرد **ماه** در دوازدهم دلیل کند که سفر آرد و اگر برود
رنجهای بسیار بیند و با دشمنان مدارا باید کردن و بیم بهتان
بود والله اعلم **زحل** در طالع دلیل کند که کار بسته شود و
هر کاری که بکند نیکو نیاید و غمی رسد و خصومتها افتد
و با خواجگان و زنان و حاسدان بروی حسد برند و سودا
بروی غالب شود و غمی عظیم و وام افتد و اندیشها و مخاطر
آرد و بیماری **زحل** در دوم دلیل کند که کارها برو فرو بندد و
با اندوهها پیش آید از قبل سوزیان و دل مشغولی رسد
اگر مال نگاه ندارد از وی بشود و با کسی محبت افتد که بدان
شادمانه گردد و ضیاعی خریده شود و آخر کارهاش نیکو شود
زحل در سوم دلیل کند که بروی دروغی بگویند و یا بهتانی
بنهند و از خصومتها بیم و با کسی داوری افتد و یا از دوستان
او کسی بمیرد و یا از دشمن طلبی شنود **زحل** در چهارم دلیل
کند که کارها گرانش پیش آید و با سختی و رنجی پیش آید و بیم
وامش بود و هر کاری که کند با اندوه نباشد و از جهت
کدخدائی جنگش افتد و یا بیم مصیبت بود **زحل** در پنجم
دلیل کند که از جهت فرزندان غمی پیش آید و بود که فرزندش

احکام زحل در دوازده خانه

درآب

در آب غرقه شود و یا آفتی رسد و یا از جهت فرزند فتنه خیزد
اگر چیزی وام افتد داوری بود و با زنان داوری نشاید کردن
اما هر کاری که بدان مولع بود بدان مراد برسد آخر کار عاقبت نیک
شود **زحل** در ششم دلیل کند که زیر نیمه از معنی سودا و خشکی اثر
کند اگر معالجت نکند بیم بیماری بود و از جهت ستور و بنده رنج
دل شود و هر چه خرد و بفروشد بیم زیان بود اگر خصومت افتد
برد بار باید بود و بیمار شود چنانکه امید از و بردارند **زحل**
در هفتم دلیل کند بر آنکه کارش بسته شود و از زنان و انبازان
رنج رسد و بیم ویرانی عمارت بود و از هر نوعی بیم زیان باشد
و بیم بیماری گران باشد اما هر خصومت که افتد مرادش بر آید
اما دیرتر بر آید **زحل** در هشتم دلیل کند که بجای آنکس دشمنی کنند
و بیم بود که حق وی کسی فرو گیرد و یا مصادره اش افتد و از جایی
بجایی تحویل کند و بهر حاجت که دارد دیرتر برسد و اگر بسفر رود
دیرتر بماند و اگر بیمار بود مخاطره و مرگ بود مگر رحمت خدای بود
و اندر هر کاری که بود ترسان بود و صدقه دهد تا بلا بگردد و اندر
زحل در نهم دلیل کند که سفر کند و اندران سفر دیر بماند و آخر نیکو
شود و از مهتران حاجت بیابد و اگر از کسی می ترسد ایمن شود
و غمش کم شود و دلش شادمان شود و از پیران پرهیز باید کردن
تا بدو آفتی نرسد **زحل** در دهم دلیل کند که این کس را غمی رسد
از سلطانیان و از گفتار بیهوده زبان نگاه دارد و از دست
و دشمن حذر کند و اندر همه کارها هشیار باید بودن تا اندر بلا

نیفتد و سخن از مخالفان بسیار شنود خاصه از پیران و بیم
بند و زندان بود زحل در یازدهم دلیل کند که امیدها کم دارد
روا شود و از بزرگان و از خویشان سعادتی بیند و نیکویی
بودش در همه کارها اما از قبل دوستی رنجی رسد و از دوستانش
کسی بیمار شود و یا غمی رسد و اگر زن کند نیکو نباید زحل
در دوازدهم دلیل کند که میان او و میان مردمانی دشمنی
پیدا آید و بیم جنگ بود و از سفرها حذر باید کردن و وام کند
و غم بیند از آن جهت و اگر زن خواهد بلا به باشد والله اعلم

مشتری

مشتری در طالع دلیل کند بر شادی و تن درستی و ایمنی و
گشایش کارها و رسیدن بمراد دل و منفعت بسیار از
مهتران و از همه بدیها ایمن شود و از غم راحت یابد و کارهای
وی نیکو شود مشتری در دوم دلیل کند که مالش زیادت شود
و سفرش مبارک بود و اگر تحویل کند نیک بود و از انبازی او را منفعت
بود مشتری در سوم دلیل کند بر مرادها و حاجتها برآمدن و از
برادران و دوستان نیکویی بود و اگر نکاح کند بسیار کار رود و جاه او
زیادت شود و سفر مبارک اتفاق افتد و اگر تحویل کند نیکو بود و
از انبازی منفعت بود مشتری در چهارم دلیل کند که عاقبت کار
نیک بود و راحت بود و چیزی بوی رسد از میراث و از خریدن و
فروختن نیکو بود و ضیاع و اسباب خریدن فرح بیند و کارهای
بسته گشاده شود و در خرد و حکمت استاد شود و روی شناس
گردد و هر کاری که کند کارش تمام شود و اگر جائی گرفتار گردد

راحت

راحت یابد و از مادر و پدرش نیکویی رسد و عجب نبود که بنای نو سازد
و یا چیزی پنهانی بیابد مشتری در پنجم دلیل کند که مرادهای او
حاصل شود و بمراد دل برسد و آنچه بجوید بیابد و شادی بیند و هر
فرزندی که اندرین سال شود مبارک بود و عالم و زیرک و با موافقان
و بزرگان صحبت دارد و نکاحی افتد و نامش بزرگ گردد و از وام برهد
مشتری اندر ششم بود دلیل کند که اگر بیمار بود آن درست گردد و اگر
بر غم بود فرج گردد و اگر ستور خرد باید سود کند و هر زنی که
رها کرده باشد آشتی کند با او مشتری در هفتم دلیل کند که انباز
کند و نکاح کند و هر چه کند نیک آید و دلیل فرزندی بود که تولد شود و از
خداوندان سلاح بر حذر باید بودن و اگر زحل یا مریخ با او بود سفر
نباید کردن مشتری در هشتم دلیل کند که از جهت میراث خصومت
آید و از جای که باشد تحویل کند و لیکن با ربح بود و کار نهانی آشکارا
گردد و از مرگ خویشان بیم بود و اگر خداوند طالع با مریخ باشد بیم
مرگ بود و بیم بود که سوزیانش بشود مشتری در نهم دلیل کند که سفری
مبارک افتد و مال بسیار یابد در آن سفر و کارش گشاده شود و از
مهتران حاجتهاش برآید و بمرادها برسد و خبرهای خوش شنود
و هر چه گم کرده بود باز یابد و هر خوابی که بیند تاویل نیکو بود مشتری
در دهم دلیل کند که مرادها و دل از جهت سلطانیان زود برآید و
منفعت بسیار رود و آن سال خواسته بیفزاید و از اهل دیوان
منفعت یابد و کارهای بسته بگشاید مشتری در یازدهم دلیل کند که
از غمها برهد و شادی و راحت بسیار بیند و همه کارهای بسته او

مریخ

گشاده شود و نیز غم کردد مشتری در دوازدهم دلیل کند که خصومت و داوری آورد و از اهل قلم بر حذر باید بودن والله اعلم مریخ در طالع بهم بود که دل شکستگیها آورد و رنجها از هر نوعی و از خصومتها خویشتن را نگاه دارد که بهم زیان بود و از عوانان همان کس نباید رفتن و بسفر نباید رفتن که زیان افتد و سخن بپیند و از نهیب و زیان بهم بود و خطر کشتن بود مگر مشتری یا زهره ناظر بود مریخ در دوم دلیل کند بر جمع کردن مال حریص کردد و سفر نشاید کردن که بهم زیان بود مریخ در سوم دلیل کند بر طلب کردن مال برنج تن اما مرادهاش حاصل کردد و از خداوندان سلاح و دوستان بیم بود که محنت رسدش و نالان شود مریخ در چهارم دلیل کند که اندر کارها دل تنگی آورد و اندیشه گران و عجب بود که از جای خویش بر خود بدل بپند و کارها دشوارش پیش آید و بهم زیان بود مریخ در پنجم دلیل کند که غمی رسدش بسبب فرزندان و با دوستان لجاج کند و از معنی زنی بکام دل رسد و اما رسوائی پیدا آید مریخ در ششم دلیل کند که از صفرا و خشکی و گرمی بیماری آرد و از ستور و بنده نقصانی بود و از دزدان حذر باید کردن و ستوربان نگاه باید داشت تا زیان نرسد و از طعام مختلف پرهیز کند و اگر افتا با مریخ در طالع بود درد چشم و آبله و ریش حول ارد خون از تن بیرون باید کردن تا از تن علتها رسته باشد و از دشمن وی کسی هلاک شود و بکام دل برسد مریخ در هفتم دلیل کند بر زنا شوی کردن و بنده خریدن و بهم درد چشم بود و دل تنگی آرد و چیزی

ازوی بدزدند و زود باز بیابد و خصومتها افتد با زنان و اگر زهره یا مشتری نظر کند سعادت یابد مریخ در هشتم دلیل کند بر خون ریختن و فساد کارها و مخاطره که از آن بیم بود و مرگ یا مگر رحمت خدای بود و از زنان جدائی افتد و بیم پنهان بود و از آهن و یراق حذر باید و سفر نباید کردن مریخ در نهم دلیل کند که بسفر اگر نرود بهتر بود که خطر مال و جان بود و خواسته نیابد و خوابهای آشفته بیند و دل مشغولی بود از برای غایبی و اگر زهره یا مشتری ناظر بود هیچ بدی بوی نرسد مریخ در دهم دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمنان و بر همه مرادها برسد و اگر سلطانی بود حشمتی زیاده گردد و اگر رعیت بود از سلطان حذر باید کردن تا آب و جاه او نشود و آخر همه کارش نیکو شود مریخ در یازدهم دلیل کند که از سبب زن خصومت کند و آخر ظفر خداوند طالع را بود اما میان انبازان مخالفت افتد و رنجی که در کاری برده بود نیک شود و از سفر شادی کند مریخ در دوازدهم دلیل کند که خصومتها افتد و از دشمن دل مشغولی آید و اندر کارها بی باکی کردد و ستور و بنده نشاید خریدن و بسفر نشاید رفتن و از سلطانیان خود را بر حذر دارد تا آفتی نرسد و از زنان خصومت ارد و دشمنی افتد والله اعلم زهره در طالع دلیل کند که همه مرادهای او حاصل کردد و نشاط و شادی و لهو و طرب ارد خاصه از جهت زنان و اگر زن کند نیک آید خاصه که ماه بوی ناظر بود و از خرید و فروخت خود را نگاه دارد که بیم پشیمانی بود و عاشق

زهره در سومت

شود او بر کسی یا کسی بر وی و اگر زن بود دلیل رسوائی بود زهره
در دوم دلیل کند که بسبب زنان شادی بیند و بسیار چیزش
از مردمان بیگانه روزی بود و هر چه بطلبد بیابد و از زنان
خود را بر حذر دارد که زیان رسدش و هر کاری که بکند نیک آید
زهره در سوم دلیل کند بر افزونی خواسته و حاجت روائی
و صحبت نوا افتد و از جای بجای گشتن بود و دلیل عشق بود و
بمراد دل برسد و گویند که مالی از شبهت بوی رسد و اگر
انبازی کند نیک آید زهره در چهارم دلیل کند که از مادر و بلد[?]
شادیها بیند و کم شده باز یابد و لهو و طرب بیفزاید و از خویشان
اندک غم برسد زهره در پنجم دلیل کند که از فرزندان و از روزگار
شادی بیند و منفعتها رسد از مردمان عامه و مرادی که از
زنان بجوید بیابد و بهمه حال عزیز بود خاصه میان اهل طرب
و خنیا[?] و شادی بیند و بر دشمنان ظفر یابد زهره در ششم
دلیل کند که نالانی بود و نقصان ستور و بنده بود و لجاج بود
با زنان جنگ نشاید کردن و بسبب هوای دل نشاید رفتن که بیم
رسوائی بود اما عاقبت نیک شود زهره در هفتم دلیل کند
بر زنا شوی و سفر کردن و ستور و بنده خریدن و با زنان لجاج
ار[?] بیم جدائی بود و همه کارهای ضعیف وی قوی گردد و از سبب
درم خریدن خصومت افتد و فروختن نیک بود و خریدن بد بود
زهره در هشتم دلیل کند که از جهت مادر و مال زن بدر خصومت
آرد و مصیبت از بدکرداران و خود را نگاه باید داشت تا

چیزی

چیزی از وی نشود که زیان رسد و بر دشمنان ظفر یابد زهره
در نهم دلیل کند بر افزونی خواسته و از دشمنان ایمنی بود و سفر
آردش و آن سفر مبارک بود و سود بسیار بیند و اگر صریح باوی
بود نباید رفتن و اگر سفر رود در آن سفر عاشق شود و یا از جهت
زنی و یا از جهت کنیزکی بیم باشد که سود زیان از دست بشود
از این جهت سفر نشاید زهره در دهم دلیل کند که هر شغلی که از
تجارت بود بر وی گشاده گردد و از جهت زنان هر مرادی که دارد
بیابد و از سلطانیان و بزرگان وی را نیکو بود زهره در یازدهم
دلیل کند که از جهت زنی غمی رسد و با مردمان معروف آمیخته
شود و هر مرادی که دارد بیابد و حاجتش روا شود و بر کار
زنان مولع شود زهره در دوازدهم دلیل کند بر شادی و ظفر بر
دشمن و هر چه بجوید بیابد اما برنج و سختی و از خداوندان
طرب حذر کند والله اعلم عطارد در طالع دلیل کند بر شادی
و حاجتهای وی روا شود و علم وی افزون شود و تدبیرهای نیکو
یاد آیدش و از غایبی چیزها بوی رسد و اگر چیزی از دست شده
باشد بدست آید و اگر با کسی خصومت بود دست او را بود و از خداوند
اهل قلم حذر کند عطارد در دوم دلیل کند که خواسته افزون شود
و بی غم گردد و ظفر یابد بر دشمنان و از نیکوییها وی را بهره بود و از
اهل قلم وی را نیکویی بود و مرادی که بجوید بیابد و کار تجارت بر وی
گشاده گردد و همه کار وی را دست دهد عطارد در سوم دلیل کند بر خواسته
فراز آمدن و از جهت برادران و دوستان اندوهان بود و خوابها
آشفته بسیار بیند و دعویش بسیار افتد عطارد در چهارم دلیل کند

احکام عطارد در خانها

برایشن میراث از اهل بیت خویش و دولت یابد از متعلقان خود
و از اهل دیوان خود را نگاه دارد و با کسی مناظره نباید کردن و زبان
نگاه دارد عطارد در پنجم دلیل کند که از فرزندان و از بندگان شادیها
بیند و هر حاجتی که خواهد روا شود و اگر تجارت کند و اگر شرکت کند
نیکش آید و اگر نکاح کند سعادت بیند و لیکن از ناسزایان سخن
ناخوش شنود و لیکن زود چون غم گردد و از خداوندان قلم نیکوئی
بیند و شادمانه شود عطارد در ششم دلیل کند بر اندکی بیماری و
اما زود گذرد و هر چه بخرد و بفروشد سود کند و اگر با کسی دعوی
کند دست او را بود و چیزی از علم بیاموزد اما از جهت ستور و
بنده دل مشغول باشد عطارد در هفتم دلیل کند بر شادی و بی
غمی و اگر نکاح کند و انباری کند نیک بود و عقل او بیفزاید و عمر
زیادت گردد عطارد در هشتم دلیل کند که جنگ باشد و مناظره
هشیار باید بود تا چیزی از او کم نشود و بیم بیماری بود و از طعامها
مختلف پرهیز کند تا علتی بروی مستولی نشود عطارد در نهم دلیل
کند بر علم آموختن حریص گردد و سفر کند و از خداوندان قلم
وی را منفعت بود و از فرزندان وی را نیکوئی رسد و بی غم گردد
عطارد در دهم دلیل کند که با اصحاب سلطان پیوسته گردد و
از خداوندان قلم راحت بیند و مرتبتی بیفزاید و اگر عامه بود
سخن روا شود و هر کاری که بکند همه نیکو آید عطارد در یازدهم
دلیل کند که همه امیدهاش بر آید و حاجتهاش روا شود و
اگر اهل سلطان بود از ایشان شادیها بیند و سعادت بود
عطارد در دوازدهم دلیل کند که بروی دشمنی کند و دشمن آن

کسانی

کسانی باشند که بی انگشت کار کنند و پیوسته اندامهاش
بشکنند و هر کاری که بکند همه بد آید هشیار باید بودن و
سفر نشاید کردن والله اعلم راس در طالع دلیل کند که این
کس حاجت روا شود و از مردمان بزرگ وی را نیکوئی رسد
و کارهای بسته بروی گشاده شود راس در دوم دلیل کند
که با پیری یا با مهتری خصومتی کند و از آن کار ترسان بود و
لیکن بسلامت گذرد و کار [illegible] بر نفس گشاده گردد راس در سوم
دلیل کند که بروی دروغ گویند و با تهمتی نهند و سلامتی بود
و از برادران و دوستان جدا شود و از ایشان نیکوئیها بیند
و کارها بروی آسان گردد راس در چهارم دلیل کند که همه حاجاتش
روا شود و از بزرگان نوازش یابد و شادی بیند و از دشمن حذر
کند راس در پنجم دلیل کند که چیزی پنهانی بیابد و از جهت زنی و
فرزندی شادی بیند و بمراد برسد راس در ششم دلیل کند بر بیماری
از سردی و خشکی و چیزی [illegible] بر دست وی هلاک شود و از آن
حالش تباه شود راس در هفتم دلیل کند که میان او و میان کسی او
جدائی افتد و حاسدان بروی حسد کنند و لیکن دست او را بود
و تدبیر نکاح آرد و کارش نیکو شود راس در هشتم دلیل کند که از
کسبش غمی پیش آید و از بزرگان نیکوئی رسد و بیمارهاش [illegible] کند
اما بسلامت گذرد و نیکو شود راس در نهم دلیل کند که همه حاجات
او روا شود و از غمها خلاص گردد و با بزرگانش نزدیکی افتد و کارها
بسته بروی گشاده شود راس در دهم دلیل کند بر نیکوئی و خوبی دیدن

راس در طوالع

خاصه از پادشاه و بزرگان و زیادتی جاه و مال و سود از تجارت
راس در یازدهم دلیل کند که این کس را عزتی و مرتبتی زیادت شود
باندازه مرد و امیدهاش روا گردد و نکاح و سفر نیک بود راس
در دوازدهم دلیل کند که کسی بر وی جفا کند لیکن بر وی ظفر نیابد و
برو بسلامت بگذرد و از دشمن بر حذر باید بودن و از جهت [illegible]
و ستور زیان بیند والله اعلم ذنب در طالع دلیل کند که از مردمان
دون کسی او را زبون گیرد و داوری آرد و بیماری بود از سردی
و خشکی و نقصان مال بود و از جای بلند پرهیز کند ذنب
در دوم دلیل کند که نیکویی پیش آیدش اما با مهتری لجاج کند و
مال نگاه باید داشت که بیم رفتن بود از دست و از مردم سفله دور
باید بود ذنب در سوم دلیل کند که بهونه گوید و برادر کندگی کارها
بود و از برادران و دوستان غم بیند ذنب در چهارم دلیل کند که
هشیار باید بودن از دشمن تا ظفر نیابد و از بد احتیاط کند
تا رنجی نرسد و از پدر با غم مصیبتی رسد و از مردم سفله حذر
کند ذنب در پنجم دلیل کند که از جهت فرزندان او را غمی رسد و
فرزند را بیم بود که از جای بلند بیفتد و از کام و هوا پرهیز کند
که رسوایی آرد ذنب در ششم دلیل کند که رنج و بیماری آرد و از
مهتری نیکویی رسد و تحویل افتد و چیزی کم کند و ستور و بنده
نگاه باید داشت تا زیانی نیارد ذنب در هفتم دلیل کند که از کارها
بیکاری بگذرد و از سفر و نکاح خیری نبود اما کم بدان کار باز گردد
که از نخست بود ذنب در هشتم دلیل کند که خود را نگاه باید داشت

احکام
ذنب در بیوت

از

از خوردنیها که بیم آفت بود و از بلندی افتادن بیم بود و از
ستور و بنده بر حذر باید بودن تا غمی بوی نرسد ذنب در نهم
دلیل کند که سفر افتد اگر نرود بهتر بود و اگر برود مال نگاه باید
داشت که عداوتها افتد ذنب در دهم دلیل کند که مهتر کس را غمی
پیش آید ناگاه از همه کارها بر حذر باید بودن تا رنجوری نگردد
ذنب در یازدهم دلیل کند که این کس را جنگ و خصومتی افتد زنان
خویش را نگاه باید داشت و از یاران بد دور باید بود ذنب
در دوازدهم دلیل کند که سستی و بدی کند بجای کسی و از آن
پشیمان شود که حال دشمنان بد بود و غم و نالندگی بود و
لیکن خود را نگاه باید داشتن حذر باید کرد تا بخیر بگذرد والله اعلم

[illegible]

د	م	ح	ا
١١	٩	٢٢	١٤
١٣	٥	٢٥	١٥
٢٥	٢	٣	٢٣

ذ	٢	ع	ا
٧	٢	٣	٣١
٣	١٠	٣١	٢
٣٩	١	٢	٩

١٣	١٦	١٩	ه
١٨	٦	١٢	١٧
٧٠	٢١	١٤	١١
١٥٠	٤٠	٨	٢٠

عزيز [illegible]	قوى ١١٦	قاهر ٣٠٦	قادر ٣٠٥
[illegible]	٣٠٦	٨٢	١١٧
٣٠٧	٣٠٨	١١٣	٨٤
١٧٣	٨١	٣٠١	٣٠٧

٩١١

این حکایا اسطاس در کتاب خود یاد کرده است که این کتاب منسوب
بهرمس کتابی دیگر دوم که نام آن مصحف ماه بود میان هر دو کتاب
نوعی مخالفت بود در بعضی از احکام منازلها و من کتاب اسطاس را
بر ترتیب نوشتم و آنک موضع مخالفت است آن ذکر کردم تا فایده
تمام حاصل آید انشاالله تعالی **شرطین** و او از اول حمل است تا
دوازده درجه و پانزده دقیقه و سی و پنج ثانیه از حمل و او را احکام
اما او آتشی است و نحس و سعادت را باز زند از بهر آنکه او را وی
مریخ است و درو نیرنج دوستی زنان باید کرد خاصه و در مصحف قمر
آورده است که طلسم جدائی را شاید **ج** درین روز و درین
شب جامه نو نشاید پوشیدن هر کس که درین روز جامه نو پوشد
او را آفتی و جراحتی رسد که بر شرف هلاک افتد **د** درین وقت
بخدمت پادشاهان نشاید رفتن و بنزدیک ایشان نشاید پیوستن
و در حاجتهای ایشان سعی نشاید کردن که پیوستن بدیشان
درین روز هلاکت پیش آرد و هر که درین روز نزدیک ایشان در
آید روحانیت دشمنی بخشند و هر که درین روز در حاجتهای
ایشان سعی کند آن سعی او پسندیده نیاید و در عقوبت او
تعجیل کنند **ه** درین روز زن خواستن پسندیده بود هر که درین
روز زن خواهد او را ظفر باشد تمام از آن زن و آن زن را از
وی و هر دو از یکدیگر برخوردار باشند **و** چهارپایان و برده
و گوسفند و گاو درین روز خریدن نیکو باشد **ز** درخت نشاندن
و کشت کردن و بنا نهادن را شاید و عاقبت آن بخیر باشد
ح دوستی نشاید گرفت با کسی درین روز و برادر خوانده
نشاید گرفت که آن دوستی زود زایل شود **ط** بازرگانی نشاید

کرد

شرطین

کرد و متاع تجارت نشاید خرید در روز که عاقبت آن محمود نبود **ی**
علاج بیماری نشاید کرد درین روز و تا زوال علاج نشاید کردن
که عاقبت محمود نبود **یا** سفر نشاید کردن بود درین روز و هیچ طلسمی
و هیچ تعویذی نشاید و استعمال نشاید کرد بعلتی از بی ضعف
هر کودکی که درین روز زاید اگر پسر بود بد مرد و فاجر باشد و هیچ
مال با وی نپاید و هر کار که کند بد باشد و پسندیده نبود و اگر
دختر باشد فاجره و بلا به کار بود و در آن شهر که باشد مردمان
او را دوست دارند و بر زبان حریص باشد **بطین** و او از دوازده
درجه حمل است و پانزده دقیقه و بیست و پنج ثانیه از حمل تا
بیست و پنج درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه حمل **ا** وی
سعد است و گرم و خشک از بهر آنکه زوی قناعت است او نرم ترین
جوهر است **ب** شایسته بود نیرنج مهربانی و دوستی با پادشاهان
و بازاریان او و هر که را دوست داری از مردمان بجز زنان و طلسم
و نیرنج حذر از آنچه که موصوف است در کتاب اسطاس در وقت شاید
ج درین روز باید که بر پادشاهان در آئی و در مصالح ایشان سعی
کنی و شایسته بود با دوستان پیوستن و آغاز دوستی و برادری
نهادن **د** درین روز نشاید زن خواستن و کنیزک خریدن و هیچ
از حیوان خریدن و از متاع بازرگانی خریدن **ه** نشاید درین روز
جامه نو پوشیدن که هر که درین روز جامه نو پوشد او را بیماری
سل پیدا کند **و** هر فرزندی که درین روز آید اگر پسر باشد مردی
نیکو و زاهد و رازدار و نیکو سیرت و خوب معیشت باشد و اگر
او را دشمنان بسیار باشند و اگر دختر بود بدکار و متهتک بود
و مردمان او را دشمن دارند **ثریا** و وی از بیست و پنج درجه حمل

بطین

ثریا

حمل است دوازده دقیقه و پنجاه ثانیه او تا هشت درجه
و سی و هفت دقیقه و هفده ثانیه ثور را میانه است این منزله
با سعد از بهر آنکه او روی زهره است در وی نیرنج دوستی
نشاید و اگر کسی را مردی بسته باشند گشادن آن درین روز
نیکو باشد و گشادن زهرها را نشاید و دختری که بجهت دوستی
را بسوزند موثر باشد و ساختن طلسمها و تدبیر صنعت و خواندن
دعوات درین روز ستوده باشد — درین روز نشاید پیش بود
بخدمت پادشاهان و با اشراف و بزرگان پیوستگی داشتن و با
دوستان و برادران امتحان ج زن خواستن و خریدن اهل
خرامی درین روز نیکو باشد د بنا نهادن و کشت کردن و
پیمودن غله و پوشیدن جامه نو همه نیکو باشد و عاقبت آن بخیر
باشد و روحانیات درین روز یافته باشد و اگر کار نیکوی بر کند
بود ه هر کودکی که درین روز زاید از پسر و دختر نیکو سیرت
و نیکو بخت و نیک مصلحت و خوب اخلاق باشد والله اعلم دبران
و او از هشت درجه و سی و هشت دقیقه و هفده ثانیه ثور است
تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه او را روی
از میانه نحس است از بهر آنکه او روی عطارد است
در روی عمل نیرنج دشمنی نشاید کردن و نیرنج بهلاک و بزی و
و جدایی ج درین روز بر پادشاهان نباید در آید و در
حاجتها ایشان سعی نباید کردن و با ایشان نباید پیوستن
آغاز بود د درین روز هیچ کاری نباید کرد از تدبیر صنعت و طلسم و
دعوت کواکب و هیچ بنا نشاید نهاد و تخم درخت نشاید
نشاید و زن نشاید خواست و سفر نشاید رفت که عاقبت
محمود نباشد ه هر فرزندی که درین روز زاید اگر پسر باشد
خبیث و بد اندرون بود و بدکردار و کشنده و اگر دختر باشد

دبران

فاجر

فاجره و شهوت‌پرست و مردان را دوست ندارد و از ایشان تمتع
نگیرد هقعه و او از بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل
و دو ثانیه ثور است تا چهارم درجه و هفده دقیقه و ثلث ثانیه
جوزا گرم و خشک بد درجه میانه محمود است با سعادت
آمیخته از آنکه روی ماه است — در روی نیرنجات زهرها
کشتن و اخلاط آن باید ساخت و شاید بسته بود مر طلسمها
را و علاجها را و حاجات را و افتتاح را نشاید کردن درین روز
بدعوت و تدبیر صنعت نشاید کرد و در مصحف قرآن آورده است
هرگاه ماه در هقعه نزول کند طلسمات سازد که بربندی تعلق
دارد و عقدها را شاید بسته بود ج نیکست نزدیک پادشاهان
در آمدن و در کارهای ایشان سعی کردن و محمود بود با دوستان
پیوستن و با اشراف جمعیت کردن د کنیزک خریدن و ستور خریدن
و سفر کردن درین روز نیکو بود و عاقبت محمود باشد در روحانیت
آن محمود بود و نافذ ه هر فرزندی که درین روز زاید اگر پسر بود
نزدیک مردمان نا ستوده باشد و بسیار رنج و اندوه و اگر
دختر بود نیکو باشد و کم سخن و پوشیده و دل فریبنده دیگر
مردمان هنعه و او از چهارم درجه و هفده دقیقه و ثلث
ثانیه جوزا است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و پنج ثانیه
جوزا خشک و بادی و نرم و سعد است — در روی نیرنجات
دوستی کردن و دختهای که در عطف و دوستی و مهربانی باشد
سوختن و کسی را که مردی بسته باشند گشادن و بند زهرها را
گشادن و نیکو بود در روی عمل طلسمها و تدبیر صنعت و خواندن
دعوات ج نیکو باشد درین روز بخدمت پادشاهان در آمدن
و در حاجات ایشان شروع کردن و با اشراف و بزرگان در

هقعه

هنعه

آمدن و با دوستان پیوستن و نیکست ابتدا کارها و زن
خواستن را و خریدن برده و درخت نشاندن و کشت کردن
و الحبوب نیز بباید ستدن و بنا کردن و سفر کردن این
جمله نیکو بود دعا قنوت همه محمود باشد و روحانیت و
نافذ بود هر فرزندی که در این روز زاید نیکو سیرت
و ستوده بود در میان مردمان و اگر دختر زاید ستوده
بود ذراع و او از هفتم درجه و هشت دقیقه و سی و پنج
ثانیه جوزاست تا اول درجه سرطان ا سعد است با خیری
و نیز و بنزم — در وی نیرنج دوستی نیکو بود و دفینه که
بجهت آن نسوزند و افتتاح آن اعمال را نشاید و دعوت
و علاج روحانیت و تدبیر صنعت و عمل طلسمات در وی
لایق بود و نافذ باشد ح ستوده است نزد پادشاهان
و سعی کردن در حاجتشان و پیوستن با اشراف و بزرگان
و ستوده است درخت نشاندن و درودن کشت و زن خواستن
و برده و ستور خریدن و جامه نو پوشیدن و سفر کردن که این
جمله را علویت محمود بود ه و هر فرزندی که درین روز زاید
از پسر و دختر نیکو بخت و نیکو سیرت باشد نثره
و او از اول سرطان باشد تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه
و بیست و پنج ثانیه از سرطان ا آبی است و نر است و سعد است
و آمیخته است با نحس میانه است و در مصحف قمر آورده است
که سعد است و رنگ او سرخ و سفید بود و روی مرغ است
ساختن زهرها را نشاید و نیرنج جدائی و دشمنی و ساختن
طلسم و خواندن دعوت بود و در مصحف قمر آورده
که هر طلسم آبها و دریاها و جویها باید کرد و نشاید در وی

علاج

ذراع

نثره

علاج روحانیت و تدبیر صنعت و جامه نو پوشیدن که اگر بپوشد
آن جامه بسوزد و بدزدی ستور را شایسته است و در آمدن
نزدیک پادشاهان و سعی کردن در حوائج ایشان و پیوستن
با اشراف و دوستان نیکست و نیکست کشت کردن و درودن
نشاید طعام و غله پیمودن و زن خواستن و ستور و برده
خریدن از جهت بازرگانی و اگر فرزندی درین روز زاید اگر
پسر بود بد سیرت باشد و نکوهیده میان مردمان و زندگانی
بسختی گذراند و اگر دختر بود نیکو باشد و پارسا و ستوده
سیرت و مردمان او را دوست دارند طرفه و وی از دوازده
درجه و یازده دقیقه و بیست و پنج ثانیه سرطانست تا بیست و پنج
درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه سرطانست ا آبی
است و نر و نحس است و در مصحف قمر آورده است که
سعد است و سفید است زیرا که روی آفتاب —
نیرنج عداوت و جدائی در وی باید ساختن جامه بستن
زهرها و در مصحف قمر آورده است که ساختنست مر
طلسم مرغان و کبوتر و مگس را ۶ طلسمها بباید ساخت
در وی و تدبیر صنعت و خواندن دعوات روحانیات
و علاج روحانیات را نشاید جامه نو پوشیدن که هر که درین
روز جامه نو پوشد او را جراحتی رسد و نشاید نزدیک پادشاهان
در آمدن و در حاجتها ایشان سعی کردن و با مهتران و برادران
نشاید پیوستن و زن خواستن و برده و ستور خریدن که عاقبت
محمود نبود و پشیمانی بار آرد و کشت نشاید کرد و غله نباید پیمود که
بدست دشمنان افتد و نشاید سفر کردن جبهه وی از بیست و پنج
درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه سرطانست تا هشت درجه و
سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از اسد ا نر است گرم آمیخته و سعد

طرفه

جبهه

او با نحس امیخته نیرنجات کشادن مردی و خواب را شاید و
امیختن زهرها را ستوده است و عمل طلسمات و تدبیر صنعت را
اما روحانیات را درین نشاید خواندن و علاج ارواح نشاید در
مصحف اورده است که نیکست مر طلسم سباع و کرم و وحوش ح
ستوده ست نزدیک پادشاهان در امدن و در حوایج ایشان سعی
کردن و دیدار اشراف و دوستان د ستوده ست درخت نشاندن
و بذر روفن نشاید غله پیمودن اگر غله درین روز بها بیند در
بهره ستوده ست تزویج که عاقبتش محمود بود و برده خریدن
و سفر کردن و اغاز تدبیر حرب را که مرا بنه ظفر و سلامت بود و
اگر درین روز فرزند زاید اگر پسر بود داهی و مکار و گریزی بود
و اگر دختر بود از مردان بهره مند بود و شهوت وی غالب
باشد و بران حریص بود ولیکن مستوده بود

زبره

و وی از هشت درجه و سی و دو دقیقه و چهل و ثانیه اسد است
تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه اسد ا
اتشی است خشک و میانه در خشکی سعد ست و در مصحف القمر
اورده است که نحس است سیاه — شایسته بود دروی تمزیج
مهربانی کردن و دلها با پادشاهان و بزرگان و برادران و
طلسم ساختن و دعوت کواکب و علاج ارواح را شایسته ست
و در مصحف قمر اورده است که او معین است مر طلسم جدای
را و بستن خواب و مردی را و بیماری و هلاک نیکست خدمت
پادشاهان در امدن و در حاجات ایشان سعی کردن و با اشراف
و دوستان پیوستن و درخت نشاندن و غله درودن و پیمودن
و تدبیر حرب کردن و اغاز کارها این عمل را شایسته ست و
عاقبت جمله محمود بود و بروحانیت نافذ بود و آن کار نیکو
تمام شود ر هر فرزندی که درین روز زاید پسر یا دختر
نیکبخت و مستور و صالح و میمون و مبارک باشد بر مادر و باز

خود

صرفه

خود و نزدیک مردمان ستوده باشد صرفه و وی از
بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه اسد
تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه سنبله ا برست
امیخته با جوهر اتش و زمینی نحس است که بسعادت زند —
نیرنج جدای و دشمنی را شاید و وجهها که آن کار را شاید
دروی سوختن نیکو باشد و در مصحف قمر اورده ست منزل سعد
و سفید ست و وجه ما مست صالحست مر طلسم جمع و دوستی و
نکوئی را ح تدبیر صنعت درین روز نشاید و هیچ دعائی درین
روز نشاید خواند درین روز نشاید علاج روحانیت کردن
و کشت کردن و درخت نشاندن و غله پیمودن و ابتدا کارها
و در امدن بر ملوک و سعی کردن در حوایج ایشان و پیوستن
با اشراف و مهتران و برادران و فرزندان بردن و چهارپای نشاید
که عاقبت محمود نبود و جامه نو نشاید پوشیدن که اگر بپوشد سلطان
او را ادب کند د نیکست تدبیر حرب کردن و با دشمنان دیدار کردن
و سفر محمود ست و عاقبت بخیر باشد هر فرزندی که درین روز
اید اگر پسر بود خبیث و بد اندرون و داهی و بسیار اندیشه و
دوست روی باشد و اگر دختر باشد دراز زبان و مذموم
سیرت بود عوا و وی از چهار درجه و هفده دقیقه و هشت

عوا

ثانیه از سنبله است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و چهار
ثانیه از سنبله ا ارضی است و خشک سعد ست با نحس امیخته — تزویج
دوستی زنان و برادران و دوستان را شایسته ست و ساختن
طلسمها و دعوت و مصحف و علاج ارواح روحانی شاید در
مصحف قمر اورده است او سعد ست و سفید و وجه زحل است
صالحست مر کار را که در ان خیری بود ح کشتن و درودن را شاید
و غله نشاید پیمودن که سلطان از ان انکار کند و تدبیر صنعت نشاید

سماک اعزل
منتصف سنبله اول

وبا دشمنان حرب نشاید شایستست دیدار ملوک و اشراف و
برادران و دوستان و جامه نو پوشیدن و تزویج و برده و ستور
خریدن و سفر کردن و هر فرزندی که درین روز زاید اگر پسر بود بر پدر
و مادر شوم بود و اگر دختر بود مردان او را دوست دارند و مستوره
و عفیفه و نیکو حال بود سماک و وی از هفده درجه و هشت دقیقه
و سی و چهار ثانیه سنبله است تا هشت درجه و هشت دقیقه و هشت
ثانیه میزان ا زمینی است خشک نحس است — نیرنج دشمنی و
جدائی میان دو کس را شاید و امیختن و ساختن زهرهای
کشنده و هر چیزی که در وی رنج و ضرری بود دان عمل را شاید
و در مصحف الغر آورده است که وی سعد است و احمر است و وجه
مشتری است صالحست مر طلسم مهربانی را و دوستی را ح ساختن
طلسمها را نیکست اما تدبیر صنعت را نشاید و ابتدای کارها را
و کشت کردن و درخت نشاندن و بنا نهادن و غله پیمودن
و دیدار ملوک و اشراف و تدبیر حرب و تزویج و برده و ستور
خریدن و سفر و حرکت جمله درین روز نشاید و دور باید بود
و اگر فرزندی آید درین روز پسر یا دختر بی دولت و متهتک
و بد سیرت و نا سامان کار باشد غفر و وی از اول

غفر

درجه میزان تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و پنج
ثانیه میزان ا ترست بادی سعد چون ماه در غفر نزول کند
نیرنج دوستی و مهربانی و گشادن مردی که بسته باشند و
گشادن بسته زهرها کشنده در وی نیکست و هر کاری که در وی
منفعتی باشد کردن درین روز شاید و شایسته است مر
طلسمها را و تدبیر صنعت را و خواندن دعوات را و معالجت
روحانیات را و در مصحف غر آورده است که وی نحس است و
و وجه مریخ است شایسته بود مر طلسمهای بلا و هلاک را ح
نیکست سفر را و دیدار ملوک و اشراف و پیوستن با دوستان

نیکست

نیکست برده خریدن و زن خواستن و ستور خریدن و
کشت کردن و درودن و پیمودن غله و جامه نو پوشیدن و
آغاز کردن کارها و هر فرزندی که درین روز زاید پسر یا دختر
نیکبخت باشد و بر مادر و پدر میمون و ستوده و محبوب و مستور
و صالح باشد زبانا و وی از دوازده درجه و پنجاه و یک

زبانا

دقیقه و بیست و پنج ثانیه میزانست تا بیست و پنج درجه و چهل
و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه میزان ا بادی است سعد او
ممزوج است بنحس — در وی نیرنج جدائی جستن باید ساختن
و حل کردن زهرهای قاتل و در مصحف غر آورده است که طلسمها
تفریق و جدائی را صالحست و طلسم ملال و بستن خواب را نشاید
ح طلسمات در وی باید ساخت و دعوت نباید کرد و دعوات
نشاید خواند و علاج روحانیات نباید کرد و تدبیر صنعت نشاید
کشت کردن و درودن را نشاید و غله پیمودن و سفر را نشاید و
جامه نو نشاید پوشید و اگر بپوشد شاید که بسوزد یا بدرد یا از
بالای بامی بیفتد یا از سنگی در غلطد شایستست نزدیک
پادشاهان در آمدن و با اشراف پیوستن و نیکست تزویج و برده و
ستور خریدن و تدبیر حرب کردن و بر دشمنان پیوستن و هر فرزندی
که درین روز زاید اگر پسر بود نیکبخت و پارسا بود و دوستکام
باشد و میمون بود و اگر دختر بود بر پدر خود شوم بود و متهتک
و بد کار و زشت سیرت باشد اکلیل و او از بیست و پنج درجه

اکلیل

و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه از میزانست تا هفت درجه و سی
و هفت دقیقه و هفت ثانیه از عقرب ا بادیست ممتزج است با
نحوست — نیرنجهای دشمنی را نشاید و تفریق میان دو کس و ساختن
زهرهای قاتل و هر کاری که در آن مضرتی باشد درین روز نافذ
تر بود ح تدبیر صنعت نباید کرد درین روز و هیچ طلسمی و دعوتی
و علاج روحانی را نشاید نیکست دیدار پادشاه دیدن
و با اشراف پیوستن و کشت کردن و غله درودن و پیمودن

وسفر کردن وجامه نو پوشیدن و هر که درین روز جامه نو پوشد
نشاید که سبع اورا بکزد و نشاید تزوج وستور و برده خریدن
وابتدا در کارها که تدبیر معیشت باز کردد و نشاید تجارت کردن
اکر فرزندی درین روز زاید خواه پسر و خواه دختر دشمن روی
و شوم بود و مادر و پدر اورا بمیرو زند و بدبخت باشد والله
اعلم **قلب** واو از هشت درجه وسی و چهار دقیقه و هفده ثانیه
عقربست تا بیست و یک درجه وسی و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه
عقرب ا سعد ستة سیف طلسم خیر و نیکی جمله درین روز
باید کردن و نیرنجات وسبی و مهربانی کردن دلها و کشادن
مردی و زبان بندی همه محمود بود و در مصحف [illegible] آورده است
که نشاید درین روز مردی بستن و مردی کشادن و کشادن
زهرها و کشنده و تدبیر صنعت و ساختن طلسمات و خواندن
دعوات و علاج روحانیات ح شکست [illegible] ملوک و امرا
و برادران و امتحان با ایشان و سفر و کشت کردن و درخت
نشاندن و کشت درودن و غله پیمودن و اغاز کارها و زن
خواستن و برده خریدن و جامه نو پوشیدن این جمله مسعود
هر فرزندی که درین روز زاید پسر یا دختر نیکو باشد و
میمون و مردمان اورا دوست و نیکو زندگانی باشد **شوله**
واو از هشت و یک درجه وسی و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه
عقربست تا چهار درجه و هفده دقیقه و شش ثانیه قوس
ا آتشیست [illegible] او امتحان [illegible] سعد است اما [illegible]
نحس مردی بستن را شاید و کشادن زهرهای قاتل [illegible] و در
مصحف [illegible] آورده است که صالحست هر طلسم تهییج را و دوستی
ولی قرار کردن کسی را از عشق و نشاید در وی تدبیر صنعت
و روا بود خواندن دعوات و نشاید علاج کردن از
روحانیات و نشاید سفر کردن و غله پیمودن که اگر غله

قلب العقرب

شوله

بپمایند

بپمایند و بستانندان غله بدست دشمنان افتد و نشاید دیدار
ملوک و زن خواستن و برده و ستور خریدن و جامه نو پوشیدن
که بیمار و بیماری و نشاید اغاز کارها ز روا بود کشت و درودن
ه اکر فرزندی درین روز بزاید اکر پسر بود یا دختر بر مادر و پدر
خود مشوم بود و در میان مردمان نکوهیده و متهتک و بدسیرت
نعایم واو از چهار درجه و هفده دقیقه و بیست ثانیه قوس
است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و چهار ثانیه قوس ا
آتشیست سعد [illegible] دوستی را شاید و تالیف و لقا و دوستان را
وکشادن مردی را و کشادن زهرها و کشنده را و روا بود در وی
طلسمها کردن و تدبیر صنعت و خواندن دعوات علاج روحانیات
ح روا بود اغاز کارها و دیدار ملوک و اشراف و کشت کردن و غله
پیمودن و ستور و برده خریدن و بنا نهادن و اغاز کردن حرب
دشمنان که ظفر و سلامت بود و جامه نو پوشیدن این همه را
عاقبت نیکو باشد ی هر فرزندی که درین روز زاید پسر یا دختر
نیکبخت و میمون و محبوب باشد **بلده** واو از هفده درجه و
بیست دقیقه وسی و چهار ثانیه قوس است تا صفر درجه و صفر
دقیقه و صفر ثانیه جدی ا آتشیست و نحس است در وی مردی را
جدائی و دشمنی و تزویج میان دو کس باید کرد و زهرها و کشنده و
هر چیز که در ان ضرری و رنجی بود و جز ان ابواب هیچ طلسمی
و صنعتی و دعوتی و علاجی از معالجات و کشت و درودن نشاید
کردن و درخت نشاندن و غله پیمودن و برده و ستور خریدن
و فروختن و جامه نو پوشیدن نشاید و اگر فرزند زاید درین
روز پسر یا دختر منحوس بود و بمیرد یا پدر او یا مادر او
بسبب شومی او و در مصحف [illegible] آورده است که او سعد است
و وجه مشترک نیست و جمله کارها خیر را نشاید **سعد ذابح**

نعایم

بلده

سعد ذابح

واواز اول جدی است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و سی
و پنج ثانیه جدی از صبینیست نحس او مضر و بسیار سعد درجه
صبح است نیرنج مردی بستن در وی نشاید و ساختن
زهرها کشتن و هر علاجی که در وی مضرتی بود انرا نشاید
و در مصحف قمر اورده است که او نحس است زیرا انکه وجه مریخ
است جمله اعمال شر را شایسته بود و هر طلسمی که درین روز
کنند نافذ بود اما تدبیر صنعت نشاید کرد و دعوت و علاج
روحانیات را نشاید و دیدار ملوک و اشراف و مخالطت
با دوستان و درخت نشاندن و غله نمودن و اگر درین روز
فرزندی آید اگر پسر بود ستوده سیرت و نیکبخت بود و دوست
روی و اگر دختر بود روزی مند بود از دل مردان و بر
مردان حریص باشد و متهتک بود و مستوره نباشد

سعد بلع

سعد بلع واواز دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و سی و پنج
ثانیه جدی است تا بیست و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه
و یک ثانیه جدی از صبینی است سعد او با نحس امیخته است
نیرنجات دشمنی و جدائی و زهرها کشتن را نشاید و
مردی بستن و خواب بستن و مردی گشادن و در مصحف
قمر اورده است که همه کارهای خیر را شایسته بود جز تدبیر
صنعت و دعوت روحانیات را و علاج روحانیات در وی
روا بود و سفر و حرکت کردن و دیدار ملوک و اشراف و برادر
ان و درخت نشاندن و کشت کردن و غله نمودن را
نیکست و زیح و برده و ستور خریدن نشاید جامه نو پوشیدن
هر فرزندی که درین روز آید اگر پسر بود بدبخت و شوم و
متهتک و زناکار و بد سیرت باشد و اگر دختر بود بر عکس
این معنی بود و میمون و نیکو سیرت و عفیفه و از دل
مردان روزی مند بود

سعد السعود

سعد السعود واواز بیست و پنج

درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه جدی است تا هشت درجه
و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه دلو سعد است در وی
نیرنجات دوستی و مهربانی و گشادن مردی و گشادن زهرها
و امیختن تریاقها و خواندن دعوات و علاج روحانیات و
امیختن با پادشاهان و اشراف و درخت نشاندن و کشت
کردن و غله نمودن و جامه نو پوشیدن و سفر و تزویج و
ستور و برده خریدن جمله را شایسته است هر فرزندی که
درین روز زاید از پسر و دختر نیکبخت و میمون و نیکو سیرت
و مستور و ستوده باشد

سعد اخبیه

سعد اخبیه واواز هشت درجه
و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه دلواست تا بیست و یک درجه و
و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه دلو و در مصحف قمر
اورده است که او وجه قمر است صالح است هر کارهای که
بصلاح و خیر تعلق دارد و دوستیها را او در کتاب اسنوطاسی
آورده است که او پادزهرست و نحس است صالح است هر نیرنجات
دشمنی و قطیعت و جدائی و زهرها کشتن را و هر علاجی را
که در وی ضرری باشد و رنجی و هلاکی بود تدبیر صنعت و
ساختن طلسمها و دعوت و علاج در وی هر که درین روز
جامه نو پوشد هر اینه انرا بدرند ستور و برده نشاید خریدن
هر که درین روز زاید پسر یا دختر منحوس بود بر مادر و پدر و
شاید که مادر و پدر او بمیرند و او را بیگانگان پرورند و
بیهوده گوی و متهتک بود

فرغ مقدم

فرغ مقدم واواز بیست و یک
درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه دلو است تا چهار
درجه و هفده دقیقه و بیست ثانیه حوت و در مصحف قمر اورده است
که وی نحس است و سر خشت و وضع زحل است و صالح است هر
جدائی و بستن مردی و خواب بیماری را و درین کتاب

اوروست که او بادبیست و سعد ست شایسته هر نیرنجات
دوستی و مهربانی را و مردی کشادن و حل زهرها کشنده را
و شاید که هر کاری که خواهد درین روز ابتدا کند از طلسمها و
دعوت و صنعت و علاج روحانیت هر چه علتها را و کشتی و
امیختن با پادشاهان و اشراف و بزرگان و برادران و سفر
و رکوب و تزبیر حرب و جامه نو پوشیدن این جمله را شایسته است
و هر فرزند که درین روز آید نیز با دولت نیکبخت و فرخ روی
و میمون و مشهور باشد و بصلاح و معروف و برای و تدبیر
حال خود را بصلاح ارد **نوع موخر** و او از چهار درجه و هفده
دقیقه و مشتابیه برج حوت است تا هفده درجه و هشت دقیقه
و سی و چهار ثانیه حوت **ا** و در مصحف **قمر** اورده است که وی
سعد ست و سپید و وجه مشتری است و جمله کارها نیک را
شایسته بود و درین کتاب آورده است که سعد و محترقست
بنحوست شاید هر نیرنجات دشمنی و قطیعت و جدای افکندن
میان هر کسی را و مردی بستن و زهرهای کشنده امیختن
و عمل کردن طلسمها اما نشاید تدبیر صنعت و هیچ دعوت
نشاید خواند درین روز و علاج روحانیات و دیدار
ملوک و اشراف و حرب با دشمنان و سفر نشاید زن
خواستن و برده و ستور خریدن سفر دست جامه نو پوشیدن
و غله سوختن و درخت نشاندن و اگر فرزند درین روز اید شوم
و بدبخت و دشمن روی باشد بر مردمان و متهتک و خبیث
و بدسیرت و اگر دختر بود میمون و نیکبخت و مستور و
دوست روی و روزی خدا از دل مردان **رشا** و وی
بطن الحوت و در مصحف **قمر** اورده است که او وجه مریخ است
و درین کتاب اورده است که او آبیست و سعدست و شایسته هر
نیرنجات دوستی و کشادن مردی را و کشادن زهرها قاتل را
و شایسته هر ساختن طلسمها و تدبیر صنعت و دعوت کواکب را

و علاج روحانیات و کشتن کردن ... والله اعلم

فرع موخر

رشا

بسم الله بدانکه این مختصریست در احکام تحویل سال عالم باب اول

در مقدمه بدانکه هر وقت که طالع سال برجی ثابت بود همه سال بر او حکم
باید کردن و اگر ذو جسدین بود دیگر نیمه که چون شمس باول میزان رسد
دیگر باره طالع بر باید گرفتن و اگر منقلب بود هر فصلی را در سال چهار
طالع و از ثابت هر کدام را که مطالع بیشتر دلیل او باشد و نیز بود او تاد
دلیل بود بر قوت کارها و تمامی و مایل بر پیدا آمدن و میانکی و ساقط
بر غایت شدن و رجوعات و احتراقات سعدان سعادت را ضعیف
و قبول نحسان منحسه بدی باز دارد و احوال ستارکان بر مانند خویش
دلیل باشد شرف بر شرف و رجوعت بر بازکشتن و استقامت بر بیاید
و برین قیاس و تخمین صور نهار فلکی دلیل بر صورتها زمینی از جنس
خویش کند چون حمل بر کوسفند و اسد بر دد و دام و مریخ و قمر را در او
نکند در آخر ماه و در اول قمر در اول ماه کرم بود و در آخر سرد و از
این ممازجه اعتدال حاصل شود و زحل در مشرق و مریخ در مغرب
زیان کمتر کند و مشتری بشمال و زهره بجنوب عطیه بیشتر دهند و
جدی و عطارد دلیل هند و انست و شمس و میزان روم و میان و حمل و
مشتری عراق و اسد و مریخ ترک و قمر از پیش و از پس کسوف
بسه روز منحوس بود و افتاب هفت روز تا قران برج برین و شمس
نصف جرم خویش بکذاشتن و رجوعت مریخ و تدبیر بر زحل دادن
زیانی عرب را بود و مشتری در طالع نیکو حالی دلیل کند بر صلاح کار
مردم و در وسط السما بارندکی و سیل بود و در سابع باد جهد و
کوسفند بسیار بود و چهارم نبات بسیار بود چون ان نیز که نوبت او را
بود ناظر بطالع بود دلیل بود بر قوت کارها افتاب دلیل بود بر
حال مردم و حال هوا و قمر بر تن و اندام و حال زمین باب دوم
در کرما و سرما و بارندکی و باد بدانکه ستارکان علوی بجایگاه نفس اند
و سفلی بجایگاه تن و چون دو ستاره که خانها شان برابر یکدیگر از یکی بر

در قسمت و زهره و ... دلیل است بر عرب و در ... دیار و ... و بر دو ستاره ...

فتح الباب

کردد

کردد و بدو هم پیوندد فتح الباب خوانند چون مشتری و عطارد و مریخ
و زهره و شمس و زحل تا باز کشتن از زحل مفرد جه خانه قمر خود مقابل
او ست هر وقت چون برین کونه بود دلالت و حالهای فصل قوی
کرداند و چون وقت اجتماع و استقبال و تربیعات باشد که مرکزها
خوانند فتح الباب بود دلالت را قوت تمام دهد و بارندکی بسیار بود
و قوی تر آن بود که آن فتح الباب میان خداوند اجتماع یا استقبال
یا خداوند هفتم بود و اگر علوی راجع بود قوی تر باشد و خداوند حد
نیز چنانکه باید داشتن چون فتح الباب بود نزدیک مرکزها اگر از
زحل و شمس بود سرما و کرما بوقت خویش بود و از قمر و زحل سرما
و باران بوقت خویش و شکستن کرما بوقت خویش و از مشتری
و عطارد دلیل بود بر باد و مریخ و زهره بر بارندکی و قمر و زهره و عطارد
و برجهای مائی دلیل آب بود و اسد و دلو دلیل باران آید و شمس و
عطارد و مشتری و برجهای هوائی دلیل باد آید و چون خداوند طالع
یا فصل یا اجتماع و استقبال یکی ازین ستارکان بود بنظر یکدیگر در بین
برجها دلیل قوی شود و عطارد را خاصیتی است در ابر و باران خاصه
چون انتقال کند از برجی ببرجی بر حسب طبع آن وقت تغییری در هوا
پیدا آرد و مریخ و شمس یاوری دهند باد و زحل منع کند خاصه که
راجع بود و از برجی ارضی اجتماع ستارکان در حوت دلیل بود
بر بسیاری آب و زیادتی ازین جهت خسوف قمر در برجهای مائی
دلیل بود بر نباتی آب از جهت بسیاری و اندکی آب که کن در صبح سال
و خداوند دور و قمر و سهم السعادة و خداوند زرع و خداوند قسمت اگر
مسئولی درین خانها زهره و زحل و قمر باشد خاصه در برجهای مائی
و با جدی و دلو آبها بسیار بود و نکاه کن صورت افتاب اول میزان
آید اگر زهره شرقی بود بارندکی بسیار بود و اگر غربی بود اندک
زحل در وسط السما بوقت تحویل سال یا فصلها یا اجتماع و استقبال

مراکز اربعه

قمر ناقص

کثرت روانی آب

دلیل کند بر برف بسیار و اگر بر حد خویش بود با تیازی زیانی رسد و
اگر مریخ بدو پیوندد دلیل بر رعد و برق و کشیدن ستارگان و اگر
عطارد با ایشان بود دلیل بذان کرود پس اگر در برجی ارضی باشد
زلزله عظیم بود و رعد آید و بانگ از آسمان اتصال عطارد بزهره و هر
دو عزلی باندکی بسیار بود و اگر مریخ بپیوندد باد و غبار زیان کار
جهد و اگر در روزها تابستانی بود سموم آید نگاه کن اندر تحویل سال
در وتدهای چهارگانه چون خداوند سال مشتری با عطارد یا زهره
بودی نظر مریخ و قمر متصل با ایشان دلیل بود بر بارندگی بسیار و
هر وقت چون این دلیلها که گفتیم نه از وتد بود و در برجهای زایل
باشد ابر باشد بی باران و نشر نیف ستارگان همچنین و قمر با خاصیتی
است بر دلالتی قوی اندر فزودن و نقصان آب چون مد و جزر که
هر وقت چون قمر بنا بد بود و روی سوی بالا دارد آب افزون پذیرد
و چون در ربعها ناقص بود همی کاهد و زینست که در بصره سیستان
روزی دوبار مد بود و دوبار جزر و اگر اعتماد بر قمر بودی بیستی
که وقتها بر یکی نهاد بودی لیکن مخالف همی باشد از جهت صعود و
هبوط قمر بحسب ارباع زحل در مثلثه ناری و هوای گرمی بکاهد
و مریخ فزاید و بخلاف این زحل در مثلثه ارضی و مائی سرما بیفزاید
و مریخ بکاهد نظر مریخ با برجهای هوای باد با شوب جهد و زهره
با خوشی و عطارد با لطافت برگشتن قمر از مقارنه زحل در برجی
ارضی و مائی وقت تحویل سرما و برف کند بوقت خویش و اگر مریخ
در برج ناری بود بخلاف این باشد طلوع شعری شامی [illegible] آید
چون تعدیل قمر زاید بود بر وسط آب فزونی پذیرد **باب سیوم**
دلیلها و اثرها که بر هوا پیدا آید وقت طلوع یا غروب آفتاب چون هوا
صافی بود اگر دایره او بر چند لون باشد یا بسرخی گراید باد بسیار
جهد و اگر شعاع بسبزی و سیاهی گراید سرما بود و باران و لون جایگاه

قمر

قمر پیش از اجتماع بسه روز باید دیدن که هم بران گونه که در
شمس گفتیم دلیل کند و در فصل زمستان چون از اجتماع
بیرون آمدن بود و نو بود اگر دایره او تنگ باشد بهم فراز آمده
باید که بارندگی بسیار بود و اگر فراخ بود و بزرگ بارندگی اندک
بود ستارگان ثابته چون جرمشان بزرگتر ببینند باد بسیار
جهد و کشیدن ستارگان دلیل بود بر باد و زان جانب بدو
رود قوس قزح اگر جای هوا صافی بود که پیدا اید اندر زمستان
سرما بود و اگر هوا صافی نباشد خوش بود و بارندگی اندک
بود پیدا آمدن ذوابه و آتش از دلیل مریخ بود چون مقارنه
کند ببرجی هوای و قمر منحوس در برجی هوای و در وتد عاشر
باشد یا مستقیم انجا رسد زلزله و برف عظیم و تاریکی از زحل و
عطارد بود با تیازی قمر منحوس در برجها ارضی پیدا آمدن ذوابه
اگر مشرقی بود تاثیر کند در وقت پیدا اید و مغربی در مدة دراز
و نگه کن تا ذنبال اندر کدام سوی دارد که آنجا مضرت و تباهی آورد
و همچنین تا در کدام برج است آن برج و خداوندش بر کدام جوهر
و شهر دلیل اند و نظر سعدان و نحسان بدو که بران حال واجب کند
و چون پیدا آید شمس در افق و در قرصه شمس علامتی سیاه و سرخ
بود خون ریختن و جنگ عظیم بود بی اندازه چون از پیش برآمدن
آفتاب ماننده ابر پاره بینی علامت تاخیر باران بود چون آفتاب
طلوع کند و نور او مجتمع بود چنانکه پنداری در خویشتن گرفته است
علامت قحط و بی بارانی باشد بودن بر سوی جنوب آفتاب در برآمدن
پاره ابر سیاه علامت باران بود جهیدن برق از چند جانب
باران و باد مخالف آید چون برگرد برجی بود مانند آتش علامت
سرما بود و اگر سیاهی باشد علامت باران **باب چهارم**
اندر گرانی و ارزانی نرخ بدانکه دلیل گرانی و ارزانی نرخ زحل و

مشتری است چون گرانی نرخ بر زحل دلیل توان کرد و ارزانی
بمشتری خاصه که ضعیف حال بود و نیز نگاه کن بصاحب طالع و والی
سال اگر نیکو حال باشند و در جایها می نیکو باشند و در اوتاد
بود نرخ ارزان باشد و کاسد و اگر زحل در وتدی باشد از
اوتاد طالع سال و اجتماع و استقبالی که پیش از طالع سال
بود و مشتری ساقط باشد از زحل و از طالع حکم باید کرد که
نرخها و طعام و خورش گران باشد و مردمان در خریدن
راغب باشند و نایافت باشد و عزیز و مردمان بد و محتاج شوند
و اگر مشتری نیکو حال باشد و بوتدی باشد از اوتاد طالع خاصه
در وسط السما و زحل ساقط بود از طالع و از مشتری حکم باید
کردن که طعام ارزان شود و اگر هر دو نیکو حال باشند و قوی حال
و در اوتاد طالع باشند حکم باید کرد که نرخها بر یک حال بود نه گران
و نه ارزان بود و اگر زهره و مشتری نیکو حال باشند و در وتد
باشند طعام بر مردمان فراخ بود و کاسد و غلها نیکو رسید
خاصه که در موضع منحوس باشند نه محصور میان دو نحس یا
چه اگر محصور بود و بموضع نیکو باشد و صاحب جزو اجتماع نیکو
حال باشد حکم باید کردن که نرخها عزیز باشد و عزیز شوند و
نایافت و اگر زحل در وتدی باشد از اوتاد طالع و مقارن
ذنب باشد یا یکدیگر خاصه در وتد عاشر یا طالع و یا ذنب در
چهارم طالع باشد و زحل در عاشر یا در رابع باشد و ذنب در
طالع یا زحل و ذنب در سابع طالع باشد حکم باید کردن که در آن
سال قحط باشد و تنگی و مردم از گرسنگی هلاک شوند و خرج در
بیت المال بسیار رود و بعضی مردم بسبب نرخ رسوا شوند و آواره
شوند و خان و مانها ویران شود و اگر زحل ساقط باشد از اوتاد
و ذنب در وتد باشد حکم باید کردن که در این سال نرخها عزیز شود

خاصه

خاصه در میزان که نرخها میل بگرانی باشد و اگر زحل در ثور باشد
یا اسد و عقرب و دلو حکم باید کردن که نرخها گران بود بغایت گرانی
خاصه در برج ثور و دلو و اگر زحل در سنبله و قوس و حوت بود
حکم باید کردن که نرخها ارزان بود و کاسد و نیز نرخها گردان
بود بهر اجتماع و استقبال طالع اجتماع و استقبال نگه باید کرد
که اگر صاحب طالع زاید شود از حساب زیادت شود نرخ و اگر ناقص باشد
در حساب ناقص شود نرخ و نگاه کن بقمر که منصرف شود از آفتاب یا
بکدام کوکب پیوندد اگر بنحسی پیوندد و این نحس ساقط باشد از وتد و
قمر ساقط نقصان شود نرخ و اگر بسعدی پیوندد و سعد بوتد باشد
یا قمر بوتد باشد از اوتاد طالع زیادت شود نرخ و زیادت حساب کواکب
آن باشد که تعدیل چهارم بر وسط یا بر مرکز افزای بوقت تقویم و ناقص در
حساب آن باشد که تعدیل مرکز را از وسط یا مرکز نقصان کنی و شمس را
تعدیل یکبست اگر بر وسط افزایی زاید بود در حساب و اگر نقصان کنی نقصان
باشد در حساب و وقت گران شدن و ارزان شدن آن وقت باشد
که تسییر درجه قمر بدان نحس رسد یا بدان سعد که دلیل زیادت و نقصان
باشد چون زحل در برج قران افتد یا برج مثلثه و مشتری ساقط بود
از و قحط و گرانی نرخ بود بلا شک و اگر ذنب با او بود مردم گرسنگی بمیرند و
اگر زحل مستولی بود بر طالع اجتماع یا استقبالی که پیش از تحویل سال بود
و میزان بود که عطارد با او مقارن بود و هر وقت چون برون طعام
بود نگه کن در سال خدای تا در کدام برج باشد که از جواهر آن برج
دلیل کند چنانکه آتشی زر و سیم و انچه بدین ماند و ارضی نبات و هوائی
برده و گوسفند و چهارپا و مائی حیوان آبی باب پنجم
در فتنه و آشوب و جنگ بوقت تحویل [illegible] چون مقابله مریخ و زحل باشد
خاصه در اوتاد دلیل بود بر فتنه و بهر سنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بر
حسب تسییر وسط شمس یک روز بر باید گرفتن چون انجا رسد دلیل بود
گردد و پیدا آید چون مریخ تحت الشعاع بود بوقت تحویل یا اول فصلها یا اجتماع

فتنه و آشوب در حرب

واستقبال خاصه در وتدی و برج منقلب بود فتنه دلیل کند مریخ ناظر
باشد با خداوند سال و مراجعه گردد در خانهء تا موافق که نظر سعد ان
و شمس بر پادشاه ساید و جنگ افتد و اگر تحویل روز بود و مریخ برج
با مقابله افتاب در برجی منقلب خارجی بیاید با پادشاه و در معنی
فتنه انگیختن مریخ مخصوص است چون تنزین انجا یکاه نحوس سند
در وتد با مریخ بوندی رسد از طالع سال خاصه برج ناری دلیل بود
بر فتنه و اشوب نظر مریخ بسهم السعادة و سهم الغیب نظر دشمنی
دزدان غلبه گیرند و خون ریزش بود دیگر اندر برج انتها طالع
پادشاه و درجه او با طالع نشستن بر تخت مملکت و درجه او با طالع
امدن در شهر و درجه او اگر منحوس بود از مریخ دلیل کند بر اضطرا
دو سهم است یکی را سهم صلح خوانند و دوم سهم قتال چون مریخ
بالان سهمها بود خاصه در برج ناری فتنه عظیم باشد میان درجه
مریخ و درجه وتدی از وتد طالع قران نباید دیدن تا چند است
بهر درجی یک سال یا یک ماه برگرفتن و هر وقت چون مشتری
مستولی بر مریخ خداوند عدل و انصاف ظاهر بود و اگر مستولی
مریخ بود خداوند جور و ظلم را ذی باطل بود

باب ششم

اندر دلایل سهام طالع سال بسیاری و اندکی و ارزانی و گرانی نرخها
هر چیزی بسهام دلیل توان گرفت اول بحال اسطقسات باز باید شد
و چون سهام هر یک معلوم کرده شود نگاه کنیم اگر ان سهم در وتد باشد
از اوتاد طالع و خداوند او در وتد باشد و هر دو قوی حال باشند
در وتد دلالت کند که آن چیز بسیار آید در ان سال و اگر صاحبان سهم
در وتد باشد و سهم در وتد نباشد و سعد بگر ناظر نباشند دلالت کند
که آن چیز اندک تر باشد در ان سال و ارزانی و گرانی این چیزها
نگاه باید داشت که اگر این سهم در وتد باشد خداوند در خانه
خود باشد یا در برج شرف باشد دلالت کند که این چیزها گران بود

ویاقت

و یاقوت و نرخ عزیز و اگر در وتد باشد و خداوند او در وتد در برج
هبوط دلالت کند که این چیزها ارزان باشد و کاسد چنانک هیچکس بدان
ننگرد و اگر منحوس باشد صاحب سهم و در زیر شعاع آفتاب باشد دلالت
کند که ان چیزها تباه شوند و اگر راجع باشد یا مقیم باشد بر جو عیب آن
چیزها را افت رسد و بعضی تباه گردد و اگر در وتد عاشر باشد خداوند
سهم و ان برج شرف او باشد دلالت کند که آن چیزها را نرخ گران بود و
نایافت و روا و اگر در وتد باشد و در برج هبوط باشد یا در جایگاهی
منحرفه ان چیزها ارزان و کاسد باشد چنانک هیچکس در وی ننگرد و
نیز حکم باید کرد بحد سعد و نحس و ببسیاری و اندکی اگر بحد سعد باشد
و خداوند او در شرف بود ان چیز بسیار بود و عزیز بود و اگر در حد
نحسی باشد و خداوند قمر هبوط باشد ان چیز ارزان بود و کاسد و
اندک باشد و اگر مخالف بود دلیل بود بر میانه بودن ان چیزها که یاد
کردیم **فصل** اگر خواهی که احوال نرخ بدانی بنگر ان وقت که افتاب
بنوزده درجه برج قران رسد طالع ان وقت بدان پس بنگر اگر
قمر بالای زمین باشد نرخ ارزان بود و اگر زیر زمین باشد
نرخ گران بود **فصل** بوجه دیگر بنگر چون افتاب بنوزده درجه
سرطان رسد طالع آن وقت بدان و بنگر تا قمر بالای زمین است
یا زیر زمین اگر قمر بالای زمین بود نرخ ارزان بود و اگر در زیر
زمین بود گران و اگر قمر در طالع بود غر غلا ممتنع بود پس اگر
قمر از درجه وسط السما یا درجه مغرب بود ارزان بود و اگر در
درجه مغرب بود متوسط بود و اگر قمر در غارب با طالع بود گران بود

باب هفتم

در حکم کسوف افتاب و خسوف ماه که چه
تاثیر کند هر وقتی جمله متقدمان اهل این صنعت متفق اندکه
کسوف افتاب تاثیر در پادشاه و بزرگواران کند از جمه جنس وان
ماه تاثیر کند بر رعیت عام و پیشه کاران و هر گاه که اندر خانه

مریخ باشد وان حمل و عقرب است تاثیر او از همه قوی تر و سخت تر بود
و هرگاه که در جدی و دلو باشد تاثیر آن زیان کار تر بود و هرگاه
که کسوف یا خسوف درین صورت باشد و یا یکی از نحسان پیوسته
بود تاثیر آن عظیم تر باشد و قوی تر خاصه اندر طالع بود و اگر
کسوف یا خسوف در طالع شخصی بود رنجی بوی رسد و اگر در
حقیقت طالع بود بیم مرگ باشد و در بیت المال زیان مال و علی
هذا بهمین قیاس را دوازدهم و دیگر مقصود چنان باید کرد
که هر ساعتی از کسوف شمس سالی تاثیر کند و خسوف ماه یکماه
دیگر آنکه اختلاف بسیار کند نقد پیوستن ستارها بد و کم اگر نحس
بد و پیوسته بود سخت تر کند و اگر سعدی پیوسته بود تاثیر آسان تر بود
و دیگر واجب کند هر ساعتی از کسوف آفتاب که پرهیز کند هفت روز
و در خسوف ماه هر ساعتی سه روز و هرگاه که کسوف در خانه باشد
که نزدیک طالع باشد تاثیر کند باول سال و هرگاه که بوسط السما بود تاثیر
بمیانه سال کند و اگر بمغرب نزدیک بود تاثیر بآخر سال کند و تصور چنان
باید کرد که هرگاه که کسوف در خانه باشد و خداوند آن خانه سریع
السیر باشد تاثیر نیک و بد آسان تر باشد و هرگاه که بطئ السیر باشد
تاثیر نیک و بد سخت تر باشد و دیگر آنکه در حمل باشد و مریخ بد و پیوسته
بود نیک باشد ملوک را و کار رعیت دیگر گونه بود و تباه و سختی بسیار
یابند از پادشاهان و حال عامه بد بود و مال از ایشان بشود و سختی
بدیشان رسد از جهت پادشاهان زمانه و خلاف بسیار بود
میان عامه مردم و کارزار افتد به بابل و فارس و آذربایجان
و فلسطین و خلاف بسیار بود مردمان این دیار را با یکدیگر
و هم هلاک شوند بدست یکدیگر و اگر کسوف در ثور بود
تاثیر کند بسواد کوفه و کردان و کوهستان و اگر سعدی بد و
پیوسته باشد کار آسان تر بود و اگر نحسی بد و پیوسته باشد تاثیر
کند بدین دیار که گفتم فساد بسیار بود و زنان را سختی باشد

هلاک

و هلاک گشت و ور ربود و پادشاهان این دیار هلاک شوند
و دشمنی از زمین خویشان بدیشان بیرون آید و قحط خیزد و
مرگی بسیار افتد بچهارپایان که در زمین باشند و اگر کسوف
در جوزا بود و نحسی بد و پیوسته باشد نیکی حال عطارد اگر حال
عطارد دیگر گونه تاثیر کند هرچه دشخوار تر و اگر حالش نیکو بود
کارش آسان تر بود و اگر مریخ بد و پیوسته بود یا زحل جنگ افتد
میان مردمان خاصه بشهرها گرگان و طبرستان و گیلان و ارمنیه
و موقان و مصر و برقه و راهها تباه شود بدیشان در زمین و
باران کمتر آید و زنان و کودکان بسیار میرند و دریاها که درین
زمین بود زیان کار گردد و اگر کسوف در سرطان بود و سعدی بد و
پیوسته بود زیانها کمتر کند و اگر نحسی پیوسته بود مریخ یا زحل خلاف
بود میان ملوک و رعیت و باران و برف بسیار آید بشهرها بجای
سرطان و آن شرقی خراسان است و چین و مرو و مرورود و
بلخ و هری از آذربادگان تا زمین روم و قحط بسیار بود و درین
دیار و کاروانها تباه شود و مالشان بزیان آید و بعضی از
ایشان بدریا غرق شوند و اگر کسوف در اسد باشد و مریخ
بد و پیوسته بود یا زحل کارزار افتد و جنگ میان عامه و یکی بیرون آید
از بن قوم بر پادشاه و خون ریختن بسیار بود و بی سببی و اتفاقی
و یکی از بزرگواران مشرق هلاک شوند و این هم شهرها بزرگست
و سغد و نیسابور تا ناحیت کوهستان و درین دیار زلزله بسیار بود
و ویرانی سراها و خانها باشد و اگر کسوف در سنبله بود و ماه
با مریخ پیوسته بود و کار رعیت دیگر گونه بود و تنگی طعام بود و نرخ
گران بود و دردان بسیار بود بدیار سنبله و آن ناحیت عراق
و جزیره عمر ربیعه و زمین موصل و شیراز و پارس از بهر آنکه جنوب
اضافه است و اگر کسوف در میزان بود و نحسی بد و پیوسته بود
کارزار افتد بزمین عرب و یکی بیرون آید از آن زمین که فساد بسیار

کنند و بزرگواران از این زمین هلاک شوند بر دست یکدیگر و باران
بسیار بود درین زمین و تا ناحیت بابل و بیماریهای مختلف بود
خاصه بشهرهای میزان وان بلاد روم است و افریقیه و صعید مصر
تا تخوم حبشه و شهرهای برقه و کرمان و سیستان و طبرستان و جرجان و
خراسان و هراة تا ناحیت هند و اگر کسوف در عقرب باشد
اندر همه کسوفها صعبتر و دشوارتر بود خاصه که نحس بدو
متصل بود و تاثیر بسیار کند بشهرهای عرب و قومس و ری و
طنجه از شهرهای عرب و فساد بسیار افتد بحیوان و نبات که درین
دیار باشد و خلاف بسیار میان مردم که درین دیار باشند و
بزرگان ایشان بر دست عامه مردم تباه شوند و تنگی بسیار بود
و بیماری مختلف باشد درین زمین و اگر کسوف در قوس بود
زیان بود بلشکریان و سپاهیان و بزرگواران و عاجزی پادشا
بود و مرگ ستوران و اگر کار مشتری دگرگونه بود کار فرزانگان
و دانایان تباه شود و کار موبدان و قحط و تنگی طعام بود خاصه بزمین
بغداد و کوهستان و اصفهان و ایشی کدها ویران شود و اگر
کسوف بجدی بود تاثیر کند بر خاص و عام و خون ریختن بسیار بود و
سقطیان و بازاریان را کار تباه شود و اگر زحل بدو متصل بود کشتی
بسیار غرق شود و شورش دریا بود و زیادت آبها و اگر
کسوف در دلو بود تاثیر چنان کند که مجدی و زیان بسیار بود بزمین
حبشه و عمان و سند و مکران خلاف بسیار بود میان مردمان این دیار
و بزمین کوفه و سواد و زمین حجاز و قبط و مشرقی مصر و غربی هند
قتل بسیار بود و هلاک چارپایان باشد و بیماریها و سبی و اگر
کسوف در حوت باشد زلزله بزمین طبرستان و گرگان و شام و اسکندریه
و شورش دریا بود و کار بازرگانان تباه شود و بسیار شهرها
ویران شود و اگر مشتری بدو ناظر بود بهری از این آسان بر بود
و اگر زحل بدو ناظر بود مردم بزرگوار بسیار میرند و کار پادشاه
تباه شود والله اعلم بالصواب و الحمد لله رب العالمین

بسم الله مفتاح ذکره بابها چند در معرفت اصطرلاب **باب اول**
در ارتفاع گرفتن آفتاب چون خواهد که ارتفاع شمس گیرد اصطرلاب از
دست راست فرا آویزد و پهلو جیب بر شمس کند و پشت اصطرلاب با خود
کند و لبنه عضاده سوی شمس کند و بدست چپ عضاده می جنباند تا شعاع
شمس از ثقبه لبنه در آید راست از آن ثقبه دیگر بیرون شود پس صدری
عضاده نگاه کند بآن سر که بر اجزاء ارتفاع میگردد تا بر چند درجه از اجزاء
ارتفاع افتاده باشد که آن چند که باشد ارتفاع شمس بود در آن وقت و اگر
ارتفاع می فزاید شرقی بود و اگر می کاهد غربی باشد **باب دوم**
در طالع وقت دانستن بروز چون خواهد که طالع وقت داند چون ارتفاع
شمس گرفته باشد بداند که شمس در کدام برج است و چند درجه از آن برج
بریده است آن جزو شمس خوانند پس جزو شمس بر چندان مقنطرات
نهد که ارتفاع یافته باشد اگر ارتفاع شمس شرقی باشد بر جانب مشرق
نهد و اگر غربی باشد بر جانب مغرب پس بنگرد که کدام برج بر افق
مشرق افتاده است بچند درجه که آن باشد طالع وقت بود **باب سوم**
در دانستن که چند ساعات از روز گذشته است چون خواهد که بداند که
چند ساعات از روز گذشته است چون طالع وقت بدانسته بود مری
راس الجدی را بنگرد که بر چند درجه از اجزاء حجره افتاده است بر آن
درجه نشان کند و پس جزو شمس بازگرداند و بار بر افق مشرق آورد
و دیگر بر اجزاء حجره نشان کند بدانجا که مری راس الجدی می نماید
پس از علامت اول که بر اجزاء حجره کرده باشد تا علامت دوم از اجزاء
حجره بشمارد آنچه بر آید و اگر خواهند [illegible] هر پانزده درجه
ساعتی گیرند و هر چه از پانزده درجه کمتر باشد در چهار ضرب کنند آنچه
بر آید دقایق بود **باب چهارم** در دانستن قوس النهار چون
خواهد که قوس النهار بداند جزو شمس بر افق مشرق نهد و مری راس
الجدی بر اجزاء حجره نشان کند و عنکبوت بگرداند از جانب خط نصف [illegible]

وجزو شمس بر افق مغرب نهد و دیگر مری راس الجدی بر اجزاء جه نشان
کند و پس ما بین هر دو نشان بشمارد که انچه بر اید قوس النهار شمس بود
فصل پس قوس النهار هر پانزده درجه ساعتی کیرد و انچه از پانزده درجه
کمتر بود در جهار باب پنجم در ساعات زمانیه بدانستن بروز
جون خواهد که ساعات زمانیه بداند جون طالع وقت باز دید او درجه
باشد نظیر جزو شمس بچ بیند که در تحت الارض برجند ساعات زمانیه
افتاده است که انچه باید جندان ساعات از روز رفته باشد بساعات
زمانی و ساعات زمانی را ساعات معوج خوانند فصل جون خواهد
که اجزاء ساعات بداند قوس النهار روز بر دوازده قسمت کند انچه بیرون
اید اجزاء ساعات زمانی بود باب ششم در بدانستن طالع
وقت بشب جون خواهد که بداند که طالع وقت بداند بیش ارتفاع
کوکبی که بر اصطرلاب بود بر کیرد و ارتفاع کوکب جنان بر کیرد
کرفتن که اصطرلاب از دست راو بزد و یک جشم از نقبتین
لبنه نکاه می کند تا ان کوکب از هر دو ثقبه عضاده به بیند و بعد
ازین عضاده نکرد که بر اجزاء ارتفاع میکردد که بر جند درجه
اجزاء ارتفاع افتاده است که انچه باید ارتفاع ان کوکب بود
و نحفظ توقف کند اکر ارتفاع افزوده می باشد ارتفاع شرقی
بود و اکر کاسته می شود غربی بود فصل و اکر خواهد که ارتفاع
کوکبی بداند که بر اصطرلاب نباشد درج ممر ان کوکب از کتابی بداند
و غایت ارتفاع پس درجه ممر بر خط نصف النهار نهد و قدری
موم بر فلک البروج دو ساند مانند مری کوکب تا بغایت ارتفاع
کوکب برساند بر خط نصف النهار و علامت درست میکند پس ارتفاع
کوکب کرفته باشد مری ان کوکب بر جندان مقنطرات نهد که
ارتفاع کوکب یافته بود اکر ارتفاع شرقی بود بر مقنطرات شرقی
و اکر غربی بود بر مقنطرات غربی و بافق مشرق نکاه میکند که انچه

که بر افق مشرق باشد طالع وقت بود باب هفتم در غایت
ارتفاع کوکب جون خواهد که غایت ارتفاع کوکبی بداند مری کوکب بر خط
نصف النهار نهد و به بیند که بر جند درجه از مقنطرات افتاده است که
انچه باشد غایت ارتفاع ان کوکب بود باب هشتم در بدانستن
طالع سال ابتدء جون خواهد که طالع سال ابتدء بداند درجه طالع سال
که در روی باشیم بر افق مشرق نهد و مری راس الجدی از جانب خط
نصف النهار هشتاد و شش درجه و نیم باز کرداند که انچه بر افق مشرق
افتد از بروج ان طالع سال ابتدء بود باب نهم در بدانستن
طالع تحویل مولود جون خواهد که طالع تحویل مولودی بداند سالها
شمسی تمام بر کیرد که بر مولود کذشته بود در هشتاد و شش درجه و
سی و شش دقیقه ضرب کند و انچه بر اید دور بیفکند باقی که بماند درجه
طالع اصل بر افق مشرق نهد و بدان قدر که از باقی مانده بود مری
راس الجدی از جانب خط وسط السما بکرداند انچه بر افق مشرق
نشیند از بروج طالع تحویل ان سال مولود بود نوعی دیگر تقویم
شمس روز وقت ولادت بداند و در وقت تحویل بداند و بداند که جند
دقیقه تفاوت است پس جزو افتاب اصل بر خط نصف النهار نهد و هر
یک دقیقه که تفاوت بود مری راس الجدی شش درجه از اجزاء حجره
بکرداند مقدم او موخر یعنی اکر افتاب وقت تحویل از موضع اصلی
کذشته باشد یا نرسیده اکر نرسیده باشد مقدم و اکر کذشته باشد
موخر که انچه بر افق مشرق نشیند طالع تحویل بود در ان سال
نوعی دیگر جون شمس بموضع اصلی باز رسد سال تمام شمسی در سه و نیم
ضرب کند انچه حاصل اید از مطالع الطالع نقصان کند انچه بماند درجه
طالع تحویل بود نوعی دیگر طالع تحویل سال بدانستن سال شمسی تمام
بداند و ربعش بداند و در جهار ضرب کند انچه حاصل اید از مطالع
الطالع نقصان کند انچه بماند درجه طالع تحویل بود و الله اعلم

باب ... هم در پیمودن چاه و چیزی که دور بود اگر خواهی که
بدانی که چاهی چند گز باشد یا چیزی که دور باشد چند ارش یا چند
بدست بر کنار آن چیز که میخواهی یعنی چاه چوبی فرو زن بستی
چندانکه خواهی و چوبی دیگر بر سر این چاه بنه یک سر اینجا که زیر پای
تو است و یک سر آنجا که برابر روی باشد بر زاویه قایمه و بر کناره
چاه چند و سنگی در چاه انداز از این کنار که ایستاده باشی در
برابر خویش و به بلند که کجا افتاد و نشان کن یعنی گوش دار دیگر
بار بر کنار چاه از این جای که چوب فرو برده بایست و اصطرلاب بر
گیر و چشمی بر بند یکی و از یک چشم در سوراخ عضاده نگه میکن
و این چوب که زیر پای تو است پاره پاره با قفا میگیر تا از سر چوب
که فرو برده در سوراخ عضاده چوب که بر سر چاه است و آن سنگ
که در بن چاه است بیکدیگر در سوراخ عضاده به بینی پس انگه
به بین که این چوب که بر سر چاه بود چند مانده است تا از زیر پای تو
بیرون رود در بن چوب ضرب کن که در کنار فرو زده است انچه
بیرون اید ان جمله چاه باشد و اگر نه هر دو چوب را بیکدیگر ضرب
کنند و بدین باره که مانده است قسمت کنند و آن چوب اول از بن نگاه
آنچه بماند دوری آن چاه بود مثاله خواستیم که بعمل اصطرلاب چاهی
به پیماییم و مثالی بنهادیم چنانک نقد بر او زین مثال و صورت سطحی
بنهادیم و خطها این سطح بر علامت ا ب ج د و دوری چاه اج است
و بر کنار چاه چوبی فرو بردیم آنجا که علامت ا است و ما پس علامت ا
ایستادیم و چوبی دیگر بیاوردیم و یک سر بر علامت ا ب نهادیم و یک
بر علامت ب ا و اصطرلاب برگرفتیم و یک چشم بر کنار عضاده نهادیم
و بیک چشم دیگر در سوراخ عضاده نگه میکردیم و این چوب که بر خط
ب ا نهاده است بدین سوی میکشیدیم اندک اندک تا از سوراخ عضاده
خط ب ا بدیدیم پس آنجا که خط ب ا است دیگر بار بایستادیم و
سنگی در چاه انداختیم در برابر خویش دیگر بار بیامدیم و عضاده



را بر کنار علامت اج نهادیم و چوب که بر علامت
اب است اندک اندک باز قفا میگرفتیم تا از سوراخ
عضاده از اینجا که علامت اج است آن سنگ که
در بن چاه بود و علامت ب ا بدیدیم پس چوب که
فرو برده بودیم شش گز بود و چوب که بر سر چاه
بود شش گز بود و این قدر که مانده بود از زیر
پای یک گز بود پس جمله چوب که بر سر چاه بود و
از شش گز بود در جمله چوب که فرو برده بودیم
ضرب کردیم سی و شش گز بر آمد باقی که از زیر پای مانده بود که یک
گز بود سی و شش گز قسمت بیرون آمد اصل چوب که شش است از سی
و شش نقصان کردیم باقی سی بماند و این درازی چاه است والله اعلم

در حد تشریق و تغریب

در تشریق و تغریب ستارگان هر ستاره که پیش از بر آمدن
آفتاب بر آید مشرقی بود و چون پس از آفتاب فرو شود مغربی
بود و حد تشریق و تغریب کواکب ستارگان علوی شش جزو بود
و زهره و زحل و پنج جزو و عطارد بیست و پنج جزو و این غایت
دوری ایشانست از قول بطلمیوس اما هرمس چنین گفته است
که مریخ از ده درجه ثور و جوزا و سرطان تا ده درجه اسد شرقی
بود و از ده درجه سنبله و میزان تا ده درجه عقرب جنوبی
بود و از ده درجه عقرب و قوس و جدی تا ده درجه دلو غربی بود
و از ده درجه دلو و حوت و حمل تا ده درجه ثور شمالی بود
دیگر کواکب در مشرق و مغرب برین ترتیب بود و چون مریخ
مشرقی بود غلبه کنند اهل مشرق بر مغرب و چون مغربی بود
اهل مغرب بر مشرق غلبه کنند **فصل** بدانکه ماه از آن
وقت که نو گردد تا تربیع اول تری کننده است و از آنجا تا استقبال
گرمی کننده است و از استقبال تا تربیع دوم خشکی کننده است
و از آنجا تا مقارنه سردی کننده و پنج ستاره دیگر از آغاز
مقارنه کردنشان با آفتاب تا مقابله گرمی کننده باشند و از
آنجا تا مقارنه سردی کننده است و زهره و عطارد تا مقارنه
آفتاب گرمی بیشتر کنند و از آنجا تا مقابله سردی و چون ستاره
سردی کند و یکی گرمی کند و یکی تری و یکی خشکی اندر هوا حالها
مختلف پدید آید در چون آمیزش و حکم آن دشوار باشد **فصل**
بدانکه مثلثات زحل و ط و ب و مشتری را ا و د و ح و مریخ
را ح و ا و ه و آفتاب را ا و د و ح و زهره را ا و ح و ه و عطارد
را ب و ط و و و قمر را ا و ح و ه والله اعلم **فصل در احکام سالی**
دانستنی است که تحویل سال عالم اندر شدن آفتاب بود باول
ثانیه از حمل و طالع آن وقت طالع سال باشد و طالع فصلها

تا آنگاه انتقال روح باشد احوال جنین همینها بود بکار عیال
ساخته باشند اگر خوشی نیابد بدان نا امید وار باشد و این جز
خدای تعالی کس نداند انه علی کل شیء قدیر و نوبت علم نجوم اینست جز
آنرا رای دیگر پیدا شد و چنانکه انبیا این علم گفته اند چون
ادریس و دانیال علیهم السلام و از طالع رصد چون بگویند
در مدت ابد و درست باز خوانند والله اعلم **فصل در بیان
فردارات و ترتیب مولود** چهار سال از گاه زادن متولی قمر باشد
یعنی ترتیب کنند و بیشتر غذا این ماهی باشد لعمر این ترتیب
بی موجبی بخندد و بی حجتی بگرید پس از آن ده سال عطارد
باشد اندر فهم قوی گردد و اصل خوبها در او پیدا آید و
خاصیتها در او پیدا شود پس هشت سال زهره بود حرکت
کند بکارها از جماع و عشق پس نوزده سال شمس بود
نفس مشغول گردد و توانا شود در کارها و از هزل و تماشا
خوی دور شود پس پانزده سال مریخ بود و کوشید تن
بمحنت شود پس طلب کردن معاش و اندیشها پدید آید
بعد از آن دوازده سال مشتری باشد ریخ و اضطراب از
خویشتن فرو نهد و جهد کند تا نام نیکو حاصل شود و در
عبادت و کار آخرت اندیشها کند و بعد از آن تا انجام زندگانی
در ترتیب زحل باشد و آن مدت سی سال باشد اندر این
کسالی و سردی و بی حرکتی پدید آید و اندر شهوا احتما
کند پس هر آن کوکب که از ایشان قوی تر باشند اندر اصل
مولود و مسعود تر باشند تاثیرش بیشتر باشد و الحاو
بر آن دلیل کند اندر هنگام نوبتش پیدا شود و بار سعیان
این را فردارات خوانند **در عمر پادشاه** و اهل دولت را از آن
دو سهم کنند و استادان این علم اعتمادی عظیم برین کنند

فردارات

وبدان تحویل سال که ملکان برجای خویش نشینند یا خداوند دولتها نو بدید آیند **سهم اول** این سهم را از آفتاب گیرند تا بقمر **سهم دوم** از قمر تا بقمر طالع تحویل رو بیست از طالع بیفکنند و چه دو را از انجه از آن حاصل شده است یعنی گویند سهم اول جای زحل است و سهم دوم جای مشتری و این سخن بزرگ است بس نگاه کنند اگر زحل قوی تر از مشتری باشد دلیل کند بر غم و اندیشه و مرگ و اگر مشتری قوی حال تر باشد دلیل کند بر جمعیت و درازی عمر بیافت شاه و خوش گذشتن عیش و فراغت و ثنا بسالی والله اعلم

جدول در حوالات و تسییر سهم دوری و حولی

[illegible]		[illegible]	
[illegible]	حکم تسییر از وقت ولادت از درجه طالع گیرند و هر یک روز درجه برانند چنانکه سالی سیصد و شصت درجه بود و از احکام تسییر خوانند هر وقت که تسییر بدرجه رسد که بوقت ولادت سعدی آنجا بوده باشد تا آن وقت در او بود دلیل سعادت بود و نحس دلیل نحس باشد و احتیاط باید کرد	[illegible]	این از جهت عمر داشتن کنند و تسییر را چون بود از درجه طالع درگیرند و هر سال درجه ای رانند از جهت عمر مولود حکم کنند و هم چنین از درجه هیلاج درگیرند و هر سال برانند و حکم عمر بران می کنند هر آن سال که تسییر بجدی سعدی رسد دلیل نیکوی عمر باشد و تسییر دیگر جا نها برسیم
[illegible]	ماه اول حکم از درجه طالع کنند ماه دوم حکم از درجه دوم ماه سوم درجه سوم پس سال دهم دوازده درجه رفته باشد از آن درجه در باید گرفت و حکم سهم دوری بدان درجه رسد باشد و تمام شدن آنگاه بود که آفتاب بدان درجه رسد که در وقت ولادة بوده باشد	[illegible]	خداوند دوران ستاره بود که زیج صاحب طالع بود سال اول صاحب طالع صاحب دور بود سال دوم آنکه زیر او بود مثالش چنان بود که صاحب مشتری بود سال دوم مریخ سال سوم آفتاب سال چهارم زهره سال پنجم عطارد سال ششم قمر سال هفتم زحل هم برین ترتیب
[illegible]	هر سال که ببرجی رسد حکم بران کنند که در وقت ولادت کیست سعد یا نحس در آن خانه مستولی بوده باشد والسلام	[illegible]	مولود نهاری را آفتاب فردار بود و مولود لیلی را قمر فردار باشد تا نیکو احتیاط کنی و ایشان را با کواکب تعدیل کنی والله اعلم

كتاب في الحروف وخواصها

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم مقالات ارسطو در پیدا شدن حروف و در خواص
او و بلیناس حکیم گوید از اجتماع انقلاب در مواضع مخصوص متولد شد روحانیات
مدبرات عالم که ایشانرا احداث و معطیات گویند با متزاج ایشان جمله کارهای
ایشان حیوانات را ساخته و در عالم اعمال تأثیرات ایشان قوی ترست از اعمال
و تأثیرات کواکب سبعه که ایشان برهمه مستولی اند بل آنکه اول کوکبی که مرور
کرد مریخ بود با ول درجه حمل و از آن روحانیات الف متولد و این طیارات
راست دیگر قمر مرور کرد در سه درجه ثور و از آن روحانیت جیم متولد شد
و این حرف بر آدمی مستولیست باز قمر مرور کرد بده درجه سرطان لام
متولد شد و آن دواب راست باز قمر بهشت درجه اسد مرور کرد سین
متولد شد و این طیارات راست و چون باز قمر مرور کرد در سنبله از
مثلث خوف فا متولد شد و این وحوش راست شمس با ول درجه حمل
مرور کرد حا متولد شد و این طیارات راست زهره با ول درجه ثور
مرور کرد شین متولد شد و این بر آدمی مستولی است عطارد چون با ول
درجه جوزا مرور کرد از آن روحانیات صاد متولد شد و بر وحوش
مستولیست و چون بپانزده درجه سنبله که شرف اوست مرور کرد قاف
متولد شد و بر انسان مستولیست و چون شمس مرور کرد با ول درجه
سرطان ها متولد شد و آن دواب راست و چون شمس با ول درجه اسد
مرور کرد عین متولد شد و بر آدمی مستولیست و چون عطارد با ول درجه
دلو مرور کرد دال متولد شد و بر جانوران آبی مستولیست و چون
زهره به بیست درجه جدی مرور کرد که خط اوسط ظا متولد
شد و چون شمس به درجه قوس مرور کرد یا متولد شد و وحوش
راست و زهره با ول درجه حوت مرور کرد که شرف اوست نون
متولد شد جانوران راست و چون مریخ در برج عقرب مرور کرد که خط

اوست

اوست با ول درجه تا متولد شد و وحوش راست و چون مریخ در
شرف خود با خر جدی مرور کرد میم متولد شد آدمی راست و چون
به بیست و یک درجه حوت مرور کرد را متولد شد و آن روحانیت
جهارپایان راست و چون مشتری بپانزده درجه سرطان که شرف
اوست مرور کرد طا متولد شد و وحوش راست و چون با ول درجه مثلثه
خود مرور کرد واو متولد شد و چون زحل به بیست درجه جوزا
مرور کرد ذال متولد شد از آن روحانیت طیاران حاصل شد و چون
مشتری با ول درجه قوس مرور کرد که خانه اوست کاف متولد شد
آدمی راست و چون مشتری از نیمه حوت مرور کرد ضاد متولد شد
از آن روحانیت جانوران راست مضاد طبایع است باز روشن کرد
و چون زحل در بیست درجه میزان مرور کرد ثا متولد شد از آن
روحانیت آدمی راست و چون و به بیست و سه درجه از جدی مرور کرد
خا متولد شد و چون با ول درجه دلو که خانه اوست مرور کرد غین
متولد شد بر بندگان راست زهره به بیست و نه درجه حمل مرور کرد
زا متولد شد اکنون بیان کنیم که هر کوکبی را از کواکب سبعه چند حرف
است و کدام حرف صدیق ایشانست و کدام حرف عدو ایشان بدین صورت

زحل ۴ حرف
د ش خ غ
صدیق: ی ا ظ ص — عدو: ح ق د ا

مشتری ۴ حرف
ط و ک ض
صدیق: ا س ق و — عدو: ع خ ط س

مریخ ۴ حرف
ا ت م ر
صدیق: و د ن ر — عدو: س ک ط ش

شمس ۴ حرف
ح ه ع ی
صدیق: و ی ه ق — عدو: ض ن د ت

زهره ۴ حرف
س ظ ن ز
صدیق: ف ر د ه — عدو: ع خ ع ن

عطارد ۴ حرف
ب ص ق د
صدیق: ص ل ر ع — عدو: لا

قمر ۴ حرف
ج ل س ف
صدیق: ت د ذ س — عدو: ل خ ر ز

بدانکه هر حرف از حروف مصادقه دارد با حرف
دیگر مصادقت باشد با حرف دیگر تا بدانجا که برسد
که هیچ حرف نماند و نیز دشمنی و مباغضت دارد
با حرف دیگر و آن حرف نیز با حرف دیگر تا بدانجا برسد که هیچ حرف ندارد

چون حروف مصادقت جمع کنند نیک باشد دوستی را و موافقت را
و چون حروف مباغضت جمع کنند نیک باشد دشمنی و عداوت را و چون
منفرد باشد طبع ایشان دیگر باشد از آنکه مرکب شوند با حرفی یا دو
حرف دیگر که طبیعت مفرده نیز غیر مرکب باشد نه بینی که طبع الف
حار است چون بحرف دیگر بیامیزد طبع او دیگر شود و طبع آب
برطوبت میل دارد والله اعلم شرح اصطکاکات ارسطو را شامل
تنکلوشاه چون مقالات که سلطان الحکما ارسطو در خواص حروف
و پیدا شدن حروف از حرکات افلاک و اصطکاک انقلاب در مواضع
مخصوص نوشته و روحانیات که ایشان را احداث و معطیات
گویند بیان کرده و سخن ایشان در غایت بلندی بود و فهم هر کس
بدان نمی رسید از غایت کمال محتاج شرح و بیان بود تا مبتدیان
ازو مخصوص و مستفید گردند شامل تنکلوشاه بابلی رجوع کرد به
ایشان در شامل گوید خود نقل از دوازده حکیم میگوید که مدتهای
مدید پیش ایشان خدمت کردم و خط بندگی دادم تا محرم شدم
و از ایشان شرح حروف خواستم بعد از مبالغه بسیار فرمودند که
این اسرار گنج الهی است و در بن دریا فرو رفتن خطری عظیم دارد
تضرع نمودم تا مرا تعلیم کردند و آن سر بر من روشن شد و آن را
مستور میداشتم تا بدین وقت که شامل را تألیف میکردم چون سخن
بعلم حروف رسید و آن را در قلم می آوردم ناچار شد از شرح آن و
آوردن و پیدا شدن حروف و طبایع و ترکیبات که از آن حاصل شد
پس آمدیم بسر سخن خود بدانکه ایزد تعالی جوهری آفرید بر مثال
در مکنون و سالها ازلی با پایان در کرانه کن فیکون بداشت پس
اقتضای چنان کرد که بنظر هیبت در آن جوهر نگاه کرد آن جوهر بر
خود بلرزید و آب شد و کفکی بر سر آب پیدا شد و بخاری از آن آب
برآمد ایزد تعالی از آن بخار آسمانها را بیافرید و از آن کفک زمین را
بیافرید و از خلاصه و نقاوه آن جوهر اجسام افلاک را بیافرید
و افلاک سالها معلق بود که زمان و ابتدا پیدا نبود پس ایزد تع

زحل را بیافرید و بر سر فلک هفتم بداشت و نهصد سال متحیر بماند
و سی هزار دور کرد و بعد از آن مشتری را بیافرید و بر فلک ششم
بداشت هزار هزار و چهارصد و چهل هزار سال متحیر بماند و صد و بیست
هزار دور کرد بعد از آن مریخ را بیافرید و بر فلک پنجم بداشت چهل
و پنج هزار سال سی هزار دور کرد بعد از آن آفتاب را بیافرید و بر فلک
چهارم بداشت صد و بیست هزار سال متحیر بماند و صد و بیست هزار
دور کرد بعد از آن زهره را بیافرید و هفت هزار سال متحیر بماند
و هفت هزار و هفتصد دور کرد بعد از آن عطارد را بیافرید
هیجده هزار سال متحیر بماند نوزده هزار و هشتصد دور کرد بعد از
آن قمر را بیافرید و در فلک اول بداشت و بیست و هشت هزار سال
متحیر بماند سیصد و سی و شش هزار دور کرد بعد از آن فرمان در
رسید که ای حیرانان درگاه ما هر یکی را از شما بر فلکی پادشاه
گردانیدیم و سیر معین و خانه معین و شرف و هبوط و اوج و حضیض
و سعود و نحوس مقرر و مدبرات عالم سفلی گردانیدیم زحل را
پیر فلک گردانیدیم و گرماها و سرماها و کوه و بیابان و دریاها و سیاهان
هند و حبشه و زنگبار و چاه جویان و ملاحان و سنگبران و کسانی
که کارهای سخت کنند و دهقانان و صحرانشینان و مشایخ و ارباب
بیوتات قدیم تعلق باو دارد نحوست و نکبت تعلق باو دارد و مرگ و
بیماری و رنجوری مرزبانان و مکاران و غداران و صومعه نشینان
و ساحران و جادوان و معزمان از طبقات تو اند مشتری را
قاضی فلک گردانیدیم و در دیوان قضای فلک بصدارت مقرر و
مقدر شد ائمه و سادات و علما و قضاة و اکابر و اشراف و معارف
و مشاهیر تعلق بمشتری دارد مریخ را سپهسالار و جلاد
فلک شد ترکان و جلادان و خونریزان و قصابان و دزدان
و عیاران و راهزنان و اهل فتنه و فساد و حرب و ضرب و حرام
خواران و خونیان و زندانیان و محبوسان همه بمریخ تعلق
شمس را پادشاه فلک گردانیدیم و در میانه افلاک بداشت تا

سعادت و ضیای او باعلا و اسفل برسید و عالم ظلمانی
از انوار او نورانی گشت پادشاه و اهل فرمان و اصحاب دولت
و حکمت و ثروت و خواجگان و مالداران از طبقه او بند
و فلک چهارم مقام اوست سعادت و پادشاهی و فرمان
روای تعلق بوی دارد زهره را مطرب فلک گردانیده‌ام
عیش و عشرت و نشاط و لهو و بازی و خنده و خوش دلی
و شعر و غزل صوت مرغان چنگ و رباب و سور و شادیها و
امردان و زنان و صاحب حسنان و مخنثان و اهل
ملاحت و خواجه سرایان و اهل فسق و فجور تعلق باو دارد
عطارد را بر فلک دوم باز داشت اهل قلم و اصحاب دیوان
و شاعران و دبیران و منجمان و طبیبان و تاجران و اهل کتابت
و نقاشان و اهل حرفه دقیقه و اهل هندسه و محاسبان تعلق
بوی دارد قمر را جاسوس فلک گردانیده است عوام
الناس و بازاریان و سایر مردم تعلق بوی دارد بعض غرض
حکیم ارسطو از ین مقالات آنست که چون این کواکب تمام شد
که بر افلاک ساری کردند بفرمان رب العالمین در سیر آمدند
و از حرکات و از قوت روحانیت ایشان حروف پیدا شدند
و کلا بریاضت و علوم ریاضی و براهین اقلیدسی و احکام و
حسابات نجومی پیدا کرده اند که هر کوکبی از ین سیارات سبعه در
کدام برج اقرب شده اند و از اول حرکت ایشان بقوت
روحانیت ایشان کدام حرف پیدا شده و طبیعت آن حرف
چیست و صداقت و عداوت حروف و کواکب با یکدیگر و ابتدا از
هر حرفی که از قوت روحانیت کوکبی معین در برج معین و درجه
معین پیدا کرده و نیز پیدا کرده اند که کواکب را چرا سیاره گفتند
بسبب آنکه چون بامر واجب الوجود چند هزار سال سیر نمایند بعد از
آن دور کردند و سیر کردند تا دور آخر قرآن حرفی پیدا شد

و در

و در عهد بهترین قرن که خلاصه ادوار و قرون بود محمد علیه السلام
مبعوث شد و علم بنور ظهور خود بیاراست و از ضلالت جهالت
بمعرفت توحید راه نمود تا بنور شریعت او از کفر و الحاد خلاص
یافتند القصه علم حروف با میر المؤمنین علی مرتضی آموخت و ایشان
جفر جامع نوشتند و امام جعفر صادق و علی ما به بعد از هشتاد
سال عین اعتبار شد و هشتاد و سه نام خود افزود و جفر جوانی
نوشت و بنا این علم بر حروف است و پیدا شدن حروف از
حرکات روحانیات بهتر واقف بود و نفس ناطقه که بریاضات
صافی تر دارد در ین علم ماهرتر بود و شیخ محیی الدین اعرابی
در تاریخ دویست و هشتاد و سه سال هجری موافق طامه حروف جفر بود
تاریخ وی در مدت پنجاه و هشت سال که تاریخ نام وی بود و عنقا مغرب
در علم حروف تصنیف کرده و آنچه شیخ محیی الدین در عنقا مغرب آورده
تنکلوشاه بابلی پیش از دور قمر بمدت هشتصد و هفت سال که تاریخ نام
اوست بیان کرده و سامل او بچهار زبان ترجمه یافته و زایچه که موافق
با عبای مصری از تنکلوشاه بابلی در آخر نقل خواهد شد و هر کرا اشکال
شود و در زایچه و دلیل خواهد زیادت از ین زایچه مبدا حروف بسامل
رجوع کند در مقالت هشتاد و یکم در باب هفدهم بزایچه در سمت اللالی آورده
که قضایا و جوابع تعلق بعناصر دارد و مراد آنست که چون آتش و باد را
بر آب و خاک مقدم دارد بجهت منافع مقصود حاصل شود از احکام
اکابر و کارها که بجاه و عمل و شغل تعلق داشته باشد و چون خاک
و آب را مقدم دارد بجهت منافع و کسب کارها و در آمد و مقصود حاصل
شود و آنچه شیخ الاسلام شیخ سعد الدین الحموی آورد در کتاب محبوب
که اشارات به بسیعی کرده مراد از بسیعی کسی باشد که نام او با تاریخ
و حروف زمان برابر باشد تا حل رموز بر او اشکار شود و عین القضاة
همدانی در نسخ خود آورده که بسیعی چیست و مراد از و کیست و جفر

جامع نظر کردم و نام خود را با ببسعی تکسیر کردم که ببسعی علیست
که از آسمان بزمین آید و حل مشکلات کند و علم مرا اهل انرا بیاموزد
و نقوش الواح را بیاموزاند و در کتاب عیون المقاصد آورده شیخ
بهاء الدین زکریا که بعد از وفات سید المرسلین محمد علیه السلام
بتاریخ چهل و الف شخصی پیدا شود از ساهره از بنی هاشم که
لقب او لقب نبی عربی باشد و خوب روی باشد و بلند بالا که چون
برپای باستد انگشت دست او تا کعب او برسد و ذوالفقار بدست
و دلدل زیر ران او و تازیانه رسول بدست و کمر اسحاق بر میان او
و پیراهن یوسف در بر او و عصای موسی در دیگر دست او و خلق را
براه راست دلالت کند و از راه بد منع کند و مجموع خلایق برو اتفاق
کنند و هر که برو خصومت کند فی الحال بمیرد و مهدی عبارت از وست
و در رساله جعفریه که از خلفای مصر است همین آورده بدین تعریف
که ذکر رفت دیگر آمدیم بسر سخن که علم حروف علم شریف است و
مقصود ازین حروف دانستن طبایع حروفست و تقدیم و تاخیر
کردن او بر یکدیگر و تقویت دادن حرفی بر حرف و تقویت
چنان بود که در ترکیب انرا مقدم دارند و بخور کنند تا مراد زودتر
حاصل شود و قضایا و حوایج از تکسیر حروف طالب و مطلوب و حروف
طالع العشان و حروف کوکب صاحبان طالع العشان بیرون آید که صداقت
و عداوت حروف با یکدیگر بدانند که اگر عداوت و صداقت ندانند عمل
او باطل باشد و هرگز راست نیاید و رنج او ضایع بماند و ما در آخر
باب سه جدول بیان خواهیم کرد یکی در بیان حروف کواکب بطریقه
حکمای متقدم و یکی در بیان صداقت حروف با یکدیگر و یکی در بیان
عداوت حروف با یکدیگر که مجموع اعمال بران میگردد و از دانستن
آن چاره نیست و ما بنای شامل خود برین طریقه نهاده ایم که بهترین علمهاست
و هر قومی را طریقه ایست و این عمل ما متواتر است منقول حکما و براهین که
نموده اند تا بعصر آدم علیه السلام که عمل حروف که علم اسما عبارت از آنست

معجزه آدم بوده است و اسما او استخراج کرده است با نواع لغات
مختلفه و لسان متفرقه و اصول آن همه بر حروفست و بهترین لغات
زبان عرب است که حروف آن بیست و نه است بیک قول و بقول اصح
بیست و هشت و آن حرف که درو اختلاف کرده اند حرف لا است انها که
میگویند حروف بیست و نه است لا را مفرد حرفی میگیرند و انها که میگویند
که بیست و هشت است لا را مرکب میدارند از لام و الف و میگویند عمل ما و
عمل ما بر حروفست نه مرکب و نه مفرد و چون حروفات مکرر می اندازیم
و حروف مکتوبی می نویسیم نه ملفوظ تا بتطویل نه انجامد و مکررات
واقع نشود و از استادان علم حروف و فن عمل چنین مشاهده شد
اما در بعضی کتب مغربیه حروف ملفوظ نوشته دیده شده اما بوقت
عمل آن حروفات زیاده را انداخته اند مثلا ا را الف نوشته و ب را
با نوشته اند و ج را جیم و ع را عین و ص را صاد و م را میم و ن را
نون و ق و ک را قاف و کاف را اسم چنین نوشته در رسم با ال و عصر آدم همان
حروف مکتوبست که در قلم می آورند و در سر الحکما که تصنیف بطلیموس
است چنین نوشته که مجموع حالات هر فرد از آدمیان در حروف نام او
در جهت از عمر و خیر و شر و نفع و ضرر و کسب معاش و فرزند و مرض
باشد همه در حروف نام او هابطست و گاه صاعد و سعادت و
نحوست هر یک بسبب اینست که گاه حرفی از حروف نام او هابط آید
و گاه صاعد گاه در اوج و گاه در حضیض و گاه در شرف و گاه در فرح
باید که حالات حروف بدانند تا در عمل در نمانند و اعمال غلط نشود و حالات
حروف از منازل قمر معلوم شود و این را از مخفیات داشته و ما یک
مثال بگوییم باقی بران قیاس کنند حروف را مثال اگر طالع شخصی حمل باشد
اول درجه و اول سرطین است الف است چون حمل طالع شود الف صاعد
بود تا نصف النهار و چون حمل از نصف النهار درگذرد الف روی بهبوط
آورد و چون میزان طالع کند الف هابط شود و شرف حروف خانه
شرف کوکب باشد از طالع و باقی حالات همچنین بود در حروفات
یعنی اگر در وقت حروف از نام طالب در هبوط بود هر چند عمل بجا آرند

باطل بود و در اعمال این احتیاط باید کرد و مکرر شمار هم تا طریق
صواب روی نماید و از سر پاکی و طهارت ظاهر و باطن و عمل این
علم کارهای جاهلان و فاسقان نیست و این علم انبیاست که
باولیا رسیده و هر که نا شایست عمل کند راست نیاید و او خود
سزای خود یابد و در شهر کبوج دکلر که چندین کس را دیدم که عمل
کردند و معیوب شدند و خلقان عبرت گرفتند و شرح ان کردند
طول دارد و چون مقداری بدانند و معرفت آن حاصل کند هر چند
ازین علم خواهد شروع کند و بزودی نماید تا حیثیتی که اگر نام خود
با حروف فلک تکسیر کند نام هر کس که پیش او اید بداند و ضمیر او بداند
و قضایا و حوایج او بگوید و اسرار بر وی روشن شود و مقبول خلایق
گردد اما بدو شرط اول آنکه پاکی ورزد و نا شایست نکند و از محرمات
اجتناب کند که یک لقمه حرام نور این علم را فرو نشاند و دیگر سر خود
فاش نکند و تا مضطر نشود بدین علم شروع نکند و دو کار خود نسازد
و باید که دایم بر طهارت باشد که این علم انبیاست تا مرادات او حاصل
شود جدول کواکب حروف صداقت و عداوت کواکب حروف اینست
هر کوکبی چهار حرف دوستی دارد و چهار
حرف دشمنی دارد چنانچه در جدول
مبین شده فصل در بیان
خواص اصل کاف ارسطوی حکیم
و بنیاد ان بر طبایع نهاده است
و بنیاد طالع و کار عالمیان بر
طبایع است که اگر چنین نبودی بایستی که همه کس همه کار و همه صنعت دانستی
و اموختی برای انکه آلت صانع که دست و چشم و عقل هر است
و حال انکه یکی آهنگر است و یکی درودگر و یکی عطار و امثال این پس
معلوم شد که طبایع مختلفست و طبایع تعلق بعناصر اربعه دارد
و هر یکی را ازین چهار طبیعتی است که در دیگری نیست چنانکه آتش گرم

و خشک و باد گرم و تر است و آب سرد و تر است و خاک سرد و خشک است
پس آتش ضد آبست و باد ضد خاکست و ادمی ازین بیرون نیست و
پیشتر ازین گفتیم که هر چه در ترکیب انسان نهانست اسم او بران
دلالت میکند یعنی حروف نام او و نام مادر او که ممتزج بوده اند بر
افعال او دلالت میکنند یعنی که هر که را طبیعت گرم است بغایت گرم
و سبک باشد و کار خود را خود خراب کند و هر که را طبیعت بادیست
هم سبک بود و گردنده و بی قدر باشد و اگر آبی بود سرد و تر بود
و با مقدار و رونده و نفع رساننده و اگر خاکی بود گران و
کاهل و لیکن با سکون و متحمل باشد و این هر چهار ضد اند و
الفت این چهار محکم راست نیاید و قاعده حکما انست که هر کدام از
این طبایع که قوت گیرد و افزون گردد بضد خود او را تسکین دهند
باعتدال آید و ان کار را صلاح آید پس همچنین هر گاه که در حروف نام
حروف آتشی غلبه کند او را تسکین دهند بابی که ضد اوست و اگر آتشی
بی قوت بود او را تقویت دهند بباد که مقوی اوست و اگر باد غلبه کند
او را تسکین دهند بخاک پس گفتیم که حروف بیست و هشت گانه بعضی
آتشی اند و بعضی بادی و بعضی آبی و بعضی خاکی پس هر گاه که خواهیم
که بجهت طالب علم بحث کنیم بر مطلوب طالب گردانیم و نظر در حروف
نام طالب و حروف برج طالع طالب و حروف صاحب طالع وی یعنی کوکبی که
صاحب خانه که طالع اوست و حروف نام مطلوب و حروف برج طالع وی
و حروف کوکب صاحب طالع وی و در یک زمام کشید و حروف مکرر بیرون
کرد و باز مخلص آن حروف را باید تمام کرد تا نبیند اگر عدد مجتمع بود
یک حرف از اول و یکی از آخر حروف زمام می باید گرفت و در پهلو
هم می نویس تا در میان زمام بهم رسد و اگر طاق آید همچنان می باید
نوشت و چون زمامی شود او را بطنی گویند و از ان بطن بطنی
دیگر آن زمان که تمام حروفات اول حاصل شود و ان زمام مجدد را

مرکب کرده‌اند بر قانونی که ترکیب می‌نویسید و هرجا که بحرف مقطوع
می‌رسند قطع کنند کلمه را و قاعده یک کلمه موضعی دارند بلکه هر کلمه
بهر حرف قطع باشد کنند و چون زمام بطون منتهی شود و از ان
اعوان بیرون آمده باشد از و اسما استخراج کنند و عدد خواهد
اسما الله از حروف مستخلص بیرون آرند و اسم برج که دران باید خوانده
و اسم منزل قمر از حروف بیرون آرند و بخوری نیز استخراج کنند
و چون مجموع اسامی و حوایج استخراج شود ان حروف مرکب
که از زمام آخر حاصل شده باشد حروف آتشی و بادی را
تقویت دهند یعنی بر خاکی و بادی مقدم دارند و در یک زمام
مرکب بیارد و تمسک و ضعف لبه کلات خالص بنویسید که اگر
این اجزا معیش باشد تا بنویسد نکند و احتیاط ذکر کنند در حروف
و بروج و طالع وقت و صلاح قمر و وقت صاحب طالع و دور
بودن از هبوط و از حضیض و تربیع و مقابله و مقارنه
بکوکب نحس البته باید که کوکب طالع طالب قوی حال بود یا در
شرف یا در اوج یا در تسدیس یا تثلیث زهره و مشتری و قمر
از خانهای زحل باید که دور بود و از طریقه محترقه و مجاسد (?) ذنب
و قمر زاید النور بود و بخور بسوزد و آن نوشته را در شیشه
کنند و یا در کوزه آب نارسیده و سر بسته کوزه گل تا تالع دهد تا
در زیر آتش دفن کنند و بخوری از حروف مستخرج شده است
بر بالای دود کنند و دو صورت بسازد و بر هر یکی نام بنویسد از ان طالب
و مطلوب هر حرف کوکب طالع او بر ان نقش کنند و سر انرا بقید مهر
کنند و اسما الله که بیرون آمده باشد بدان عدد معین بخوانند و منتظر
باشد قضای حوایج را و اگر عمل دشمنی کنند بر عکس این باید کرد
در مجموع آنچه یاد کردیم و حروف آتشی را و بادی را مغلوب باید

کرد

کرد یعنی باخر باید کرد یعنی حروف آبی و خاکی را برو مقدم
دارند در وقت منحوس در خانهای زحل و قمر باید که ناظر باشد
بزحل یا مریخ بنظر تربیع و مقابله و اگر طریقه محترقه یا مجاسد
ذنب بود بغایت پسندیده باشد و شرط که حاصل شده باشد
به نیل و قطران و آب پیاز یا سفیده بنویسید و در جنبش دود خورده
روزنکار (?) فرسوده نهد و سر انرا بکند رسیاه محکم بکشد و اسما
بخوانند و بدستور عورت حایض یا جنب دهند تا در گورستان در گور
کهنه فراخ دفن کنند و راه که روند دوده یا زاید و بهر کس که رسند بگویند
چو لنگ در چاه افتاد و بمرد و میراث خوران بالان و افسار
بردند و کاه و جو سوداند با خانه بیاید با کسی حرف سخن نگوید
دشمن مقهور شود و بر دشمنان ظفر یابد و اگر غیر این کند باطل
باشد و اگر طالع طالب بادی بود و بجهه محبت خواهد بنویسید
بطالع نام طالب یعنی وقتی که برج طالع برون آید و باید که قمر نیک
باشد و زهره باید ناظر بود بعد پس باید که بطالع طالب ان حروف
مرکبه را که در آخر حاصل شده باشد بنویسند بر پاچور دیار مسکن (?)
و صعوران و بربال جانوری ببندد و وحشی برابر تنسیم سرخ و بگذارد
تا برود و بگوید فلانی را یعنی مطلوب را در عقب فلان دوان و پران
کردانیدم بقوت اسمای عظام که موکلان او بند و وی بگردد در عقب
آن جانور و چشم از و بر نگیرد تا ان زمان که از نظر او نهان شود
که اگر سخن گوید با کسی یا چشم از و بردارد عمل باطل شود و امید از
ان عمل منقطع باید کرد و اگر عمل دشمنی کنند در طالع بادی حروف خاکی
و آبی را بر بادی مقدم دارد بر طریقه که ذکر رفت در وقت طالع
منحوس و باید که صاحب طالع مطلوب منحوس شده در حضیض یا
هبوط تحت الشعاع قمر ناقص النور باشد محاق یا طریقه محترقه
و مجاسد این حروف که از آخر زمام مستعمله بیرون آمده باشد

با آب زاغ سیاه و مغز کلاغ سیاه و اگر کلاغ نیابد کله مرغ سیاه
عمل کنند بر بان گربا بس که از کفن مرده مانده باشد یا بر پاره
جامه کشته و انرا بر درختی گورستان بندد و اسما را بعدد حروف
زمام بر حاجت خواند مقدار یک کف دست و بر رکوی کهنه بندد و
آن رکو را بسر چوب گز یا بسر ناخن گربه سیاه سوراخ کند و بر
قبّه گربه سیاه بندد و دو سر چوب محکم بر گربه زنند و در گورستان
بدواند و آن تخمها را در گورستان ریزد و قدری نقطه سیاه جود
کند و خود جای بایستد که دود بدو نرسد که اگر دود بدو رسد
او تاثیر کند آن عمل و بگوید دشمن فلان بود چون بسته شد و باد
او را تاثیر بود و بزود ذلیل برود و بخانه باز آید و پس نگاه نکند
و آن آب روانی بگذرد و اگر عملی شود ان شاء الله باید که در آب
ننگرد و آب نخورد و سخن نگوید تا بخانه باز آید و باید که سه
روز پیش از عمل شیرینی نخورده باشد و بیشتر طعامی
که خورده باشد سبزی و سرکه و قروت و سپند برابر و باشد تا عمل تاثیر
کند و اگر چنین نکند عمل ناقص و بی خاصیت بود و اگر طالع
آبی بود و محبت خواهد که کند بنویسد حروف آخر زمام را بر چیزی
خوردنی انواع فواکه و غیر آن و حروف آبی را بر خاکی مقدم دارد
بوقت نیک و طالع و قمر از نحوست دور شود و اعمال نجوم
اختیار کند و همه کوکب سعد ناظر بود بطالع مطلوب معشوق
دهد تا بخورد یا بوی کند و آهسته زیر لب بگوید صبر و قرار
از دلت بردم و بی صبری و ناشکیبایی بر تو افکندم و دلت
چو بند لرزان و تنت چون موم بر آتش گدازان بحق جمله
آیات قرآن و دیگر هیچ نگوید و چشم از او و از موضع او بر نگیرد

و باید که چون صال او و چیزی در خاطر نیارد و بغیر از وصلت
نشود که عمل باطل باشد و اگر عمل دشمنی کند باید که حروف زمام
طالب و مطلوب را که طالعشان بر ضد آن مقدم دارد مثلا
حروف آبی بر آتشی و خاکی بر بادی مقدم دارد و اسما را بعدد
حروف بر سفال آب نارسیده خواند و حروفات مرکبه را بر آن
سفال بنویسد بوقت و ساعت نحس باید که بد حال بود و محبت
الشعاع و از خانه طالع دور و آن سفال در آب ایستاده اندازد
که از قامت آدمی بلندتر بود و باید که تراک و سرکه و نوشادر بنویسد
و فلفل و باید که نویسنده در وقت نوشتن گرسنه و در غضب
باشد و در خاطر خود صورت آنکه که تاثیر کرده خواهد باشد نقش
کند و در دست گیرد بهتر بود و زودتر تاثیر کند و از چیزهای
خوب تصورات نیکو احتراز کند و نظر در مکروهات طبعی کند تا
مؤثر بود و اگر خلاف این کند باطل بود و ثمره ندهد و فایده نیابد
و باید که در همه اعمال نیک احتیاط کند و امتزاجات و طبایع نیکو تغییر
کند و اگر بر استخوان باطوی مرده نویسد و در آب دریا یا حوض
اندازد و بگوید فلان دشمن را در دریا افکندم چنانکه در دریا غرق
شد یا قوم حوت فلان دشمن نیست در دریای غم و قهر و غصه غرقه
باد و بعد از آن قدری شیرینی خود بخورد و سگ چهار چشم از آن بدهد
تا بخورد که اگر سگ بخورد عمل درست باشد و اگر سگ نخورد عمل باطل با
و باید که عمل بر ضد بگذار باشد و قوی بر ضعیف مقدم دارد و
مغلوب بر غالب تا نافع آید و عمل مراد باشد و جای عمل کند که در آن
نزدیکی مردم نباشند و آواز مردم بدو نرسد ان شاء الله باید که سگ سفید
یا سیاه همراه باشد تا موثر باشد اما
و بدین صورت نباشد و اگر طالع خاکی خاک در غایت ضعف است باید که حروف

[illegible]

خاکی را در حروف آتشی باشد یا در حروف آبی و حروف خاکی بران سه نوع
حروف دیگر مقدم دارد یعنی ترابی و آتشی و بادی و در حروف نام طالب
که طالع خاکی دارد پیشتر ازین سه حروف یکی بیفزاید ف ق ث و
در نام مطلوب ازین سه حروف ض ع ف تا عمل تمام شود واین
حروف را بر سنگ سیاه نقش کند یا بر لوحی از روی و در خانه آتش
دفن کند و بگوید صبر و قرار از تو مرا و بی صبری و بی قراری و بیخوابی
من ترا خواب تو بسته و آرام تو رفته و اسما را که از حروف استخراج
کرده باشد بعدد معین که از ترکیب حروف بیرون آورده باشد
بر بخور مستخرج خواند و بر بلندی دفن کند و باید که در آن موضع
ازان بلندی بلندتر بنا نشد بوقت نیکو و طالع سعد و در جمله
محبتها باید که قمر نیکو حال بود و بسوی طالع طالب بنظر سعد ناظر
و از مناحس و زهره را با قمر بتثلیث یا بتسدیس ناظر باشد
و اگر چنانکه طالع طالب و مطلوب متقدم باشند و خواهی که
میانشان الفت افتد حروف نام طالب و مطلوب را در یک زمام
کشند چنانچه تقریر کرده شد و حروف آتشی و بادی و آبی و
خاکی از یکدیگر جدا کند و نظر کند که کدام زیاده تر است و حروف
زیاده از نام طالب است یا مطلوب و از حرف آنکه طالب است یا مطلوب
بجای حرف آتشی مطلوب حرف آبی طالب نویسد و بجای حرف آبی مطلوب
حرف خاکی طالب نویسد و در یک زمام تکسیر کنند تا چند بطن که بقرار
اول باز آید و ازان اسما و اعوان و بخور و بروج و منزل قمر بیرون
آرند و بر ورق آهو نقش کند بزعفران و مشک و گلاب و از باد
بیاویزد و جایی که زهره برو تابد تا مراد حاصل شود و اگر مرد
طالع آتشی بود و در بسط حروف آتشش زیاده بود عمل آتشی باید کرد
و اگر آبی زیاده بود عمل آبی بود و اگر بادی زیاده بود عمل بادی
و اگر خاکی زیاده عمل خاکی کنند و اگر بجهت دشمنی کنند برعکس باید کرد

یعنی

یعنی حروف آتشی را عمل آبی باید کرد و خاکی را بادی هم برین ترتیب و
قاعده می باید و در عنقای مغرب شیخ محیی الدین اعرابی آورده که در طنجه
مغرب جمعی کثیر را در یافتم از بزرگان این علم که کامل بودند و قضایا
و حوایج عالمیان و محتاجان از ایشان روا می شد و درین فن نادر
هر روزگار خود بودند بعد از صحبت و اعتقاد برین از ایشان سوال
کردم از قضایا و حوایج عوام الناس کنند بهترین در انیع اعمال
و اقوال آنست که نام طالب و مطلوب و حروفات صاحب نشان بر
قاعده در زمام کشند و اول و آخر بگیرند یک کرت و کرت ثانی آخر
را اول گیرند تا بر نهج اول قرار گیرد و اعوان بیرون آرد اگر بجهت
عجم کنند حرف فا اضافت کنند و اگر بجهت عرب کنند ع زیاده کنند
اگر بجهت هندو کنند ه زیاده کنند اگر بجهت ترکان کنند کاف
زیادت کنند و هم ازان اعمال بدان زبان حل بگوید یعنی ترکیب
ازان حروف بیرون آرد که آن قضیه و حاجت را چه باید کرد والعهده
آن حویض قاطعست و شیخ عبدالمجید می گوید در کتاب مرآة الحکما
که در وقت هارون الرشید امام جعفر صادق نام خود را با نام هارون
الرشید بسط کرده در زمام یازدهم تمام شد نظر کرد صورت فرار
پیدا شد امام چهارده سال در کوههای شام متواری بود و خود را
با دشمنان پیدا نکرد و در زمام هارون الرشید نظر کرد صورت شهید
پیدا شده بود در شب آن نظر کرد صورت هلاهل پیدا بود دانست
که او را زهر خواهند داد و تاریخ ازان زمام بیرون آورد و بر
کنار جفر نوشت همان تاریخ و همان روز او را زهر داد و شهید
کرد و بعد ازان امام جعفر بیرون آمد و خود را بر مردم آشکار کرد
و در قضایا و حوایج ازین نوع بهتر و نیکوتر نیست اما خاطر صافی

جدول صور درجات الفلک و اسماؤها
و ذکر تاثیراتها و افعالها

می باید تا مطلوب و مقصود بر تواند آرد و محبوب روی نماید و اگر صاحب
نظر دولتی بنظر تیز و فطانت و خاطر صافی از کدورت در عمل جفری و
قانونی که حکما گفته اند در علم طبایع تامل کند بسیار حالات غریب
عجیب او را مشاهده افتد و بیشتر مشایخ کبار مثال ذالنون مصری و
بایزید بسطامی اعمال جفری می دانسته اند و دران عملها کرده اند و
کرامات ایشان ازان بوده است مثال خارق عادت دیگر در وقت
چنگیزخان و سلطان محمود خوارزمشاه که شیخ نجم الدین کبری این حروفات
ترکیب این حروف بیرون امدح ر ا ب ج ہ ا ن ا م د و ش ر د و ر ان
و بجهت خود نام خود بان مرد و نام تکثیر کرد این حروف بیرون امد
د حرف تا میم بجهت ترکان زیادت کرده بود ش ہ ا د ت ش ی خ
بیرون آمد سر بخرقه فرو برد بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت
انا لله انا الیه راجعون مریدان سوال کردند که یا شیخ چه
حالست گفت شما ای فرزندان در اعمال جفر نظر کرده خرابی جهان امد و
شهادت من بعد ازان بهفت سال چنگیزخان پیدا شد و جهان
خراب کرد و شیخ شهید شد و خون ریزش که همه ازان ترکیب
بیرون می امد در پیدا شد و این یک نموداریست که شیخ بزرگوار نام دار
نمودار همه عالم را بست و ازین نوع علم بسیار است خاطر صافی
می باید و آئینه دل از کدورت نفسانی و هوای شیطانی پاک کرد و لیکن
در باب خواص که در مراة الحکما و شفای مغرب اورده بودند بقدر فهم
خود نقل کرده شد و انچه در باب طبایع و خاصیتان تشکلو شاه
شرح کرده بود در شامل اکبر نوشته و پرده نقاب از روی عروسان
بکر حکمت از کتاب فصل الخطاب شیخ بدیع همدانی برداشته شد
تا مبتدیان و منتهیان بهره ور گردند و اگر سهوی و آفتی شده باشد
که از ان خود نباشد بقلم کرم اصلاح فرمایند و مداخل و مخارج
که در حروف گفته اند مراد از مداخل حرفیست که در تکثیر می اید و
مخارج که در حروف گفته اند حرفیست که بسبب تکرار خارج می شود و در
تکثیر و شمار در می اید زیرا که اگر انرا تکثیر کنند حروف مکرر شود و معلوم
نگردد که از نام طالبست یا مطلوب و الله اعلم بالصواب

درجات	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
ا	مردی با خنجری	رهما	مرو اصطرک	دشمنان را بخنجر خرد بکشد
ب	مردی چنگی بر دوش	شمنا کس	برگ بنفشه خشک و برگ کدو خشک	شراب فنار که سراب سبوی پاک کار [illegible]
ج	مردی روی او چون روی سگ	هوریالوطمتا	موی سگ سرخ	دشمنان تو بگریزند از وحوش
د	مردی [illegible] از آهن خلقان	طوطیع الـ	مسک	مرگ از تو دور کند
ه	مردی [illegible] برهنه اخته	عدریا	خار در خرشیط	سلاح از تو دفع کند
و	مردی مرده و کفنه ایشان	مطمعون سحسوبلا	تخم مرزنگوش	دشمنان ترا بکشد
ز	مردی مشکی برداشته	ده دره	موی بادبان	صیاد جاد باد سلیمان سلاح
ح	ثعبانی آتش می افروزد	سهودما	گوگرد سفید	صاعقه ابر ارد بر دشمنان
ط	جوی گردن [illegible]	درسوطیا [illegible] والماصوروق	برگ اذا درخت	[illegible] دو دوست بسلاح ارد
ی	جوی اسپی بار بر دسته او	طنورما	عود خام و زعفران شاخ	بادشاه را سپهرمان کند
یا	دف در دست او قضیبی [illegible]	مادروس	دانه عروس [illegible]	صورت خوب زنان باشد
یب	عقابی بر درخت خرما	نطوما سلا	کافور و برعقاب	دزد را از تو [illegible] دفع کند
یج	صورتی که نتوان دانست که چیست	مندروه	دانه بید و موی [illegible] استخوان آدمی	از [illegible] عیبها خبر کند
ید	مردی که با دو شاخ در دست او [illegible]	سهبسور	تخم بادرو	بر هرکی خواهی ترا [illegible] گردانند
یه	زرهی از آهن پوشیده	کوه هده	مصطکی و [illegible] طاف	نصرت [illegible] بر هر چه خواهی و هرکه خواهی

درجات	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
یو	مردی [illegible] ایستاده بر جایگاه	هفطا	قفقها و کل و قسط	ترا مالک گرداند بر هر که خواهی
یز	مردی جامه دیبا پوشیده	سوطا	موی [illegible] و افیون [illegible] خسته شفتالو [illegible]	[illegible] کند هر که را که تو خواهی
یح	مردی بر [illegible] دو روی [illegible]	طرطوس	مقدو خسته شفتالو	[illegible] هر که را خواهی
یط	مردی بر سر او تاجی	کسعصرالد	پوست [illegible] برگ [illegible]	[illegible] آب [illegible] روان [illegible] کشتی
ک	[illegible] سر سخن می گوید	حسار [illegible] شور [illegible]	موی آدمی استخوان	[illegible] کند ترا از اسرار بادشاهان [illegible] بر حال
کا	کرکی باز [illegible]	[illegible]	پوست سیر [illegible]	اشتغال [illegible] از دشمن
کب	بازی با دو سر	طلالوریا	استخوان [illegible]	ماران مسلط کنی بر هر که خواهی
کج	زنی برهنه	حسابل	شمع و بلبل سفید	بکشی هر که را خواهی دو دوستی
کد	صورت [illegible] آدمی را [illegible]	خسلفوف	پر کبوتر	بگرداند [illegible] طلسمات [illegible]
که	سبوی از [illegible]	کلسطح	[illegible]	دلالت کند ترا بر گنجها
کو	شتری [illegible]	مرد مصال	خرقه کفن کهنه	دفع کند هر که خواهی از مردمان [illegible]
کز	مردی خشم آلود	کوصوکمرال	موی شیر و [illegible]	[illegible] کند لشکرها که تو خواهی
کح	اسپی که [illegible]	برمون	برگ مورد و خسته شفتالو	زنا کند باد در دریا
کط	سبوی که [illegible] خشم کرده باشد	هوبربور	برطاوس	[illegible] هر شهر که خواهی [illegible]
ل	دریای بزرگ [illegible]	هوبسطا	موی [illegible] آدمی و استخوان او	مسلط کند ترا بر هر شهر که خواهی

بدانکه روایت طمطم روا بود اطلس و زردشت موافق است

کاوی که میان او زرد باشند	لهولول	ذنب موس	ماری [illegible] و بروانی [illegible] اگر خواهی
دو کاو کشت میکنند	سنسابل	سوسن شاخ کاو زرد در سرقین	کاو عمارت را است
مردی بادی روشنائی	سماج	کنارها قضیب بارسی	بعار کند اگر آنکه خواهی
زنی ریسمان	رستیطال	دردی خمر کهن	طرب و شادمانی بسیار کند
سکی با سکی جنک میکند	الداملداسور	ملح مردم	بسیار کند تیغ در جستن چیزی
صورت خرکوشی	هیحلون	استخوان غوک	خوار کند اگر آنکه خواهی
صورت عنقا	هیحیمون	لبان نر	حرب کند روی مردان از زنان و روی زنان از مردان
سری بریان	صنطط	لفنت و بروانی نوشادر	خوار و ناقص کند اگر آنکه خواهی
مردی مرده چشم بر زیر سر او	تحطاکسطلی	مرد لبان نر و بروانی نوشادر	زهد و عبادت را است
مردی موی ریش خود کرفته می کشد	عسطاس	عنبر و مصطکی	تکبر کنی بر هر که خواهی
مردی در مصحف میخواند	طرهسکال	نمک و کندم کهن	خبر کند ترا از اسرار
بناتها یک از یک در زمین کشت	عرنفال	راوند چینی	کشنده نبات را است
مردی بر اسو بر نشسته	کیباح	برک ریبون	دوستی علاقها و برک بار
بوزنکان بسیار	مطوی لسرس	کنیر مرده	آبها و چاهها بسیار کند
زنی در دست دو ابریقی	مهری حرسه	بوست صبر	و با مسلط کند بر هر شهر که خواهی

دو زن بس یکدیگر	وطاربون	خرقه حیض	زنان کند بسیار از حرمت تیغ ترا
مردی بر کرسی	ملسمن	راسن و اظفار الطیب	عدل و طیبات بسیار کند
مردی بر بیلی	بومصطیاک	عود و کافور و قند	جبار ان را تذلل کند
مردی در دست او مصحف	کریامل	سرفرو در روانی جشار لاهذ	کشف بالد و میوه بسیار کند
مردی زمس می سورد	رساصامل	سر کس سکنه کاو	مدد کند برابر حرب
مردی مرده صورتکی و از آهن	فسا	تخم بیاز نرکسی	بکو برد بدخواهی از شهر تو
کودکی بزرک	کوره کدرلدر	قند و قرط	عداوت و جدائی است
کعفاری	له فوسطرس	جکر کفتار و موی او	سفر کند و باز آید
درخت زیتون	مندمال	خسته زیتون و بوست جوز	میوه ها بسیار کند
کرمان بزرک سیاه	بلساتون	شوکران	بغز بسند کرکسان و انواع حیوانات بزرک
مردی مردی را ریح میکنند	رسامالوس	کوکرد و نفط	کشش و فتنه افکند در شهری که تو خواهی
زنی دف می زند	صعط	موی فرح	فرح و شادمانی
مردی باری شلنه ریحانی	صرح	ظلو و بوست کندم	عروه دهد نام و ننک و صیت [illegible] دیکران اکر خواهی
کبوتری می برد	عرنون	برک سوسن	دوستی و مهربانی
مردی بر چیری	حوحا	مخلب بور باز کرده	باند کی هر دوستی کوتاه کند

ا	دو زن یکی مرد دیگر را میکشند	حرانکلسعو	برگ سوسن	عشق زنان بر زنان	١
ب	کودکی در دست او دواتی و کاغذی	علطماکرمسار	عاقرقرحا	نگاه داشت کودکان را	٢
ج	مردی بر سر او کلامی	کرسمسار	سندروس و برفشیشا	شجاعت و دلیری راست آنکه خواهی	٣
د	مردی کتابی میخواند	دهسمار	خستهٔ خرما	بسوزد هر موضعی که خواهی	٥
ه	مردی آتش می اندازد	دلسابل	سعد و قطران	میوه از درخت باز دارد	٦
و	مردی بیخ درختی را می برد	بسسا	درخت ابرهیم	فرو دارد قوت آنرا که خواهی	٧
ز	مردی تیری بر داشته	حطسالام	انگرد کنده	هزیمت کند آنرا که خواهی	٨
ح	مردی در دست او کمانی و تیری انداخته	حساربس مار	موی اسب ابلق کهود حسنم سر	فرو فرستد سیر از بستان	٩
ط	بادی سخت و باران	کرمحل	عاربقون و نرونو	احوال را منغیر کند چنانکه خواهی	١٠
ی	ابر قلون	نو هاک	بربو قلیون	مرد را بر چشم زن دشمن روی گرداند	١١
یا	زنی بوزینه با وی کرد امان	رهطسال	موی مرد کبود چشم و برگ سداب	در درود برکت بر برارد	١٢
یب	صورت مرغی	سحصکقی	برگ آبی محل	عورت زنان پاک دامنی ایشان برابر کند	١٣
یج	بوستانی کرد اکرد او کوسفندان	هنداسل	برگ کنار	عورت زنان پاک دامنی ایشان برابر کند	
ید	اژدهای هفت سر	دهمربل	کژدم مرده	بر کارد پادشاهی جبار برابر آنکه خواهی	١۴
یه	جوی آب	رباسصطح	استخوان حری	آب بسیار کند	١٥

دفع کنند

یو	مردی بستان بر بن	عسلطکال	خروس سفید	شهوت زنان افزون کنند
یز	صورت روباهی که می گریزد	دهاارس	افکنده ماکیان	براند دشمنان برادر هر شهری که خواهد
یح	دو مار را رئیس می نگرند	درهما بطعار	موی کو کر و سنگ	دشمنی بجدائی راست
یط	صورت کژدمها	حسمو برما	افیون و موی مرده	فرو فرستد وبا
ک	مردی بر اسپی نیزه در دست	هاللو لمان	کافور و موی مرده و حسدها و حسه	دفع کند وبا را
کا	قراعی می برد	طربعلسعرار	قصب الذریره و روانه برگ	اخبار نگاه دارد
کب	مردی کشته	عیقسعال	تنیده عنکبوت	دعا فرو دارد بر آنکه خواهی
کج	مردی خاک بر سر میکند	متصطلح	سپندان و سوسنبر و درواسنی مصطکی	دوستی دارد جاه
کد	زنی میگرید	تجحصاح بما صوص	موی راسو	قابله دیدار مردان و عمر دیدار ها را
که	مردی بر دست سروی	حلاکبس	روث السمس	مرد آنرا با مردان دوست کنند
کو	کلامی افتاده	لسهرمار	قصب الذریره	مانع اندازد سفرها
کز	خانه بزرگ	بلسعرربا	برگ سداب و گندنا	شرم فرود آرد بر آنکه خواهی
کح	مردی کرپر بل می خورد و می خندد	عما بوا	موی کربه و موی موش مرده	از اخلاق و کرچین صلاحیت که خواهی
کط	مردی درختی می کند	حلبا بسطا	صندل و موم سفید	برگ بر آرد در سفرها
ل	سیری خفته	رسلصعا	موی اسب بالانی و دندان پیل	باز دارد دشمنان را بدراه ها

دعا مستجاب

سرطان				
	مردی مشعلی کشان برگرفته	رصباطیس ناج	سعتر هندی	دروغ غالب کند انرا که خواهی
	مردی از پس می نگرد	عجلهدا	عود هندی و مشک	دعا مستجاب را
	رجل من نور لشته	عجلسکطا	بنبه دانه	حفظ و حکمت را بیست
	نهنگ و ملالی و سرطان	نعماس	موی ماکیان مرده	بیمار کند انرا که خواهی
	مرغی مانند مرغابی	حسلسلع	پر مرغابی	مرغان را بسیار کند
	اب اندک	نعدمس یان	که خشک و نو کرد	اندک کند عمر انرا خواهی
	حزی بر مردی	طحسلعط	جیری از جامه او و خال های او	بخت دهد انرا که خواهد
	کاری زری را اب میدهد	مطیس	بیخ نوسیب	در ویران بسیار کند
	مردی بیمار	هرماس	جامه حیض و نمک ماهی و موی بوزینه	بیمار کند انرا که خواهی
	کاوان سرای حرات	لحطن	خرقه گورستان [illegible] و استخوان مرده	زایل کند [illegible] از آنکه خواهی
	کشتی	درهیسط	درخت مریم و کل باقلی	بهار را زروها
	مردی در دست او تازیانه	دطلاص	حب البان	بزرگ کند برابر دیگر ریسمان
	مردی بسر شیر اشارت میکند	طحلسط	که عقاب [illegible] حکاوزل	طاعت پادشاهان و فرمان برداری کردن
	مردی بر ماهی بزرگ نشسته	علسعلهون	مخلب کرکس و پر او	براید در شهرها
	ماه با ماهی سخن میگوید	هلسلعلج	پوست اسناه	صید ماهیان بسیار کند

سرطان				
	صورت زاغی	سطح	برگ درخت سیب	هلاک کند دشمنانرا و برساند ناطراوزن
	زنی بربط می زند	رساسل	ملسبه سرح	شادی و مزاح راست
	کنیزکان بازی می کنند در ایشان	ملسعط لحجالسع	اقاقیا	بوی را باقی دارد
	صورت ماهی بزرگ	هلبع	پوست الجوز و زعفران	ضعف دل و ترس بار آرد انرا که خواهی
	مردی بر گردونی	حلهوراس برسمی	[illegible] سوسمار	روان شدن طلعت راست
	گندم ریخته و برکله	حللهوسا	حراطون	خراب کند خانهاء بد شهر که خواهی
	اب دندان	اوساسل	بیخ اسپناخ	زرد آب [illegible] کند انرا که خواهی
	مردی بر اژدها	لسطح سههم صعفد [illegible]	سرکین موش برگ درخت علیق	بو دارد [illegible] حیوا
	مردی میکرید برقیه	مسکلی سل	استخوان طاوس و موی او	دفع کند از زن مکر همه مردان
	زنی بر تختی از زر	برادف	استخوان کاو و دنبال او و [illegible]	در و [illegible] شهوت زیادت کند
	اسپ بالانی	حسساصل	درخت سرو لبان	زایل کند حسد انرا که خواهی
	درختی بر وی مرغی	رساطسل	سوس عاج	شجاعت و سخاوت دهد انرا که خواهی
	سر ذبح کرده	حلسعط الیسم	حب اللبان	[illegible] مبتلا کند انرا که خواهی
	صورت شتری	ارمدا	عسر و سنبل و مصطکی	عمارت دهد و [illegible] بزرگ
	و علمها زیادت	و دوستی بود در دلها	مردمان که بهند	زد استخلاص سماوی و ارضی ترا

دفع کند از زن مکر همه مردان

اسم				
	مردی بشیری	رهانل	جکر شیر و موی او	هیبت و عزت تولد کند
	ماکیانی و بردم اوازهای	سعسکم	قسط و کاسم	نگاه دارد از افتها
	کشتی او یخته	ولیادیدیاها	سرگین قطو لط	بردن را مدن بعکو را نشکست
	تانوری آتش اندرو ریخته	محکطکی	جکر کنجشک و بلبل	زهره و سر جادو کند از شهری که خواهی
	مردی بردو نگاه معوا کرد	لالالوباس	مومیای سنگ	هیبت و حرمت راست
	ماری بزرگ	ملهلسطاریام	پیراهن مار سیاه و شته دانه	ماران بر کمارد برانکه خواهی
	مردی بر شیری نشسته	عطسکع	دانه ابل و سماک	از جذام شفا دهد
	اسبی افروخته که روی نظاری کرد	روریس ها خنفص	فلک هندوی و نفط	قحط سخت تولد کند
	مردی کلاهی بر سر نهاده	محطلیمولیب	پوست سلحفه کودک	حجاب کند دیدارا از مطر
	مردی که او را ابر بسته باشند	هلطالمسا	پوست گربه	از نب حمایت کند
	مردکان افکنده	مهلال العله	لسان دست کرکم	نگاه دارد نراز عطه رجها
	مردی کفن پوسیده	مهسانل	ریم گوش و موی مصلوب	بکشید انرا که خواهی
	زنی می خندد	صحطسونا	گل بادام	بهوا مرمتری که خواهی خوش کند ... الاران
	فرح و شادمانی	ازمحامض	تخم شالهسبرم	ریح و اندوه ببرد

نگاه دارد از افتها

ریح و اندوه ببرد

اسم				
یو	کف و سر بریده	محکعل	موی و استخوان عنقار	هر جای ماند که راست
یز	حیوانی دو شاخ بزرگ	کرسا موسار	تخم کتان و سرند و اسپیدان	درشتی و جنگ
یح	مردی هوا را بعصا می زند	سابل کوبل	پر و موی طاوس	طاعون و قحط باز آرد
یط	مردی بحریب اشارت میکند	سمطی کسیع	استخوان سر ترسا	دبیک و سنگ بارارد هر شهری که خواهی
ک	سنگ در دیگ سیاه	هاه ماه	موی بره و جیری از جگر او	سختی و معیشت تولد کند
کا	سری بزرگ معالجت میکند اورا	حاحا نوراد	موی سر و جگر او از جگر او	سر غ نقش ارد یا در بر یا در بحر
کب	صحرای فراخ که دید اطراف انرا نتوان	سسلوک	موی خر و موی دیوانه	تغیر کند احوال هر موضع که خواهی
کج	خانه از زر	عبردارد	نادم و سام حنک	نسل و انامی دارد
کد	مردی عصا خود دفن میکند در زمین	سطلسطسل	که سگ حسک و عاد بلون	کارهای دشوار اسان کند
که	مردی باری کلیدی و ارابد	سلسا سل	سفال تخم حمد	بیماری و عذاب سخت راند
کو	مردی دیگر انرا بتازیانه می زند	سلطو بالسان	ناخرادی و موی خر	غم و شقاوت را دفع کند
کز	مردی او را دو سر و دو پای از آهن	هودبارس	کنها مکان	و ام بهار را بدو رزد
کح	زنی بکرها بر می آورد	طاهیل	برگ سداب و مصنب الدرین	کشت و منفعت آرد
کط	مردی خاک بر سر خود میکند	کلکو بطط	برگ ترنج	از هیبت اهل و مال راست
ل	مردی کشتی در دره می کارد و قال بر ان می اندازد	هر طو	کلکو نط	کسب و معیشت راست

طاعون و قحط باز آرد

کارهای دشوار آسان کند

غم و شقاوت را دفع کند

کسب و معیشت راست

سنبله			
زنی خوب و سبزی	حقسمکست	لاذن و مسک	محبت و کسب و سعی بازار دخاصه بر ناز
کنیزکی خوب بچه را بر گرفته	حنوسا نرطل	عنبر و قرنفل	از جهت عشق کودکان را
مردی با کاو کشاورزی	طمعطسه ربل	لبان ترو زعفران	دوستی دین و ملت
مردی با وی کاو و والای کشت	سربسا سط	عنبر و قسط و لبان مرو عبیر و کل زرد	دوست که دارند عمارت را
زاغی بانگ می کند	قطا طا	افکند زاغ سیاه	خبر دهد ترا از غایب
چیزی نمی بینم	هر بسصد	صندل خرد و بلبل	دوست گیرد ترا هر زنی خواهی
زنی با او خوشه گندم	درهسل	قرفه و مصطکی	برکت آرد در کشتها
زنی که او را فرج است	میسارذن	سذاب	عقیم کند زنان را
مردی و زنی کاری می کنند	دماد مهه	سلیخه و پوست بیذ بیخ	دوست کرداند زنان را بر مردان
مردی دست و پای بر بسته	طحلحلع بو	کوه موش و سبندان	بازدارد آنرا که خواهی ترا یا خواهی
صورتی نیم خلق که جیست	مرد المسدید حط بسل	استخوان ماکیان	خوف غالب کند بر خصم
گوسفند بسیار	ها برنا طلس	برگ ساز و انگرد	باد و باران آرد
مرغ سیاه	کلسعق	برو طواط	بگرداند دلهای اهل شهر ترا
کودکی می خندد و در دستش سیبی	صعا مل بر ولی	برل درخت جوز	کودکان را مهربان کند بر مردان
درخت یاسمین	وستاسست کل	اکلیل الملک	افکند عشق در دل مردمان

خوف غالب کند بر خصم

میزان			
حوضی پر آب بطی در و بسته	حبسی لسعطط	تخم شاه سپرغم	زن خواستن از توانگران راست
دو جسد مختلف رنگ	لحیهله نقسیحکو	زعفران شاخ	رنگ خوب کند
مردی در دست او تاجی کوی که بر سر می نهد	طلسما هارس	مسک و عنبر	دعا را اندر آنکس افکند که تو خواهی
مردی در دست او بوق	لحطلس	تخم سبندان	نگاه دارد از عیبها
مردی مرهارا چیزی می آموزد	کسی صطبال	سبندان دشتی	نیکوی تعلیم باز دارد
مردی آهن را نفس می کند	مراس لو طاسیح	کافور و زعفران	برسی بر آنکس که تو او را دوست میداری
بوزنه بر سر درختی	والسط حیح بطی هسعل	موی بوزنه	مالها بسیار کند در دست فرزندان
مردی با قوتی بر داشته	هاطعععلس	معاصر لادحر و مه شراب معجون کند	فراخی معیشت را است
دو ماهی رو باه بازی میکنند	کله ساره	خروسی و قسط	افکندن دزدان در بدن جاها
کشتی گذاشته	حسفساس	رفت و کوکرد	نگاه دارد کشتی را که خواهد در دریا
درختی او را دوازده شاخ	رحاسطحس	برگ طرخون و برگ بلوط	از جهت دشمن راست
مردی سپرغم می چید	کاهد نا	تخم راسن	ربا تولد کند و طاعت دهن
مردی بر کرکسی نشسته	سحا و بلطها طلس	بر کوکس	یاری دهد ترا بر سفر
جغدی و بومی	جهلی الحعطعطط	یک جغد و بر او	دیوانه کند آنرا که خواهی
البیاض	صح		

شمار	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
ا	مردی در دست او حرم سیاه	هطالوساط	دو اربح	باخر فرستند برانکه خواهی
ب	مردی در دست او ثعبان	بردها بیح	برک هرزنکوس	بزرک کند قدر انرا که خواهی
ج	مردی او را دو روی	طططصصعکل	پیراهن مار	دشمن ترا اسیر تولد کند
د	صورت کرکس	لحطیحلالکفر	کوه بط و موی او	واقف کند ترا بر کنجها
ه	مردی در دست او مرغی	تسقسطرهکو	زیره سیاه	مرغان را با تو هوا انس کیرند
و	مردی انکشترین او از اهن	لحلسطیح	چوب نار و تخم سرو و علك بطرکه	نکاه دارد مال برتو و بر پسر تو
ز	مردی در اندام خودمی نکرد و میکوید	هلسه	موی خوک	پوشیدن داشتن کارها بر راست
ح	زنی بر شوی خود میکرید و موی کابرشش افکند	مصابل	برک خار و مغله نمک سیاه	دو ستی زنانست مر مرد انرا
ط	نیمه زآدمی	سمابل	اصطرک و قنز	اندک کند مال انکه خواهی
ی	مردی در دست او ترازویی	طلعتانفس	برک درخت انار و لبان و موم	از جهت دشمن عدل راست
یا	مردی معروف بنیکویی	لحرسطلوس	حب المحلب	از جهت سعادت کفرت را
یب	مردی سخن نا مفهوم میکوید	محاسطلسلطهرد	بر طوطی و صمغ	دروغ کوی کند انرا که خواهی
یج	زنی دعا میکند مر خود را	سرها سل	بر بنجشکل	زنا ترا از زنا کار کند
ید	زنی لطیف	حوبهل بل	عود خام و قرنفل	از جهت خوب کردن صورت زنست
یه	زنی میکرید و در دست او شمشیر برهنه	کطعسفط	موی شتر	زنا ترا جوانمرد و سوبان میکند

شمار	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
یو	شیر مرغ سیاه	درلهه	پر سر مرغ	صورتها زشت را خوب کرداند
یز	اوازی سخت می سرود	اهاه	موی سر و نمک	هیبت و ترس فزو فرستد برانکه خواهی
یح	مردی بر جنتی و با وی شمشیر برهنه	حمصططال	زیره و کشنیز و افیون	خشم فزو فرستد برانکه خواهی
یط	مردی ایستاده بر سر ادمی	ولسادبارس	موی ادمی	مهابت نوالد کند و خشم پادشاهان فرمان بردار
ک	مردی در دست او خرمی	حطعفعسکر	خسته خرما	نکاه دارد از افتها و سلامت دهد
کا	مردی در جبری سیاه می نکرد نیک اندر صحت	عجنصرید	حاوسار	بکسلد بلا را از انکه خواهی
کب	بادی سخت	مکاروس	مصطکی و اظفار الطیب	باد خوش دهد در تابستان و خریف
کج	مردی کمر بر حلو	نعسکلسارل	تاج هدهد و برلو	صحنی دهد که بماری انرا در عقب سود
کد		عظم السبول	مرید استخوان سر	دلیری دهد دشمنا تمرع دهد
که	مرد سر ستره	حلهعلطا	استخوان نعل و سر	فزو دارد خوف و ترس برانکه خواهی
کو	مردی بر سنکی ایستاده	حلنفاس	تخم سوسن	شکیب و اهستکی تولد کند
کز	مردی مجروح و خون از وی میرود	العسل	خون ادمی حسکی	خون ریزی سود انجا که خواهی
کح	چیزی نمی بینم الا اکثر تخیلست	ساطس	استخوان جهود	بر بنا نیدن انرا تب که تو خواهی
کط	ادمی ازی را که میرود و بر زمین می دهد	کوطاس باریه	در حب حرم و کتان	ابا دان کند انجا که خواهی
ل	[illegible]	[illegible]		

نگاه دارد از افتها و سلامت دهد ک

صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
مردی در دست او ...	ماوسار رماح	سر عقاب	بسیاری دردان و خوف راست
مردی در دست ترس می زند	رحا باطل	استخوان حرج	بوی خرسند بر آنکه خواهی
مردی سر او در دست او	محسالسبط	که خشک او چوب درخت مقل	بکشد آنکه خواهی خود را بردست خود
مردی بر کوهی بزرگ نشسته	اعسطلیع	سنبل و حوش بوی	تعلیم دهد صنعت اکسیر و دوا ...
کژدمی بزرگ ...	ملسهاسلیع	دم کژدم	... بیش پادشاهان
ماری سوخته	طلبهاسامل	کوکرد زرد	بسوزاند دشمنان را
جامی بی آب	ورد سدهد	برگ بطوط	بکشد آن را که خواهی
جشن آب روان و مرده ... مرده را دفن میکند	سرطاریاطس	دردی خمر ورد	...
مردی سخن ...	ماوماسهل	قنها کل خشک	سخن ... و حکمت دهد
مالی ...	ولدطاملاسن	دل ماهی	از اسرار آگاهی دهد
ماهی بر ماهی	محدالطلطفه	استخوان ماهی که اورا ... خوانند	شرف و رفعت دهد و بسیاری حامدان
دو کبوتر با هم ...	حططسلسطو	کد کبوتر	شرف و بزرگواری دهد
قومی ...	وبعسالس	باخر خروس و پر او	بکشد خصم ترا سلطان ...
	ده ماه	خرقه حیض و ...	کند فهمی ارد
جامی که ...	کاسطعطنا	برگ کدو	عشق و محبت دهد

صورتها	نامها	بخورها	فعلها
سگی می گیرد	حطسلصلح	و ندامر	دروغ تولد کند
کنیزکی بر سری نشسته	محکمکح	بر کرکس و میمه	پادشاه مسخر شود از آنکه خواهی
... گوشت او ...	حلععلعسهل	استخوان عوک	جلال و عضوی که خواهی
آدمی در دست ...	مکنسابطل	درمنه	بر ... خواهی ...
زمینی ...	... طلهایح ...	کسه ...	در یک زمان ... ظاهر کند
زنی در دست ... از زر	ولاد ماسس ناموبای	برگ صور و خشک	زن ... کنند
آدمی ...	ولثالا	تخم کندنا	خسیس کند آنکه خواهی
مردی در آتش می رود	دحاسپاس	موی کرگی	فتنه ... آنکه خواهی
آوازی ...	محلسهلی نطلکا	ماسروح	جاه و ... کند از پادشاهان
دو ...	بروبلع	برگ سیب	جدایی و دشمنی راست
مردی ...	محسوماک	عود مطرا	بسیار کند مال و ... نقصان نکند
مرغان بسیار رنگ آواز بر داشته	عنا ساک	سر طاوس و سر ...	بیاموزد ... و اسرار علمها
	بعصان	تخم ربوده	عاقبت ... دهد
مردی ... زمین میکند	کلمودالا	قاقله و طلوق ...	بیرون آوردن گنجها راست

جاه و حرمت تولد کند از پادشاهان

نما	صورتها	رسمها	بخورها	فعلها
	سهام مختلف	ولدها مراده	افکنده ماکیان	جدائی راست میان مردمان
	مردی بر اسبی نشسته تیر می اندازد	مسکفهاکس	موی ماه دیان	کند او با طراف زمین می رسد جدای
	مردی زنجی در دست او دو شمشیر بر کتف مردی	عکرفصاریل	موی علا	حرب ارد و علامت بر عدو او بدان مردان اند
	مردی که او را دو شاخ	مهلسلسط	مرو لداح کر	سعب جنگ انک خواهی
	گاوی او را شاخ از آهن	ولسطهر هنعه	جوز سرو	سختی نوب راست
	صورتی کژ	لهکلسعهوسط	موی حرمن	دشمنی و فرقت راست
	ماهی بزرگ مردی رنجی دران ماهی جلد	مهریا بالاه	بیعه نهنگ	زلزله افکند در هر شهر که خواهی
	اتش زبانه می زند	سطساس	دم موش	ضعیف کند انرا که خواهی
	زرو نقره و مس	سطناس	نسب العجوز	جوامر نفیس دهد شفا
	کشتی در روی بزرکان	مارسلس	سسر	فزو هائی بسیار کند در هر شهر که خواهی
	کوی بلاد و کبر او مردی نشسته بر کرسی	سطحطعلمه	صندل و زعفران	نبات عقل راست در فرزندان
	چیزی نمی بینم انکه در خواب بیند	رعحاداس	بیخ نرکس	صدق منلجا
	مردی اشارت می کند کوی سخن میگوید	طماس ماس	اطراف خف	راست گوئی در اید اگرچه دروغ گوید
	مردی در زمین نشسته و بر سر ایشان نشسته	محامد ماه	موی بط سیاه	ظفر بر دزدان
	چیزی نمی بینم	مالفطونا		جدائی و سفر دور تولد کند

نما	صورتها	رسمها	بخورها	فعلها
	مردی هراسنود بر کوه فتنه	ماسهلح	بر راسنو	نابینا کند انرا که خواهی
	خانه از آتش	محاحوح	درخت ابرهیم	بر درد کند انرا که خواهی
	مردی دیگری را چیزی می اموزد و نام	حطعععوهوله	برگ تاک انکور سفید	مهربانی راست
	مردی در دست او نهاده	سلعیع بطسل	قمها کل کنار	باغ را سیر کند
	کلاهی از زر	مسحماهه	برگ شفتالو	تغییر کند کند دینهارا
	مردی مردی را کلو می برد	موماض	افکنده کفتار	بکشد دشمنانرا بی زحمت
	مردی مر مردی را می جوید	عماکلوه	موی خرزنکوش	لشکرها فرستد بر دشمنان
	زنی جو در دعا میکند	مهساکع	عشه و سلیح	دوست گرداند زنانرا بر مردان
	مرغی که او را نولسی خوانند	دلساس رسطرول	موی روباه	بگرداند مکروه را از آنکه خواهی
	مردی در دست او مهری	ماردماسکوه	برگ علیق انبر هراده خوانند	بد گردد از ان فرستد اکشش و غارت
	مردی بر کوهی می رود	ماسقل	استخوان مرغی که او بستق را لیوجراد خوانند	فتنها را اسیب و کرفتن مالها ایشان
	ماه در سری برو دو سگ بار	ما داماهاو	رفت کسبهها	کشتیها را انکاه دارد و بسلامت بساحل رساند
	مردی در نعلین در دست کرفته و پای بد هفته می رود	همعیع	حوتی که کشتی را ارد او بحر باسد	رنج و سختی دهد انرا که خواهی
	مردی پای می سوید	شلسعسطال	سکو فریه سعد	دوستی راست

رنج و سختی دهد آنرا که خواهی

حدی

مردی در دست او اربعی بعرم کنی	باساشاه	بسر بوم	عشق زنان راست
بازی سیاه در دهن او قاهی	مالیعوباس طباه	سبح منعه	بیامورد برا طلسمها
کشتی درود ه	هلیکالوباس	برک خرزهره	نگاه دارد و رو اخر خواهی
زمینی بنمای ایران و بیمی خشک	حسطعکه	موی مرده	ترس و خطر راست
مردی جنکی را باد در می مد	حیالیحیا برس باد		هلاک کند انرا تو خواهی
مردی برهنه شتاب می رود	وبلسطارلس	تخم بطم	شتاب کاری بشره دهد
زنی با دیگری سعتری کند	ططوسعاسل	برک درخت ابریشم	از جهت دوستی راست میان مردها
مردی مرمردی را بخور میکند	دبها سهل	برک ربوب	بی ریشا نزاد دوست کند و زنان از دشمن
مردی بر سر در صفی خرما در دست از چرم	محصصعص	تخم شاهسپرغم	نام نیک بشره دهد
بر غاله ادانسن بزرگ	محرصوبطال	استخوان زرزور	سرور و فرح باراد
مردی سر بریان	وطهسر	بربط	سبکسری ذنی عقل دهد انرا که خواهی
مردی از اسب افتاد	طیلیلیلسا مراس	موی بلنک	زایل کند عزا انرا که خواهی
نوری می درفشد	بیان	مرو لبان	بخواه انچه خواهی
مردی گوشت مردی میخورد	حمعورا سقطوا	برک بابل	غیبت و سحر جهنی راست
دو زن کادی میکنند	سلعوسکیمالو ههع	نمک و قرنفل	حب ابدی برابر انرا که خواهی

جسدی

مردی مردی را می بیند در دست او تیغی	ماسعسعه کمسه	خون کبوتر و براو	عشق مهربانی راست
مردی در دهان او نای و در دست او طبلی	واسوباورماسال	حا با را بهل	کری وکنگی دهد انرا که خواهی
مردی در دهن او ماهی بزرگ	ماسلاها ماسها	دانه زند و الونرا	استوار کند انرا که تو خواهی
مردی در دست او خنجری	لالاسماس ماهوار	برک بنفشه و خشک ولالی	بمیراند انرا که تو خواهی
مردی در دست او سر رایی و خنجری	هاهلاسلک صابوساک	استخوان خرمرده و بربط	بمیراند بتراق انرا که خواهی
مردی با یک میکند او را نفس جنانکه با دبخت جهد	وسلسطل مهولاس	یاسمن و عنبر	از مهر کشتن درخت و هلاک طول راست
مردی مجنون زنان او را رو بهاسیا مختلف	حالکیساماهه سهکنوس	لادن و عنبر	مکر و خداع راند
مردی با قوس نماز میکند طرکرمابه	هلهل مخلطها مولا ربر بهاط	سعه بانوسرح و سک	عفت و عزت دهد انرا که خواهی
مردی ایستاده	ماسلسل سلطی	دل هدهد و براو	چیزها عجب ظاهر کند
مردی و در دست او کوزه و در انجا ب صافی	سوباسل هدو ماله	بر هدهد و دم کردوس	از بیمار بیها بزرگ باز دارد
دو مرد با یکدیگر کشتی میکنند و یکی از ایشان دور نزد یکی بگیرد	هسوماالطلو ازهال	دم نراکس و قرنفل و لادن	صبر فایع دهد بر بلا
مردی بر سری ایستاده و مع در دست	هصوبلعول مهلاسل	جوصله خروس و مغز و عنبر	مراد تو در حال بیارد و دشمنان ترا هلاک کند
مردی ایستاده و در دست او کلیدی در سر مهرهای	مصوران مهلوماک	چشم خر افشو و براو و مشک	فهم و علم حساب ثمره دهد
	سلهولرلد مهکول	عنبر و لادن	دشمنی افکند میان دو کس
مردی ایستاده و در دست او قدحی و خنجری	محلسحوعلهوس	عنبر و لادن و بر زاغ	دشمنان ترا هلاک کند و هلاک ایشان را ازا یاد کرداند

باب	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
	مردی کلیمی سرخ در خود کشیده	طلسات یوری	افکند بوم والاذن	جدائی خصومت راست
	مردی بر کران چوبی نشسته	دلادماسه	جامه روباه و پشم او	درویشی کند انرا که خواهی
	مردی بر کرسی ایستاده	سهطاک	افکند روباه و پشم او	و ظلم را دوست کند بر دل انکه خواهی
	کنیزکان دف می زنند	حادوماسل	موی سر	حبس کند انرا که خواهی
	مرغی مرغی دیگر را میخورد	سحطططل	حاوسر و عنبر	کمر دارد سمر بر انکه خواهی
	مردی از لب جامه می ریزد	بردمایل	کندم مارسح	بیمار کند انرا که خواهی
	مردی بر حوض نظام ایستاده	سحابح کسلسح	دندان آهو بره و عنبر	دوستی راست
	صورت مردی خفته بر تختی از زر	روماسوپال	شاخ کوزن	اشکارا کند بر تو کنجها و علمها بوشیده و ...
	مردی در دست او شمشیر و مردی می گریزد	بالسططسا	موی بره	بلغزساند انرا که خواهی
	مردی قطعی در خود کشیده	سسرساو	عاقرقرحا	بشکند استخوان انکه خواهی
	کودکان بر کرسی نشسته	سودرطاعریل	قسط ولاذن	برساند کودکانرا
	مردی بیخ درختی می برد	کالهوراح فلساقور	برگ درخت انابی و لاذن	وطنها خراب کند
	مردی در دست او ارسرع	ملکدکمرسن	سست	دشمن کند بنشه وانرا که خواهی
	مردی در دست او تیغی	برمسلسالول	تخم شلغم	دشمنی افکند میان دو تن
	مردی با کمان سیاه را بر گرفته	وسوسالو سال کرسر	دم کروش	بمیراند دشمنانرا به بیماری

باب	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
	مردی در دست او معرعم	سلسول	برگ مقل	از جهت فراخی روزی راست
	دو زن بر روی تخت	هاوالعوآکرسال	انزروت	کشت نیکو کند انرا که خواهی
	مردی ایستاده بر جوبی	سلی لسالو	موسا	تنها بر دل نرد دوست کرداند
	مردی ایستاده بر تختی و در دست او شمشیری	سسعی لسل مواس	عود و کافور	فراخی و کفایت تمرع دهد
	موی ایزاری بر داشته	سلساک	کحر	غایب را باز گرداند بوطن خود
	زن ابستن	محسلمسوح	هال	زن حامله را خلاص دهد از رنج حمل
	مردی در زیر پای او آتش افروخته	محساط	سعتر	تب لرزه را فرو نشاند
	زنی خفته و بر شکم او بوزنه	رمابرد عمه سلان	برگ سیب	عشق زنانرا و کودکانرا است
	مردی بر اسب مردی ایستاده	رسعوحالسالو	لسان	امر معروف و نهی منکر راست
	مردی فلاخن می اندازد	محمد رعقیل	موی زن و مرد	صلح دهد زن را با شوی
	مردی در مردی به تکه کرده بر او ایستاده باشد	هاسوبال	عوسح	بندان دل کشاید
	مردی ایستاده بر چوبی	رسیح لوح	سیع و عنبر	سبزه بر افکند بر انکه خواهی
	زنی مردی را میخواند	مهلسلوحوسن	نوشادر	جوت محبت در بس نگاه دارد
	کودکی بر شتری نشسته	لاصل لومالح بوس	عنبر و لاذن و موی کودکی کبود چشم	خدمت کند زنی مر شوی را
		برهلسو صاد حسلسر	عشق بیبران و برگ زبان بار ارد	

ها	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
ا	سر حسد مختلف	ولعارماه الون	اوکدن مما کیان	دشمنی و جدائی راست
ب	مردی براسپی زود سپاه بیرون شش	عراس سالرلکل	موی کوسفند	جنون و هذیان دفع کند از آنکه خواهی
ج	مردی اورا دو شاخ	مهلسبولو	مرو لبان	جدالها و مناظره راست
د	کاوی اورا دو شاخ مردی بر وی نشسته در دست او بیلی از آهن	مردی هلطوس	نجم سوم	صبر و قوت اشره دهد
ه	مردی در دست او بیره ماهی را بدان میبرد	سهریا بداه	سه بهنک	هلاک کند از آنکه خواهی
و	مردی هم پیش او اتش افروخته	بالسیع اوباس	بربط و مرغ	الی رباد در کند با دشمنان
ز	مردی بر تختی در دست او پاره زر و نقره	مطلساس	سل	جواهرات بوساند و دشمنان را بلبل کند
ح	کشتی در روی بوزکان	ناصولساله	پوست سر و بیاز	دل دشمنان تر کاهل کرداند
ط	مردی بر سر کوهی بلند ایستاده	برسطو حاکسلع	صندل و زعفران	هاکل ترا بسیار کند و بر قرزندان نکاه دارد
ی	مردی اشارت میکند بسوی مردی که پیش او ایستاده	طماس اهاس	می با دهر ولادن	کذاب را تصدیق کنند
یا	مردی ایستاده و زنی بر تخت خفته	رعما حیل	بیخ نرکس و عنبر	راستی و وفا بمرغ دهد
یب	مردی براسپی	محاسل	موی و قسط	دزدی بمرغ دهد
یج	مردی ایستاده	نعطونا	عثران	جدالی و سفر درست
ید	مردی در دست او مرغی برو نکهاه	نعطونا	ناسعرن	برحاک
یه		حلم و صبر نو کند		

ها	صورتها	اسمها	بخورها	فعلها
یو	مردی کمندی با او کرفته در دست او تیر کشیده	مالهیح	برفرا شنو	نابینا کند چشم از آنکه خواهی
یز	مردی ایستاده در خانه او اتش	حدحوع	سنجر مریم	عبادت راست
یح	مردی مردی را سرودی میزند	حطلبهلو	برک تاک	مهربانی و دوستی راست
یط	مردی در دست او زناری	سلسع	حنا	اراسش نشانها راست
ک	مردی براسپی نشسته و بر سر او تاجی از زر	مسیح علیلو	اودو ستع برک شفتالو	اکاه کند ترا از دینها و علمها
کا	مردی مردی را بخنجر کلو می برد	هوماصص	کوه کفتا رو نیلوفر حنسل	دشمنان ترا بفسکی نکند
کب	مردی مرد دیکر را میخواند و اوازوی میکریزد	غمکره	موی خرکوش	براند لشکرها را بر سر دشمنان تو
کج	مردی تاج مرجان بخود میخواند	سنبها محج	سلیخه دسار	عشق و دوستی راست
کد	مردی در دست او طبقی بوسه دهد او را	دلماس ولاح	موی زوناه	بکرداند مکر و غدر از آنکه خواهی
که	مردی برهنه در دست او طبلی	معاربا سکوبل	برک علیق و قرنفل	دوست کند جور و بیری بر تو
کو	مردی در دست او سری بر کره او را	باسل هوقل	استخوان ملح ساکم	کشتن پادشاهان و جنس ایشان راست
کز	ماده شتری بر او دو محل	ما بهسان	زفت و لاذن	ماری و سبز و سلامت مال
کح	مردی پای برهنه می رود	هسهیع	محدلبو دو	ماندکی و ربح بمرغ دهد
کط	مردی مردی دیکر میکشد	معسعیع	عنبر	باز دارد از ضرب از آنکه خواهی
ل				

هو الله

در خدمت سرکار والا اطال الله بقاه

عرض [illegible] احوال [illegible] عرض

و [illegible] [illegible] فرح [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] است

از [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] واقع [illegible]

لا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ۱۲۰ [illegible] ۱۳۲۲ [illegible]

شود بتسدیس دلالت کند بر تباه شدن و اندک شدن ابها و احوال
اجلا و دهقانان و پیدا شدن زلزله و اگر متصل شود بتربیع دلالت
کند بر هلاک شدن و غرق گشتن کشتیها و تباهی حال اهل عمارت و
میانه بودن احوال قاضیان و فقیهان و اگر متصل شود بتثلیث
دلالت کند بر قوت کار مشایخ و دهقانان و مایل بودن هوا
برطوبت و سردی و اگر متصل شود بمقابله دلالت کند بر پیدا شدن
تاریکی و تری در هوا و تباه شدن هوا و اندکی آب چشمها و جویها و
چاهها **اتصال قمر بمشتری از برج بود اجتماع و استقبال در بروج ...**
اگر قمر منصرف شود از شمس و متصل شود بمشتری از
مقارنه دلالت کند بر نیکویی قوت احوال اشراف و اجلا و دبیران و
و ارزانی نرخها خاصه بطیخ و خرد دانه و اگر متصل شود از تسدیس
دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و حشم و اشراف و معدلان
و پاکیزه شدن و صافی بودن هوا و کاسدی و ارزانی نرخها در
طعام و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت میان سلطانان
و پیدا شدن خلاف میان فقیهان و عالمان و تباهی مردمان شهر
و در و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر پیدا شدن سعادت
در عالم خاصه بعراق و قوت حال اهل علم و افزونی استقامت احوال
اشراف و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر خیر و سعادت پیدا
شدن در کارها اهل علم و پیدا شدن بخاری در زمین عراق و تباهی
شدن در دین و اهل سلاح و عالمان **اتصال قمر بمشتری در ...**
و اگر قمر منصرف شود از شمس قبل اجتماع و استقبال و متصل شود به
مشتری از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن صلاح در کارها مردمان
و شادکامی و عیش خوش خاصه مردمان را و اگر متصل شود از تسدیس
دلالت کند بر قوت احوال اهل صلاح و استقامت احوال علما و فقها
و اصحاب دین و میانه بودن احوال دبیران و زیادتی سعادت
میان مردمان خاصه بزمین جرجان و طبرستان و اگر متصل

شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت در میان علما و فقها
و جدل میان اهل علم و مذهبها و بسیار شدن حرب و فتنه میان
اهل سلاح و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر قوت اهل سلاح
و دهاقین و اشراف و اجلا از دبیران و اهل قلم و بسیار شدن
فایده اهل تجارت و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر میانه
بودن احوال دبیران و دهقانان و سادات **اتصال قمر بمشتری در جوزا**
اگر قمر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل
شود بمشتری از مقارنه دلالت کند بر نیکو شدن احوال ستوران
و مواشی و جستن بادها و خنکی و خوشی هوا و اگر متصل شود از
تسدیس دلالت کند بر پیدا شدن صلاح خیر در عالم و اتفاق
پیدا شدن میان وزرا و اشراف و زیادتی سعادت بزرگان و
یافتن جاه و منزلت از پادشاهان و منزلت یافتن اهل علم از ملوک
و اگر متصل شود از تربیع دلالت کند بر تغیر و حوادث هوا و
جنبش بادها و تباهی اهل علم و اگر متصل شود از تثلیث دلالت
کند بر نیکویی حال اشراف و سعادت دبیران و اهل علم و استقامت
احوال اهل تجارت و ارزانی نرخها و اگر متصل شود از مقابله دلالت
کند بر میانه بودن احوال علما و قضاة و بسیاری جدل و منازعت
پیدا شدن میان مذهبها و مخالفت میان علما **اتصال قمر بمشتری در سرطان**
اگر قمر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال
و متصل شود بمشتری از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن خیر
و صلاح در عالم و نیکویی حال زنان و مستوران و اگر متصل
شود بتسدیس دلالت کند بر سعادت حال عامه مردمان و پیدا
شدن نیکویی در اهل صلاح و یافتن مرادها مردمان را استقامت
احوال جاسوسان و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر فتنه

ومنازعت

و منازعت میان مذهبها و خصومت و جدل میان علما و کارهای
دینی و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر قوت احوال اشراف و
وزیران و پیدا شدن خیر و سعادت میان عامه مردمان و اگر
متصل شود از مقابله دلالت کند بر فساد حال علما و وزرا و فساد
احوال مشایخ و اشراف و کساد بازارها و مخالفت میان اهل علم
و اصحاب دین با اهل ادب و لغویان **اتصال قمر بمشتری در اسد**
اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود به
مشتری از مقارنه دلالت کند بر پیدا شدن عدل و انصاف و
شفقت ملوک با رعایا و مردمان اوساط و اگر متصل شود از
تسدیس دلالت کند بر استقامت احوال مردمان بلند گوهر و
سادات و اجلا و مشغول بودن عامه بکارهای دین و صلاح
عالمان و تجارت و تباهی و اگر متصل شود از تربیع دلالت کند
بر پیدا شدن تشویش و فتنه میان لشکرها و مخالفت میان اهل
سلاح و خصومات و جدل میان اهل علم و تباهی حال عامه مردمان
و اگر متصل شود از تثلیث دلالت کند بر قوت حال مشایخ و استقامت
احوال ملوک و پیدا شدن عدل و زیادت منزلت اشراف و حشمت
یافتن علما از ملوک و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر پیدا شدن
نکبت میان بعضی از اجلا از پادشاهان و میانه بودن حال و تباهی
حالات پیدا شدن در بعضی از هوا و میل هوا بخشکی و سد در
زمینها شدن **اتصال قمر بمشتری در سنبله** اگر منصرف شود بوقت
اجتماع و استقبال و متصل شود بمشتری از مقارنه دلالت کند بر
پیدا شدن عدل و انصاف و شفقت ملوک با رعایا و مردمان اوساط
و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر استقامت احوال مردمان بلند
گوهر و سادات و اجلا و مشغول بودن عامه مردمان بکارهای دین
و صلاح و قوت احوال عالمان و تجار و تباهی و اگر متصل شود بتربیع
دلالت کند بر پیدا شدن تشویش و فتنه میان لشکریان و مخالفت میان اهل

سلاح وخصومات وجدل میان اهل علم وتباهی حال عامهٔ مردمان
واگر متصل شود از تثلیث دلالت کند بر قوت مشایخ واستقامت
احوال ملوک وپیدا شدن عدل وزیادت شدن منزلت اشراف وبخشش
یافتن علما از ملوک واگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر میانه بودن
احوال اجلا وتباهی حال اهل سلاح وخصومات وجدل میان اهل علم
وعامهٔ مردمان ومخالفت در مذهبها **اتصال قمر بمشتری در میزان**
اگر قمر منصرف شود از شمس وقت اجتماع واستقبال ومتصل شود بمشتری
از مقارنه دلالت کند بر خیرها وصلاح در حالکی عالم ومیل هوا بخوشی
وحرارت واگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر خیر وسعادت
در شهرها عراق وبلخ وبدخشان واگر متصل شود از تثلیث دلالت
کند بر استقامت احوال اجلا وشادی وخیر در عامهٔ مردمان و
استقامت احوال دبیران وادب واگر متصل شود بتربیع دلالت
کند بر نیکوئی احوال اهل خیر وصلاح وسعادت کارها عامهٔ مردمان
وپیدا شدن فتنه در زمین بلخ وهراة واگر متصل شود از مقابله دلالت
کند بر پیدا شدن وبا در مردمان وبیماری خوف ونزله وزکام وفساد
راهها وغالب شدن دزدان وراه زنان **اتصال قمر بمشتری در عقرب**
اگر منصرف شود از شمس وقت اجتماع واستقبال ومتصل شود بمشتری
از مقارنه دلالت کند بر خیر وصلاح عامهٔ مردمان وپیدا شدن عدل
وانصاف در همه شهرها واگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت
اهل علم ودین وجدل در مذهبها ومخالفت ملکان واهل سلاح واگر
متصل شود از تثلیث دلالت کند بر خیر وسعادت عامهٔ مردمان وارزانی
وتباهی شاهد بازی مرتفع وستوران ومرکب وپیدا شدن عدل و
انصاف میان خاص وعام وشفقت کردن ملوک بر رعایا واگر
متصل شود از مقابله دلالت کند بر تباهی کار مردمان ومشغول

بودن بلهو وطرب وشادکامی وپیدا شدن فساد ومخالفت علما وبکمال
رسیدن بعضی اجلا وکبارا **اتصال قمر بمشتری در قوس** اگر منصرف شود
از شمس بوقت اجتماع واستقبال ومتصل شود بمشتری از مقارنه دلالت
کند بر خیر وصلاح عامهٔ مردمان وپیدا شدن عدل وانصاف در حالکی شهرها
واگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر استقامت اهل علم ودین ونیکوئی
حال بازارها وزیادتی منزلت قضاة وحکما واگر متصل شود بتربیع
دلالت کند بر مخالفت میان ملوک واهل سلاح واگر متصل شود از
تثلیث دلالت کند بر نیکوئی کار عامهٔ مردمان وارزانی نعمت وسلاح
وزین وافزار واگر متصل شود بمقابله دلالت کند بر تباهی حال
لشکرها واهل سلاح **اتصال قمر بمشتری در جدی** چون منصرف شود
از شمس وقت اجتماع واستقبال وبمشتری متصل شود از مقارنه
دلالت کند بر استقامت احوال اهل علم وادب وپیدا شدن عدل و
انصاف میان خاص وعام واگر متصل شود بتسدیس دلالت کند
بر آشکارا شدن کارها مستور ونیکوئی حال ارباب ضیاع ومشایخ
وپیدا شدن بدعت واگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر میانه
بودن احوال عامه ومایل بودن هوا بتری وتاریکی ونقصان جاه
بعضی از علما وسختی سرما در هوا واگر متصل شود بتثلیث دلیل
کند بر خیر وسعادت کارها عالم وتباهی احوال اهل شر وفساد
واگر متصل شود بمقابله دلیل کند بر فساد احوال عامه وبسیاری
نزع در لشکریان وپیدا شدن فتنه وتشویش اهل سلاح والله
اتصال قمر بمشتری در دلو چون منصرف شود از شمس وقت اجتماع و
استقبال ومتصل شود بمشتری از مقارنه دلالت کند بر نیکوئی حال
اهل علم وصلاح واستقامت کار اهل ادب واگر متصل شود بتسدیس
دلالت کند بر استقامت کار مشایخ ودهاقین وپیدا شدن کار عجایب
میان عامه واگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت ومنازعت
میان پادشاهان واهل سلاح وسختی سرما وآمدن باران وگرانی

نرخها و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر نیکو شدن احوال
دهاقین و بسیاری جستن باد و پیدا شدن نیکویی در کشتها
و رزان و اهل و ستاها و اگر متصل شود بمقابله دلالت کند بر پیدا
شدن کینه میان عامه و بسیاری تعصب میان دین و پیدا آمدن فساد
در عالم **اتصال قمر بمشتری در جوزا** چون قمر از شمس منصرف شود
بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بمشتری از مقارنه دلالت کند
بر زیادتی آب چشمها و مشغول بودن مردمان بعمارت جوی و
کاریز و جاه و اگر متصل شود از تسدیس دلالت کند بر پیدا شدن خیر
و صلاح و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت میان اهل
علم و میانه بودن احوال عامه مردمان و اگر متصل شود از تثلیث دلیل
کند بر خیر و صلاح و سلامت حال مردمان و پیدا آمدن عدل و
انصاف از ملوک و موافقت میان مردمان و اگر متصل شود از مقابله
دلالت کند بر تباهی حال مردمان عامه و جور کشیدن از لشکریان و ظلم

اتصال قمر بمریخ اندر جمله بروج بوقت اجتماع و استقبال
در بیت سرطان اگر قمر منصرف شود بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود
بمریخ از مقارنه دلالت کند بر پیدا آمدن مخالفت میان اهل سلاح
و بیرون آمدن دشمنان و قوت لشکریان بطلب جنگ و اگر
متصل شود بتسدیس دلالت کند بر قوت اهل سلاح و سرهنگان
و حرکت بسیار از ایشان و بسیاری ارجاف و زیادت احوال
عامه مردمان و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر خون ریختن
و منازعت و مخالفت میان اهل سلاح و تباهی راهها و غلبه و غوغا
و بسیار شدن لشکرها و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر ظفر یافتن
ملوک بر دشمن و نیکویی احوال اشراف و موافقت اهل سلاح و لشکریان
و پیدا شدن حوادث در هوا و فتنه و حرب و جدل پیدا شدن میان
خاص و عام و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر خون ریختن بنا
حق و پیدا آمدن فساد عامه و بسیاری رعد و برق و سرخی در هوا

بمریخ
در برج

ولی

و گرمی هوا دران وقت و ارزانی نرخها و پیدا شدن فرح در مردمان
اتصال قمر بمریخ در اسد اگر منصرف شود بوقت اجتماع و استقبال
و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر بسیاری ریختن خون
ناحق و فتنه و تشویش و حرب و منازعت و مجادله میان مردمان
و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر قوت احوال بازاریان و بسیاری
رعد و برق و متواتر شدن باران و ارزانی نرخها و نیکویی احوال
اهل سلاح و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر حرب و فتنه و پیدا
شدن ارجاف و فساد احوال عامه و فزع در دل مردمان و پیدا
شدن جور و ظلم و ستم و دست یافتن ظالمان بر رعیت و بسیاری
ارجاف و غلبه دزدان و تباهی راهها و اگر متصل شود بتثلیث
دلالت کند بر فساد راهها و قوت و غلبه دزدان و بر ایمن شدن
راهها و نیکویی احوال مردمان و بسیاری فواید دستکاران
و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر بیرون آمدن دشمن
از ناحیت جنوب و میانه بودن در کارها و صناعات و دبیران
و اهل تجارت و تباهی احوال عامه **اتصال قمر بمریخ در سنبله**
اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بمریخ
از مقارنه دلالت کند بر بسیاری فتنه و تشویش و خون ریختن و وبا
و فساد هوا و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر میانه بودن
حال سرهنگان و اهل سلاح و میل هوا بگرمی و حرکت لشکرها و اگر متصل
شود بتربیع دلالت کند بر خون ریختن و بسیاری بادهای گرم و تباهی
کار عامه و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح
و جستن بادهای گرم و ظفر یافتن ملوک بر منازعان و دشمنان و اگر متصل
شود از مقابله دلالت کند که میانه بود احوال دبیران و تجارت و
بسیاری فتنه و منازعت پیدا شدن در راهها **اتصال قمر بمریخ**
در میزان اگر منصرف شود از شمس وقت اجتماع و استقبال و
متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر بسیار شدن ظلم و فتنه
و حوادث و تباهی حال عامه مردمان و حوادث پیدا شدن در هوا

بر رعیت و قهر کردن بعضی بر بعضی و اگر متصل شود بسدس
دلالت کند بر ویرانی بناها و ایمنی راهها و نیکوئی احوال
لشکریان و سرهنگان و خداوندان سلاح و ستوران و اگر
متصل شود بتربیع دلالت کند بر بسیاری حرب و فتنه و خون بحق
و پیدا شدن سرخی در هوا و غلبه دزدان و پیدا شدن شر
و فساد در عالم و اگر متصل شود از تثلیث دلالت کند بر حرکت
لشکرها و نیکوئی احوال اهل سلاح و اگر متصل شود از مقابله
دلالت کند بر گرمی هوا و حرکت لشکرها و تباهی راهها و
تاریکی هوا و تباهی احوال عامه

اتصال قمر بمریخ در اسد

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بمریخ
از مقارنه دلالت کند بر جستن بادهای گرم و پیدا شدن ظلم و تباهی
در عالم و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر استقامت احوال اهل
سلاح و میل هوا بگرمی و خشکی و جستن بادهای گرم و ارزانی نرخها
و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر اندکی حرب و فتنه و شورش و
میل هوا بگرمی و خشکی و اگر متصل شود از تثلیث دلالت کند بر نیکوئی
احوال اهل سلاح و نیکوئی احوال ملوک و اجلا و حرکت لشکرها و اگر
متصل شود از مقابله دلالت کند بر فساد راهها و میل هوا بگرمی
و فساد لشکریان و گرانی نرخها

اتصال قمر بمریخ در سنبله

و اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود
بمریخ از مقارنه دلالت کند بر بسیاری حرب و فتنه و خصومت
میان عامه مردمان و تباهی راهها از دزدان و اگر متصل شود
از تسدیس دلالت کند بر بسیاری حرب و فتنه و بر تباهی راهها
و نکبت پیدا شدن بعضی از اهل شر و فساد و نیکوئی احوال
عامه و اگر متصل شود از تربیع دلالت کند بر سوخته شدن
شهرهای که بسنبله منسوبست و اگر متصل شود بتثلیث

دلالت کند

دلالت کند بر پیدا شدن نکبت میان اهل فساد و استقامت احوال
اهل سلاح و سلامتی عامه مردمان و اگر متصل شود از مقابله دلالت
کند بر فساد احوال لشکریان و سرهنگان و جهل میان اهل علم

اتصال قمر بمریخ در میزان

اگر منصرف شود از شمس بوقت
اجتماع و استقبال و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر
منازعت میان عامه و تغیر هوا و اگر متصل شود بتسدیس دلالت
کند بر پیدا شدن سرخی در هوا و نیکوئی اجلا و سادات و ارزانی
نرخها و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر بسیاری فتنه در
زمین بلخ و جدل و منازعت میان مردمان و جستن بادهای
گرم و اگر متصل شود از تثلیث دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح
و حرکت لشکر و پیدا آمدن جدل و فتنه و خبرها اراجیف و تباهی
راهها و اگر از مقابله بود دلالت کند بر فساد راهها و افتادن خبرهای
دروغ و سهمناک و از آنجمله هیچ حقیقت نباشد بعضی مجاز بود

اتصال قمر بمریخ در عقرب

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال
و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر قوت احوال لشکریان و
اهل سلاح و اگر متصل شود از تسدیس بر پیدا شدن تشویش میان
عامه و سرخی در هوا و تباهی راهها و ریختن خون و پیدا آمدن حرب
و فتنه میان عامه و اگر متصل شود از تربیع دلالت کند بر قوت
اهل فساد و تباهی راهها و فتنه و تشویش و غلبه و غوغا و اگر
متصل شود از تثلیث دلالت کند بر میل هوا بگرمی و خشکی و حرکت
اهل سلاح و جستن بادها سخت و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند
بر پیدا شدن فتنه در شهرها و مخالفت و حرب میان اهل سلاح و
لشکریان و لشکرها و شکستن کشتیها و تباهی حیوان آبی

اتصال قمر بمریخ در قوس

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع
و استقبال و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر خون
ریختن و تباهی اهل لشکریان و اهل سلاح و اگر متصل شود

بتسدیس دلالت کند بر قوت احوال لشکریان و اهل سلاح و
یافتن هدایا و صله از ملوک و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند
بر پیدا شدن حرب و فتنه بزمین فارس و اصفهان و گرمی هوا و
ارزانی نرخها و نقصان آب و اگر متصل شود بتثلیث دلالت کند بر
قوت احوال اهل سلاح و نیکوئی حال لشکریان و سختی گرما و پیدا
شدن سرخی در هوا و اگر متصل شود بمقابله دلالت کند بر پیدا
شدن حرب و فتنه و خون ریختن و قوت اهل شرف و فساد کارها
اتصال قمر بمریخ در جدی اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع
و استقبال و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر قوت احوال
لشکریان و تباهی راهها و تباهی حال عامه مردمان و نکبت مردمان
از اهل سلاح و لشکریان و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر
سرخی هوا و جستن بادها و جنوب و پیدا شدن حرب و فتنه
میان مردمان و اهل سلاح و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند
بر مخالفت میان اهل سلاح و ظفر یافتن بر دشمنان و اگر متصل
شود بمقابله دلالت کند بر جستن بادها و مخالفت میان اهل
سلاح و فزع و ترس میان لشکریان و تباهی راهها و اندک شدن
آبها **اتصال قمر بمریخ در دلو** اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع
و استقبال و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند بر هوبهای سخت
افتادن و منازعت و خون ریختن در بیشتر شهرها و گرم شدن و
اگر متصل شود بتسدیس دلالت بر پیدا شدن سرخی در هوا و
جستن بادها و پیدا آمدن نیکوئی در کارها عامه و اگر متصل
شود بتربیع دلالت کند بر مخالفت لشکریان و سرهنگان و پیدا
شدن فزع و ترس در دلهای مردمان و اگر متصل شود بتثلیث
دلالت کند بر قوت اهل سلاح و لشکریان و استقامت احوال
عامه مردمان و جستن بادهای جنوبی و میل هوا بگرمی و خشکی

واگر

و اگر متصل شود بمقابله دلالت کند بر تباهی حال هوا و پیدا شدن بلا
بر عامه مردمان **اتصال قمر بمریخ در حوت** اگر منصرف شود از
شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بمریخ از مقارنه دلالت کند
بر پیدا شدن فساد در عالم و خون ریختن در بیشتر شهرها و اگر متصل
شود بتسدیس دلالت کند بر میانه بودن شر و فساد و خون ریختن
و فتنه و تشویش و حرب میان اهل سلاح و نیکو شدن کار
عامه و اگر متصل شود از تربیع دلالت کند بر پیدا شدن دزدان و بریده
شدن راهها و خون ریختن در بعضی مواضع و اگر متصل شود بتثلیث
دلالت کند بر نیکوئی حال اهل سلاح و رونق کار لشکریان و زنان و
مایل بودن مردم بلهو و اگر متصل شود از مقابله دلالت کند بر فساد
راهها و نیکوئی حال زنان خاصه زنان بزرگ **اتصال قمر بزهره**
از جمله بروج بوقت اجتماع و استقبال در بروج حمل

بزهره
در برج

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره
از مقارنه دلیل کند بر شادی و خرمی و رسیدن مردمان بشهوات
و پیدا شدن خوشی و خوشی هوا و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر
خوشی هوا و مایل بودن برطوبت و جستن بادها و ارزانی نرخها
و نیکوئی احوال عامه و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر فساد
احوال هوا و اهل طرب و مخالفت میان ایشان و معتدل بودن هوا و
پیدا آمدن اخبار های خوش و اگر متصل شود بتثلیث دلیل کند بر
بسیاری نشاط و سرور و لهو و طرب میان عامه مردم و اگر متصل
شود بمقابله دلالت کند بر فساد احوال زنان و مطربان و خداوندان
لهو و طرب و مخالفت میان اهل علم و ارباب **اتصال قمر بزهره
در ثور** اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل
شود بزهره از مقارنه دلیل کند بر پیدا شدن شادی و نشاط
در میان مردمان و نیکوئی حال عامه مردمان و کاسدی بازارها
و ارزانی نرخها و اگر متصل شود بتسدیس دلالت کند بر نیکوئی
حال زنان و خداوندان لهو و طرب و زینت و مشغولی بخوردن

واگر متصل شود بتربیع دلیل کند بر فساد احوال زنان و اعتدال
هوا و ارزانی نرخها و پیدا شدن خیر و سعادت در کارهای
مردمان و اگر متصل شود بتثلیث دلیل کند بر بسیاری لهو و طرب
و شادی در میان عامه و نیکوی احوال ایشان و جستن بادها
و بارانها و مایل بودن باران بر رطوبات و رسیدن خبرهای شادی
کننده و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر فساد حال زنان و خداوند
ان لهو و طرب و بسیاری فایده یافتن عوام از دستکاری و عزیز
شدن کارها **اتصال قمر بزهره در جوزا** اگر منصرف شود از شمس
بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه دلیل کند
بر قوت احوال زنان و منصرفان و دبیران و بازرگانان و خداوند
ان مال و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر پیدا شدن لهو
و طرب و شادی در عامه مردمان و مشغول بودن بنشاط و
آمدن بارانها بسیار و برف و ژاله و زیادتی آبها و اگر متصل
شود بتربیع دلیل کند بر فساد حال زنان و خصومات میان
شرکا و ازواج و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر مشغول
کردن مردمان بنشاط و لهو و شادی و تغیر هوا و جستن بادهای
مختلف و بسیاری خبرهای ارجاف و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند
بر مشغول بودن مردمان بلهو و شادی در عامه مردمان **اتصال قمر بزهره در
سرطان** اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود
بزهره از مقابله دلیل کند بر نیکو شدن حال هوا و قوت حال زنان
و اصحاب ملاهی و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر نیکو شدن
حال میوهها و نباتها و بستانها و اعتدال هوا و بسیاری بارانها و
ارزانی نرخها و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر منازعت میان
زنان و شوهران و فساد احوال زنان و پیدا شدن فحش و تباهی
زنان و اگر متصل شود بتثلیث دلیل کند بر بسیاری شادی میان

مقارنه

مردمان

مردمان و مشغول بودن عامه در کارها و نیکو و اندک شدن نشاط
و لهو میان مردمان و میل هوا بر رطوبت و افتادن ژاله
و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر فساد احوال مردمان و
مایل بودن هوا بتاریکی و پیدا شدن فرزندان **اتصال قمر بزهره
در اسد** اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل
شود بزهره از مقارنه دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران
و شریکان و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر یافتن مرادها
پادشاهان و بزرگان دولت و اجلا و اشراف و اگر متصل شود
از تربیع دلیل کند بر هلاک یکی از زنان بزرگان و پیدا شدن فساد
در احوال زنان و قلت نشاط و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر
شادی اجلا و اشراف و پیدا شدن شادی در بعضی ملوک و اگر
متصل شود بمقابله دلیل کند بر بیرون آمدن دشمنان بر ملکان
و بودن خداوندان شر **اتصال قمر بزهره در سنبله** اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه
دلیل کند بر میانه بودن احوال زنان و تباهی کار ایشان و اگر متصل
شود بتسدیس دلیل کند بر میانه بودن احوال هوا و میل هوا بتری و
سردی و نیکوی احوال اهل طرب و اگر متصل شود بتربیع دلیل کند
بر جستن بادهای خنک و مخالفت میان شرکا و زنان و شوهران و
ارزانی نرخها و اگر متصل شود بتثلیث دلیل کند بر قوت احوال زنان
خاصه کنیزکان و مایل بودن هوا بسردی و استقامت احوال [illegible]
و حرث و اگر متصل شود بمقابله دلیل کند بر تاریکی هوا و جستن
بادهای خنک و پیدا شدن فساد و فحش در عامه **اتصال قمر بزهره
در میزان** اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و
متصل شود بزهره از مقارنه دلیل کند بر آمدن بارانها و جستن

بادها و تاریکی هوا و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر پیدا
شدن نشاط و طرب میان مردمان و قوت احوال زنان و موافقت
میان شوهران و زنان و شریکان و اگر متصل شود از تربیع دلیل
کند بر پیدا شدن عداوت و منازعت میان شوهران و زنان و عسر
شدن کار ایشان و میانه بودن احوال اهل طرب و نزهت و اگر
متصل شود از تثلیث دلیل کند بر قوت احوال زنان و اهل طرب و
پیدا شدن شرف و عز جامه و بسیاری ارجیف هر عامه را و
اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر منازعت میان اهل طرب و
فساد احوال کار زنان

اتصال قمر بزهره در عقرب

اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه
دلیل کند بر میانه بودن حال زنان و بزرگان و اجلا و اگر متصل شود
بتسدیس دلیل کند بر پیدا شدن فحش و دروغ میان مردمان و تری
هوا و پیدا شدن شادی و نشاط در عامه مردمان و اگر متصل شود
از تثلیث دلیل کند بر تباهی حال زنان و قوت اصحاب ملاهی و نیکویی
کارها و عامه و تری هوا و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر تباهی حال
و عسر شدن کارهای مردمان دروغ پیدا شدن در زنان و کودکان

اتصال قمر بزهره در قوس

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و
استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه دلیل کند بر قوت اهل طرب
و نشاط زنان و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر قوت اهل
طرب و نشاط زنان و تاریکی هوا و آمدن بارانها و پیدا شدن سعادت
در کارها مطربان و لهو و مغنیان و اگر متصل شود از تربیع دلیل
کند بر مخالفت میان اهل طرب و زنان و تباهی و جدل میان زنان
و اهل علم و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر تری هوا و لغزش
برف و ژاله و مشغول بودن عامه بنشاط و شادی و اگر متصل
شود از مقابله دلیل کند بر مردن بزرگی و وفات یافتن از اجلا

و تاریکی هوا و آمدن باران

اتصال قمر بزهره در جدی

اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه
دلیل کند بر میل هوا ببردی و تری و آمدن بارانها و جستن بادها
و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر تری هوا و آمدن خبرهای
خوش و سعادت در کارهای مردمان و اگر متصل شود از تربیع
دلیل کند بر سرما و میل هوا برطوبات و تاریکی هوا و تباهی احوال
زنان در عامه مردمان و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر آمدن
بارانها و میل هوا بتری و اگر متصل شود بمقابله دلیل کند بر مردن
زنان و تباهی احوال ایشان

اتصال قمر بزهره در دلو

اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره از مقارنه
دلیل کند بر مشغول بودن عامه برآمدن شهوات و لذات و نزهت
و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر بسیاری بارانها و بادها و
تری هوا و نیکویی حال عامه و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر
فساد احوال زنان و پیدا شدن رعد و برق در هوا و اگر متصل
شود از تثلیث دلیل کند بر شادکامی عامه و هوای بازاریان از
صناعت در کارها و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر تباهی حال
زنان و عسر شدن کارهای مردمان

اتصال قمر بزهره در حوت

اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بزهره
از مقارنه دلیل کند بر قوت احوال زنان و خادمان و شادی عامه
و بسیاری بارانها و میل هوا ببردی و اگر متصل شود از تسدیس
دلیل کند بر قوت احوال اهل طرب و مشغول بودن مردمان بلهو و
طرب و عشرت و بسیاری شهوات پیدا شدن در عامه و میل
هوا بتری و تاریکی و جستن بادهای خنک و اگر متصل شود از تربیع
دلیل کند بر اندک شدن بیماری عامه و عسر شدن احوال کارهای
اهل طرب و لهو و آمدن بارانها و تری پیدا شدن در دل عامه مردمان
و غلبه کردن غوغای مردمان و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند

بر فوت احوال اهل طرب و حنیاکران و زنان و میل هوا بتری
و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر تباهی احوال زنان و جستن
بادها و امدن بارانها و برف و ژاله و تباهی و عسر شدن
کارها از اهل طرب و مغنیان **اتصال قمر بعطارد اندر جمله
بروج بوقت اجتماع و استقبال در حمل** اگر منصرف شود از
شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه
دلیل کند بر فوت احوال دبیران و منصرفان و امدن بادها
و غبار و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر فوت احوال
تجارت و کتابت و پیدا امدن مکر و دروغ و جدل میان مردمان
و اگر متصل شود بتربیع دلیل کند بر مخالفت ملوکان و اهل
سلاح بسبب دبیران و منصرفان و اهل بازارها و اگر متصل شود
از تثلیث دلیل کند بر فوت احوال دبیران و منصرفان و ارزانی نرخها
و بسیاری چیزها و جستن بادهای خنک و اگر متصل شود از مقابله
دلیل کند بر فساد ستوران و چهارپایان و میانه بودن احوال
دبیران و جستن بادهای **اتصال قمر بعطارد در ثور** اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از
مقارنه دلیل کند بر پیدا امدن غبار و جستن بادهای خنک
و خوش و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر جستن بادها
و امدن بارانها و میل هوا بتاریکی و اگر متصل شود از تربیع
دلیل کند بر منازعت و جدل میان عامه و کاسدی بازارها
و بسیاری منفعت دبیران و منصرفان و اگر متصل شود از
تثلیث دلیل کند بر نیکویی حال تجار و منصرفان و اهل بازارها
و بسیاری ارزانی و استغنا اهل طرب و ادب و اگر متصل شود

از مقابله

از مقابله دلالت کند بر جستن بادهای زیان کار و تباه شدن میوها
از باد مختلف و عسر شدن کارهای مردمان و میانه بودن احوال
تجار و بازرگانان **اتصال قمر بعطارد در جوزا** اگر منصرف شود از
شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه
دلیل کند بر نیکویی احوال دبیران و منصرفان و اگر متصل شود
بتسدیس دلیل کند بر استقامت احوال دبیران و جستن بادهای
جنوبی و میل هوا بخوشی و استقامت احوال دبیران و بازرگانان
و منصرفان و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر مخالفت میان
مردمان و بیماری کودکان و تغیر هوا و پیدا شدن غبار و
تباهی احوال دبیران و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر میانه
بودن احوال بازاریان و تباهی نرخها و میل هوا بتری و استقامت
کار اهل طرب و ادب و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر فساد
احوال اهل کتابت و میانه بودن احوال اهل تجارت و کساد بازارها
و پیدا شدن تاریکی هوا **اتصال قمر بعطارد در سرطان** و اگر منصرف
شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از
مقارنه دلیل کند بر جستن بادهای خنک و خبر اراجیف و اگر متصل شود
از تسدیس دلالت کند بر امدن خبرهای راست و نیکویی احوال
دبیران و منصرفان و بازرگانان و اگر متصل شود از تربیع دلیل
کند بر پیدا شدن فساد و بحث میان عامه و کساد بازارها
و تباهی حال غوغا و مردمان حقیر و جستن بادها و تاریکی هوا و
اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر قوت حال دبیران و منصرفان
و سلامت بودن کودکان و میل هوا بتری و جستن بادها و امدن
باران و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر فساد حال عامه و
منصرفان و دبیران و جستن بادهای مختلف و خبرهای اراجیف

اتصال قمر بعطارد در اسد اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع
واستقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل کند بر جستن
بادهاء گرم و میل هوا بغایت گرمی و اگر متصل شود از تسدیس
دلیل کند بر سعادت اعلا و دبیران و یافتن هدیه از متصرفان
ملوک و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر مردن از بندگان و دواب
و سلامتی کودکان و بسیاری اراجیف و اگر متصل شود از تثلیث
دلیل کند بر رسیدن خبرهای خوب و قوت حال وزرا و اشراف
و اهل تجارت و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر بیرون آمدن
دشمنان بر ملوک از دبیران و تباهی هوا و آمدن بادهای سرد
اتصال قمر بعطارد در سنبله و اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع
واستقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل کند بر جستن بادهای
خشک و نیکویی حال تجارت و متصرفان و بسیاری فواید و بیع و
شری و نیکویی بازاریان و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند
بر جستن بادهاء سخت و سلامتی کودکان و اگر متصل شود از
تربیع دلیل کند بر فساد اهل تجارت و بسیاری خصومات میان
عامه و تغیر هوا و آمدن بارانها و کاسدی بازارها و ارزانی
نرخها و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر منفعت بسیار در
صناعت و تجارت و متصرفان و خوشی هوا و اگر متصل شود
از مقابله دلیل کند بر جستن بادهاء سخت و سرد و پیدا شدن
عدل میان اهل صناعت و قوت اهل تجارت و متصرفان و خوشی
عامه و کساد بازارها و ارزانی نرخها **اتصال قمر بعطارد در میزان**
اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود
بعطارد از مقارنه دلیل کند بر قوت احوال بازرگانان و پیدا شدن
خبرهاء شاد کننده و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر

نیکویی

نیکویی حال تجار و پیدا آمدن اراجیف و استقامت احوال اشراف
و بادهاء مخالف و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر مخالفت
میان اشراف و وزیران و کاسدی بازارها و اراجیف و اخبار
دروغ و اگر متصل شود بتثلیث دلیل کند بر کاسدی بازارها
و نیکویی اهل ادب و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر بسیاری
خصومت میان مردمان و تباهی حال کودکان و نیکویی حال منجمان
و محاسبان **اتصال قمر بعطارد در عقرب** اگر منصرف شود از
شمس بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه
دلیل کند بر جستن بادهاء مختلف و رنجوری کودکان و اگر متصل
شود از تسدیس دلیل کند بر جستن بادهاء خنک و بسیاری
اراجیف و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر فساد احوال
بازرگانان و رنج رسیدن عامه مردمان و خداوندان بازارها
و تباهی احوال اهل سلاح و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر
رسیدن تباهی در نباتات از بادهاء مختلف و باران و اگر متصل
شود از مقابله دلیل کند بر تباهی حال اجلا و دبیران و رنجوری
کودکان **اتصال قمر بعطارد در قوس** اگر منصرف شود از شمس
بوقت اجتماع و استقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل
کند بر مخالفت میان عامه و پیدا شدن رنج کودکان و اگر متصل شود از
تسدیس دلیل کند بر قوت اهل تجارت و پیدا شدن خبرها و سعادت
وزیران و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر جستن بادهاء سرد
و سخت و سختی سرما و مخالفت میان اهل تجارت و متصرفان و بسیاری
خصومات میان بازاریان و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر
قوت احوال اهل علم و صلاح و استقامت حال دبیران و تغیر هوا
و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر سرما سخت و افتادن ژاله
و برف و استقامت اهل شر و فساد و پیدا شدن قوت در کارها و الله
اتصال قمر بعطارد در جدی اگر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع

واستقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل کند بر گرانی نرخها
و تباهی احوال مردمان و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر
زیادت سرما و زیادتی اراجیف و نیکوئی احوال مشایخ و دهاقین
و خداوندان ضیاع و اگر متصل شود از تربیع دلیل کند بر پیدا
آمدن دروغ و مخالفت در میان عالم و منازعت میان اهل علم و
جستن بادها سرد و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر صلاح
کار مردمان و قوت حال علما و اشراف و اهل صلاح و اگر متصل
شود از مقابله دلیل کند بر تباهی احوال وزیران و آمدن برف
و ژاله و بسیاری بارانها و میل هوا بسردی و گرانی نرخها و الم

اتصال قمر بعطارد در دلو اگر منصرف شود از شمس بعد از اجتماع
و استقبال و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل کند بر جستن
بادها و آمدن برف و ژاله و سختی سرما و کاسدی بازارها
و اگر متصل شود بتسدیس دلیل کند بر صلاح کار دبیران و
اهل علم و استقامت احوال مشایخ و دهاقین و جستن بادهای
گرم و اگر متصل شود بتربیع دلالت کند بر جستن بادها و سخت
و سرما و تارکی هوا و مخالفت میان علما و اهل دین و خداوندان
سلاح و اگر متصل شود از تثلیث دلیل کند بر قوت حال اهل علم
و استقامت حال دهقانان و اهل ضیاع و بسیاری فواید اشیا
و اگر متصل شود از مقابله دلیل کند بر نقصان آب چشمها و قوت
حال دزدان و بریده شدن راهها و سختی سرما **اتصال قمر
بعطارد در حوت** اگر منصرف شود از شمس بعد از اجتماع و استقبال
و متصل شود بعطارد از مقارنه دلیل کند بر بسیاری سرما و باد
سخت و باران و اگر متصل شود از تسدیس دلیل کند بر قوت حال
وزیران و عاملان و اهل صلاح و پیدا شدن عدل و انصاف میان

مردمان عامه و اهل بازارها و اگر متصل شود بتربیع دلیل کند
بر مردن مردی بزرگ از دبیران و متصرفان و اگر متصل شود
از تثلیث دلیل کند بر میانه بودن حال اهل علم و زیادتی احوال
دهقانان و سعادت احوال اهل علم و اگر متصل شود از مقابله
دلیل کند بر جستن بادها و آمدن بارانها و برف و ژاله و مخالفت
میان اهل علم و دین و پیدا شدن دوستی در معاملات میان بازاریان

**الحکام اندر خالی السیر بودن قمر با اجتماع و استقبال در بروج
اول در حمل** اگر منصرف شود بوقت اجتماع و استقبال و خالی السیر
بود دلیل کند بر میانه بودن حال ملوک و اشراف و پیدا شدن
سعادت بعضی از اهل سلاح **خالی السیر در ثور** اگر منصرف شود
از شمس بعد از اجتماع و استقبال و خالی السیر بود دلیل کند بر فساد
احوال زنان و میانه بودن احوال اهل طرب و پیدا شدن تغیر در
عامه مردمان و نیکوئی احوال صناعان و اعتدال هوا و ارزانی نرخها
خالی السیر در جوزا اگر منصرف شود از شمس و خالی السیر بود دلیل کند
بر میانه بودن احوال زنان و میل هوا بتری و جستن بادها و تارکی
هوا **خالی السیر در سرطان** اگر منصرف شود و خالی السیر بود دلیل کند
بر بسیاری خیر و سعادت در عالم و قوت احوال اهل تجارت و نیکوئی
احوال صناعان **خالی السیر در اسد** اگر منصرف شود و خالی السیر بود
دلیل کند بر تباهی حال چهارپایان و هلاک بعضی از ستوران **خالی
السیر در سنبله** اگر منصرف شود و خالی السیر بود دلیل کند بر تباهی
حال زنان و خداوندان لهو و طرب و اصحاب ملاهی **خالی السیر در میزان**
اگر منصرف شود و خالی السیر بود دلیل کند بر تباهی حال چهارپایان و
بسیاری حیوان و تباهی حال زنان **خالی السیر در عقرب** اگر
منصرف شود از شمس و خالی السیر بود دلیل کند بر تباهی هوا و غلبه

الحکام خالی السیر

اهل شر و فساد خالی السیر در قوس اگر منصرف شود از شمس و
خالی السیر بود دلیل کند بر شکستن کاروانها و فساد اهل تجارت
خالی السیر در جدی اگر منصرف شود از شمس و خالی السیر بود دلیل
کند بر فساد احوال پیکان و جاسوسان و عامهٔ مردمان والله اعلم
خالی السیر در دلو اگر منصرف شود از شمس و خالی السیر بود دلیل کند
بر تباهی حال زنان و ضرر ایشان در احوال عامهٔ مردمان و استقامت
احوال اهل روستاها خالی السیر در حوت اگر منصرف شود از
شمس و خالی السیر بود دلیل کند بر ارزانی چیزها و حیوان آبی
و پیدا شدن عدل و انصاف در مردمان والله اعلم اتصال قمر
براس از مقارنه در برجها چون از اجتماع و استقبال منصرف شود
اول حمل اگر قمر منصرف شود از شمس بوقت اجتماع و استقبال و مقارن
شود براس دلیل کند بر زیادت شرف و بزرگی در اهل علم و دین
و خداوندان راستی و خصومت افتادن میان ایشان و ملوکان
و زیادتی قدر مشایخ و ندیمان و اشراف مقارن راس در ثور
اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر صلاح
اهل علم و اصحاب راستی مقارن راس در جوزا اگر منصرف شود
از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر پیدا آمدن بزرگی از
علما و خداوندان صلاح و پرهیزکاران مقارن راس در سرطان
اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر قوت
احوال مردمان و زیادتی قدر و جاه عالمان و بزرگان دین
مقارن راس در اسد اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود براس
دلیل کند بر صلاح کار ملوک و اجلا و بزرگان مقارن راس در سنبله
اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر نیکوی
احوال کشتها و بناها و بستانها مقارن راس در میزان

بعد اتصال قمر براس

اگر منصرف

اگر منصرف شود از شمس و مقارن براس دلیل کند بر قوت احوال
زنان پارسا و استواران مقارن راس در عقرب اگر منصرف شود
از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر قوت احوال سرهنگان
و لشکریان و بزرگان و خداوندان نهیب مقارن راس در قوس
اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر قوت
احوال میمان (?) و پیدا شدن زیادتی در تناسل چهارپایان والله اعلم
مقارن راس در جدی اگر منصرف شود از شمس و مقارن شود
براس دلیل کند بر ظفر یافتن مردمان بکارها و پوشیدن و بسیار
شدن اخبار اراجیف مقارن راس در دلو اگر منصرف شود از
شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر بسیاری رعد و برق در هوا و
بسیاری آب چشمها مقارن راس در حوت اگر منصرف شود از
شمس و مقارن شود براس دلیل کند بر قوت احوال ملاحان و زیادت
شدن آبها اتصال قمر بذنب در حمل بروج بوقت اجتماع و استقبال
اول در حمل اگر منصرف شود از شمس و متصل شود بذنب دلیل کند
بر بسیاری تفکر در اجلا و بزرگان و اندیشها ذنب در ثور دلیل کند
بر تباهی حال مردمان و اشراف و اجلا ذنب در جوزا دلیل کند بر
تباهی حال اجلا و دبیران و پیدا شدن عجب ذنب در سرطان دلیل کند
بر تباهی حال غربا و مسافران و ملاحان ذنب در اسد دلیل کند
بر خیانت و دروغ میان مردمان و نقصان شدن عمر ذنب در سنبله
دلیل کند بر تاریکی هوا درختان ذنب در میزان دلیل کند بر تباهی
حال چهارپایان و هوام زمین و نیکوئی احوال اهل تجارت ذنب در عقرب
دلیل کند بر فساد میان مردمان از هوام زمین و حرکات زمین و زلزله
و پیدا شدن تناسل ذنب در قوس دلیل کند بر اندک شدن تناسل
ستوران خاصه در اسبان ذنب در جدی دلیل کند بر نقصان جواهر
معدنی خاصه معدن نقره و سیماب ذنب در دلو دلیل کند بر نقصان
آب چشمها و کاریزها ذنب در حوت دلیل کند بر شکستن کار
وانها (?) و هلاک ملاحان و اندکی آبها دلیل کند بر
تباهی حال جانوران آبی و تباهی کار عامهٔ مردمان والله اعلم

بذنب

احکام کسوف

گفتار در کسوفات شمس بدانکه احکام کسوف بدان شهرها
باید کرد که کسوف باشد بر حکم ساعاتی را ماهی و اگر شمس باشد هر
ساعتی را سالی باید گرفت کسوف شمس حمل اگر قمر و شمس منکسف
شوند دلالت کند بر هلاکی مرگ و پیدا شدن فتنه در کشتها و زمین
بابل و سوخته شدن ولایت و هلاک شدن چهارپایان و اندکی میوها
و بر درختان و ارزانی نرخها و پیدا شدن فتنه در کشتها و اختلاف
نمودن عامه و اگر منخسف شود قمر در حمل دلیل کند بر پیدا شدن
زلزله در زمین بابل و بسیاری بیماریها و ظفر یافتن ملوک بر دشمنان
و نیکوئی عامه و زیادتی آبها و اندک شدن باران بناحیتها والله
کسوف ثور اگر منکسف شود در ثور دلالت کند بر بسیاری طاعون
در شهرها و هلاکی گاوان و چهارپایان و پیدا شدن دزدان و دزدکان
و بی‌نفع شدن راهها و اندکی بارانها و بر درختان و ارزانی نرخها
و اگر قمر منخسف شود در ثور دلیل کند بر پیدا آمدن خصومات میان
مردمان و افتادن حمل زنان و تباهی پیدا شدن در ایشان و
افتادن ملکی از ملک و مردن بزرگی و نیکوئی حال آن ملک که پس از وی
بنشیند کسوف جوزا اگر منکسف شود در جوزا دلالت کند بر مرگ
بزرگی از اهل دیوان و منجمان و بزرگان و تباهی حال کودکان و متفرق
شدن کارها مردمان و اختلاف پیدا شدن در میان خاص و عام
و مرگ پرستاران و خداوندان کارها باریک و اگر قمر منخسف شود
در جوزا دلیل کند بر پیدا شدن بیماری و مرگ عام و گرانی بندگان
و بسیاری دزدان و خون ریختن در اطراف کسوف سرطان
اگر منکسف شود در سرطان دلیل کند بر پیدا شدن وبا و نکبات
در عالم و ایمن نابودن کشتیها از غرق و پیدا شدن علامات
در آسمان و تباه شدن نباتها و درختان و کشت و هلاک شدن
مردمان فرومایه و اگر قمر منخسف شود در سرطان دلیل کند بر
پیدا شدن مرگ زنان حامله و رنج رسیدن ایشان بوقت

زادن و بسیاری طلاق افتادن میان زنان و شوهران و
اندکی شرم در زنان و تباه شدن طعامها کسوف باسد
اگر منکسف شود در اسد دلالت کند بر پیدا شدن طاعون در
خاص و عام و تباهی حال دهقانان و هلاکت بعضی از ایشان و مخالف
و شمشیر پیدا آمدن میان ملوک و اگر قمر منخسف شود دلیل کند بر
پیدا آمدن شمشیر مختلف و ویران شدن خانها بزرگان و بناها و
گشادن خانها و حصنها و محکم و پیدا شدن مکابره میان مرد
مان و رنج رسیدن بر اشراف و علما و بزرگان دولت از رنج و
مصادره و جستن بادها و پیدا شدن علامات در هوا و عسر شدن
ولایات زنان و بسیاری صید هوا و اندکی آب در چشمها و جویها
و خشکی هوا کسوف سنبله اگر منکسف شود در سنبله دلیل
کند بر هلاکت دوشیزگان و فساد میوها و طعام و پیدا شدن
بلا در دبیران و اهل تجارت و شغب پیدا شدن و اگر منخسف شود
دلیل کند بر پیدا شدن بیماری و درد شکم و افتادن خصومات در
کارها و زمین و غلات و تجارت و بسیاری سود یافتن بازرگانان
و نیکوئی حال ساعیان و اندک شدن رغبت مردمان در اسب و
حرص خاص و عام در کشتن درخت و کشاورزی و پاکیزه بودن
گیاها و کشتها کسوف میزان اگر منکسف شود در میزان
دلیل کند بر هلاکی و مرگ پیران و حرص مردمان بر علم شعر
و علامت پیدا شدن در آسمان و جستن بادهای مضر و کوفت
و شکستن درختان و دیوارها و بسیاری زلزله و نیکو شدن
کابینها مردمان و ارزانی نرخها و بیرون آمدن منحوسان و اندکی
آب دریاها و رنج و بلا رسیدن بعامه و اگر قمر منخسف شود دلیل
کند بر پیدا شدن ظلم و جور میان مردمان و اندکی باران زمستان
و بسیاری ابر و بادها و تباهی کشتها و بناها و میوها در فصل
ربیع و بسیاری بیماری خوف و اندک شدن خصومات والسلم

کسوف بعقرب اگر منکسف شود در عقرب دلالت کند
بر بسیار شدن مودبان در شهرها و خللی جویها و چشمها و
هلاک کردن کان و ناروا شدن بازارها و اهل سلاح و مردن
جنبندگان زمین و برندگان و سختی سرما و فوت کردن اهل
روم و دربند و پیدا شدن سختی و بیماریها و غرقه شدن مردمان
و هلاک مرزبانکان و اگر قمر منخسف شود دلیل کند بر بسیار شدن
و جنبندگان و پیدا شدن فتنه در نواحی مغرب و پراگنده شدن
مردمان و پیدا گشتن جادوییها و بسیار شدن درختان و زیان
شوی تباهی حال مسافران و مایل بودن طبع مردمان بعمارت
بناها مرتفع و بیماریهای صرع و اندک شدن حمل در برها و اگر
مشتری ناظر باشد دلالت کند بر ضد این **کسوف بقوس**
اگر منکسف شود در قوس دلیل کند بر پیدا شدن بلاهاء
بزرگ باصفهان و مصر و دشوار شدن معاملت و شرکت میان
مردمان و هلاک ستوران و چهارپایان و تباهی حال ملوک و
اشراف و بزرگان و هلاک شدن کودکان و پیدا شدن طاعون
در زمین مصر و جزیره فارس و اگر قمر منخسف شود دلیل کند بر
پیدا آمدن دشمنان و تباهی حال خداوندان تهور و پیدا شدن
نکبت و ظفر یافتن بر دشمنان و هلاک مردمان از سرما و باکین
بودن نباتها و کشتها و عزیز شدن چهارپایان و رنجوری پیدا
شدن در کودکان و خداوندان ستور و اندک شدن مالهای
ایشان و اندوهگین شدن مردمان **کسوف بجدی** اگر
منکسف شود در جدی دلیل کند بر هلاک چهارپایان و بسیاری
دزدان و دزدکان و ناروا شدن خرید و فروخت ستوران
و ارزانی ایشان و پیدا شدن برفان در کشتها و غرق شدن
کشتیها و اگر قمر منخسف شود دلیل کند بر اندکی شدن تناسل

تناسل مردمان و چهارپایان و بسیاری انکار کردن زنان
و افتادن پریشانی و اندوهگین شدن مردمان از مرگ و
بیرون آمدن دزدان در عقب و اندک شدن خرید و فروخت
و زمین و آب و کاریز و پیدا شدن شهاب و ستارگان خوفناک
کسوف بدلو اگر منکسف شود در دلو دلالت کند بر مردن
چهارپایان و ارزانی نرخها و کساد بازارها خاصه ازان
برده و اندک شدن شهوات مردمان و سخت شدن
روزگارها و بسیار جستن بادها و حادثها در آسمان
و اختلاف پدید شدن در زمین مغرب ترک و عاصی شدن
مردمان مغرب از ملکان خود و اگر منخسف شود دلیل کند
بر بسیار شدن شر و بلا و ریختن خون ناحق و پیدا شدن
یرقان در کشت مردمان و هلاک شدن ایشان و پیدا شدن
دشمنان و درد پای و شکم مردمان **کسوف بحوت** اگر
منکسف شود در حوت دلیل کند بر هلاک شدن حیوان
آبی و ستوران و هوام زمین و گرانی گوشتها و بسیاری ابرها
و سختی گرما و بسیار آمدن ژاله و برف و صاعقه و سرما
و تباه شدن رزها و ارزانی ستوران بزرگ و فراخ شدن
آبهای دریا و بسلامت بودن ملوک از رنج و اگر قمر منخسف
شود دلیل کند بر اندکی طعام و بسیاری ماهی و اندکی شدن
آبهای دریا و منفعت یافتن از سبع و تری چهارپایان و بسیار
شدن میوهها و درختان و این احکام که گفته شد در
شهرها باشد که بدان برج منسوب باشد که کسوف
در آن برج باشد والله اعلم بالصواب تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب فی یوم الاربعا منتصف ربیع الآخر
سنه سبع و خمسین و ثمانمایه الهجریه النبویه و علیه

اندر کسوف آفتاب در ماههای عربی جون در محرم کسوف
باشد دلیل کند که در آخر سال تنگی بود و درد و رنج بسیار
بود و سلطان را بر دشمن ظفر نباشد و در این سال زلزله
عظیم بود جون سال بگردد بصلاح باز آید جون در صفر باشد
دلیل بود بر تنگی و جور و ظلم بسیار بود و کشتن و فساد بود در
میان عرب و سلطانان بر دشمنان ظفر یابند و گاو و گوسفند
نعمت تمام بود جون در ربیع الاول بود صلح افتد در میان مردم
و گاو و گوسفند فراخ بود و در آخر سال تنگی باشد و در میان
سلاطین قتل بسیار بود و در بادیه وبای آتش بود جون
در ربیع الاخر بود دلیل کند که مردی از پادشاهان بزرگ بمیرد
و بسیار رنج بمردمان وی رسد و خارجی خروج کند بر سلطان
و خلقی عظیم کشته شود و غوغا در میان مردم پدید آید و در
ناحیت مصر کشتن بسیار بود جون در جمادی الاول بود
در میان مردم همه خیر و خرمی بود و بناحیت مصر تنگی عظیم
بود و در آخر سال در مغرب تنگی پدید آید و مردم از آن رنجور
شوند جون در جمادی الاخر بود در مغرب مردی عظیم بمیرد
و بناحیت مصر تنگی عظیم بیفتد و در آخر سال در حد مغرب
تنگی بود و جون در رجب بود سه ماه باران بسیار بود
پس ساکن شود و در زمین حالی عظیم پدید آید و ملخ بسیار
بود جون در شعبان بود سال تنگ گردد و در آخر سال
باران بسیار گردد و مردم بسلامت باشند و در ناحیت
مغرب وبای افتد و باخر سال بیماری باشد اما مرگ کم بود
جون در رمضان بود پادشاهان و بزرگان همه مطیع
پادشاه فارس شوند و پادشاه روم غلبه کند و بر پادشاه
عرب و در این سال باران بسیار بود و در زمستان

درمیان عرب کشتن بسیار بود جون در شوال بود
جنگ و کارزار بسیار بود و در هندوستان سال تنگ بود
و نبات بسیار بود و باران بسیار بود جون در ذوالقعده
بود سه روز باران بود پیوسته و بس اندکی شود و آفت
بسیار رسد و در این سال هیچ رنجی نرسد مردم را و نبات
را بتابستان بسیار بود و پادشاه هند را بکشند و میان
پادشاه بابل و دشمنان قتلی بباشد و ظفر پادشاه بابل را
بود و از زمین گنجی برگیرند جون در ذوالحجه بود باد و
سرما بسیار بود و آب چشمها کم شود و بجانب مغرب دد
و دام بسیار بود و نرخها ارزان باشد و بر پادشاه خارجی
خروج کنند و در فارس آب و طعام کم شود والله اعلم
اندر کسوف قمر در ماههای عربی جون خسوف قمر در محرم
بود پادشاهی بجانب مغرب بمیرد و درین سال غله ارزان
شود بسیار و برف و باران بسیار بود و سه سال در مغرب
مرگ بود و نبات زمین بسیار بود و غلها آفت رسد و ببابل
مرگ و قحط بود و بکوهستان میوهها را آفت رسد و بر سلطان
یکی خروج کند و ظفر سلطان را بود و غنیمت یابد جون در صفر
بیماری سخت و باران بسیار و بآخر نعمتها بسیار بود اما بناحیت
فارس باران بارد اندکی و بناحیت کوهستان میوه بسیار بود و
پادشاهی بیمار بود سخت اما رنجش زایل شود در ربیع الاول
توانگران را رنج رسد و درویشان را نیک بود و علت یرقان بود
همه جانب و جانب مشرق بود کشتن بسیار و میوه بسیار بود اما
کرمش در افتد و ماهی کم شود و ملخ بسیار بود در ربیع الاخر
باران بسیار بود و کشتها همه نیک بود و همه با خیر و نیکی باشد و
بآذربایجان سه سال پادشاه بود دشمن ظفر یابد و قتلی عظیم بود

در جمادی الاولی بهابسیار بود و پادشاها نرا مصیبتی رسد
وسلطان دشمنی را بکشند و در شام وبای عظیم افتد در جمادی
الاخر دلیل کند که باران کم بود و بزمین مصر تنگی بود و مردم در
تنگی افتند و پادشاه بابل بجانب مغرب شود و ظفر یابد و گاو
و گوسفند را وبا افتد و مبارک بود بر اهل مغرب و در دیگر جایها
مبارک نبود در رجب بجانب مغرب تنگی باشد و مرگ بسیار بزمین
بابل و باران و رعد و درد چشم و مورچه بسیار بود در شعبان
دلیل کند که بیماری بسیار بود و خونها بناحق بسیار بریزند و
توانگران را مال بماند و درویشا نرا تنگی بود و پادشاه و رعیت
در سختی افتند و مرگ و با در مردم افتد چون در رمضان بود
برف و باران بسیار بود و سرما عظیم و مردم را دردها عظیم
بود و در زمین فارس مرگ جوانان و کودکان بود در شوال
پادشاها نرا وفات رسد و بکشند و فرزندان ایشان بجا
پادشاهی بنشینند و طعام کم شود و نرخها گران بود و زلزله
عظیم افتد و مردم را آفت رسد در ذو القعده بزمین بابل
سختی و مرگ عظیم بود و در آخر سال مرگ کودکان بسیار بود
و بپارس و مغرب نرخها ارزان بود در ذو الحجه سالی نیک بود
و باران بسیار آید اما ترس در دل مردم افتد و پادشاه روم
بمیرد و قتل عظیم بباشد **احکام ماهها** چون محرم روز یکشنبه
بود سرما سخت بود و عدد کودکان کم شود و دردها مختلف پدید
آید و مرگ سخت بود و انگبین کم بود و در آخر سال دردها بیشتر بود
و مرگ کاران بود و سلطان بقتل آید و سلطانی را در مشرق
غلبه کند چون در دوشنبه بود باران بسیار بود و مرگ مفاجا
بود و گرما بسیار بود و کشت را آفت رسد و درختها بزیان آید
و دردها بسیار بود و انگبین کم بود و یکی خروج کند بر سلطان
در ناحیت مشرق و مرگ زنان بود و حوا این روز زاده و

مولود

مولود نبی علیه السلام این روز بود چون روز سه شنبه بود زمستان
سخت بود و برف بسیار بود و تابستان خوش بود و خرما کم بود
و مرگ مردم بسیار بود و غلها بسیار بود و مرگ گوسفندان
بود و درختان را آفت رسد و نرخها ارزان بود و وبا بود در ناحیت
مغرب و شام و خلق بسیار بمیرند و یکی بر سلطان خروج کند و
غلبه سلطا نرا بود و ببابل آفت رسد چون روز چهارشنبه بود
زمستان میانه بود و بسیاری باران بود و دردها عظیم بود و
بیماری و وبا بود و تابستان خوش بود و طعام بسیار بود و میوها
فراوان بود و بزمین بابل آفت رسد چون روز پنجشنبه بود
زمستان خوار بود و انگبین و میوه بسیار بود و نیز مرگ و وبا
بسیار بود و آخر سال زمین بابل وبا و اول سال بزمین روم و بر
مسلمانان ظفر یابند و آخر سال مسلمانان ظفر یابند و در بادیه
هولی عظیم افتد و پادشاه عرب بر ایشان ظفر یابد چون
روز آدینه بود زمستان سهل بود و ابها کم بود و نرخها گران
بود و درختا نرا آفت رسد و یکی خروج کند بر سلطان و
ظفر سلطا نرا بود و خلقی عظیم کشته شوند و درم و دینار
عزیز بود چون روز شنبه بود زمستان سخت بود و سرما
صعب بود و مرگ کودکان و پیران بسیار بود و در هر ناحیت
تشویش و اضطراب بسیار بود والله اعلم تمت الکتاب

جدول اثنا عشریه

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ادوار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی
ثور	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح
جوزا	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه
سرطان	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د
اسد	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر
سنبله	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س
میزان	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د
عقرب	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه
قوس	ح ی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح
جدی	ط ل	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی
دلو	ی ل	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل
حوت	یا ی	یب ح	ا ه	ب د	ج ر	د س	ه د	و ه	ز ح	ح ی	ط ل	ی ل

باب ۶۴ اندر درد کرده بدانک اگر با درد کرده آماس باشد رگ باسلیق بباید زدن و آب تخم خیار و خیار بالنگ و کدو و خرفه و خشخاش با لعاب اسفیوش بباید دادن و شراب بنفشه و کشکاب و آب باقلی با روغن بادام خوردن و آب عنب الثعلب و سبزی آب و خطمی و صندل و گلاب بر آنجا نهادن و رنج بردن و بانگ بر داشتن و اسفاناخ و کدو و کشنیز تر و کیو خوردن و خرفه هندی و خیار و نی شکر خوردن و چون تب زایل شود و حرارت کم شود موم روغن باید مالیدن از پیه مرغ و روغن بنفشه کرده و اگر دردی در کرده باند در آب گرم می باید نشستن چند بار شفا یابد ان شاء الله باب ۶۵

اندر سوختن بول بدانک سوختن سر قضیب و مثانه و مجری از گرمی بود و اگر چه آب تاختن بسیار آید هیچ گرمی نباید دادن البته علاج این علت لعاب اسپیوش و شیره تخم خیار بالنگ و کدو و خشخاش و کیو و جلاب خوردن و روغن بادام و روغن نیلوفر مالیدن و خرفه هندی خوردن و مسکه و شکر سفید خوردن و مزور بزرشک و کشک و ماش و اسفاناخ و کدو و چیزها تر و سرد خوردن و موم روغن مالیدن و اگر بدین زایل نشود روغن بنفشه و لعاب اسفیوش و شیر زنان بزراقه در سوراخ قضیب ریختن و هیچ چیز سودا انگیز نخورد و از شراب و ماهی تازه و خرما و پنیر پرهیز باید کرد و جماع کم کند و مرغ و شوربا میخورد بگوشت بره و [illegible] میکند و حب المقل و معجون مقل بکار میدارد و هر وقت مقل را بر مقعد دود کند نافع بود و شفا یابد

اندر ماهیت و کیفیت قوس و قزح از قول حکما مصر

باید دانست که قوس انگاه ظاهر گردد که میغ بود بغایت تر و اجزای او مستوی و راست یعنی پاره بود از کره که مرکز او زمین باشد و باید که باران می بارد و یا بخاری باشد تر و خرد اجزای میان آن میغ و میان زمین و میان روی آفتاب باید که گشاده بود و نزدیک بود بزمین که اگر آفتاب بر میانه آسمان بود قوس نتواند بودن اما بوجهی دیگر پس از این یاد کنیم چون حال بر این جمله باشد و کسی پشت بسوی آفتاب کند و در آن میغ و بخار و باران بنگرد آن قطرهای باران و اجزای بخار هر یکی افروخته و صقیل باشد و وضعشان چنان بود که شعاع بصر از ایشان بزاویه مساوی با آفتاب نتواند نمودن اما لونش نماید و لون نیز مرکب نماید از لون آینه و روشنی آفتاب و آن میغ نیز چند سبز بود تاریک تر نماید پس لونی پیدا آید مرکب از روشنی و تاریکی و از آن جهت بر شکل کمانی بود که اجزای شعاع بصر از ایشان منعکس شود بر وضعی باشد که اگر آفتاب قطب دایره سازندی و دایره کندی آن قدر از این دایره که زیر زمین افتد بر آن اجزا اگر گردی و ناچار باید که میغی بر این صفت که گفتیم در پس باران و باد در پس آن اجزای بخار بود و اگر نه مجرد این اجزای بخار قوس و قزح پدید نیاید زیرا که هر یکی از اینها شفاف اند یعنی بصر در ایشان گذر کند و آنچه از پس ابری بود ببینند و چون شفاف باشد و چیزی در پس ایشان نبود چون میغ یا کوه بصر از ایشان منعکس نشود چنانک بگذر اگر در هوا بدارندش چنانکه در پس او هیچ دیواری و چیزی کثیف نبود آینه نشود و بصر از او منعکس نگردد یعنی چیزی در او ننماید و اگر در پس او

کثیفی

کثیفی بود آنگه آینه و در چیزها بنماید و غالب آن بود که این کمان را سه لون بود در سه پاره او یکی سرخ از او سرخ روشن و یکی سرخ گرفته که با سیاهی همچون ارغوانی و در میان هر دو لونی بود چون لون گندنا و گاه گاه بود که لونی زرد بازان آمیخته بود و بعضی حکما ایشان را مساس گفته اند و شاگردان پیشوای حکیمان ارسطاطالیس بوده اند خواسته اند که علت این الوان پیدا کنند که چون بدین سه لون باشد گفته اند که آن پاره که سرخ باشد از آن بود که آفتاب نزدیکتر باشد و روشن تر نماید و چون روشنی بیشتر با سیاهی بهم دیده شود از روشنی و سیاهی رنگ سرخ تولد کند و آن پاره که ارغوانی است از آنست که آفتاب دورتر بود و روشنی کمتر باشد و تاریکی بیشتر بسیاهی نزدیکتر بود و در میانه لونی بود میان سرخ و ارغوانی پس لون گراتی یعنی لون گندنایی از این سبب در میان آن هر دو لون حاصل می شود و اگر چنین بودی که ایشان گفته اند بایستی که میان سرخ و ارغوانی گندنا بودی که لون سبز از ترکیب زردی و نیل بود نه از ترکیب سرخ و ارغوانی و اگر از ترکیب زرد و ارغوانی حاصل می شود این لون سبز باید که آنگاه بودی که لون زرد حاصل بودی و گاه بود که این زردی نبود زیرا که لون گراتی از ترکیب زردی و نیل بود **قول دیگر** اتفاق حکما است که قوس و قزح عکس شعاع آفتاب است اندر بخاری که در هوا باشد و سبب پیدا آمدن آن آن بود که یاد کرده شد در فصل اول و بیشتر در فصل بهار پدید آید یا در فصل خزان و در جانب مشرق باشد یا مغرب و ابو معشر اندر کتاب احکام

آورده است و تاثیر عظیم یافته چون بدید آید بنگرند تا آفتاب در کدام
برج است و علم آن طلب کنند اثر احکام قوس و قزح در دوازده برج
آفتاب در حمل اگر در مشرق بینند وبا و بیماری بسیار بود و چون در مغرب
بینند خوشدلی رعیت و سلامتی عالم باشد آفتاب در ثور اگر در مشرق
بینند فتنه و غلبه دزدان بود و در مغرب فراخی نعمت و ارزانی نرخ
آفتاب در جوزا چون در مشرق بینند میان علما و بزرگان خصومت افتد
و از مغرب تنگی و قحط باشد در دیار روم آفتاب در سرطان در مشرق آب
و نعمت بسیار باشد و در مغرب میوه بسیار باشد و نعمت فراخ اسد
در مشرق بینند ایمنی راهها باشد و در مغرب خروج خوارج بود
سنبله در مشرق بینند اضطراب و فتنه بسیار بود و در مغرب
ارزانی نعمت بود میزان وبا و بیماری بسیار بود و در مغرب دل
مشغولی ملوک بود عقرب در مشرق بینند در بلاد ترک نعمت
ارزان بود در مغرب بینند ارزانی نرخ غله و ایمنی قوس در مشرق
بینند فراخی نعمت و راحت خلق در مغرب در دیار روم و شام
قحط بود جدی در مشرق بینند مرگ امامان و علما بود در مغرب
مرگ ملوک و سلاطین بود و انقلاب ملک دلو در مشرق بینند
ایمنی و نعمت بسیار بود در مغرب علتها خون پیدا آید حوت
در مشرق بینند در جزایر ایمنی بود در مغرب در روم قحط
و وبا بود والله اعلم

روایت است از ابو معشر بلخی که گفت چون خواهی که بدانی که احوال
سال چون خواهد بود بنگر که اول روز نوروز کدام روز است و با یام
روز احوال سال بدانند اینست شنبه هر وقت که نوروز روز شنبه باشد
آن سال بر زحل بود دلیل کند که در آن سال بعضی از میوهها آفت رسد
و سالی سخت بود و پادشاه با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و میان ایشان
گفت و گوی بسیار بود و لیکن بعاقبت صلح کنند و مردم را راحت رسد
خاصه عوام را یکشنبه هر وقت که یکشنبه نوروز باشد دلیل سال
آفتاب است نماید که در آن سال میوهها بسیار باشد و فتنه در میان
مردم عوام کم بود و دد و دام بسیار باشند خاصه گرگ و بیماری
در آن سال از درد سر باشد اما کشت بسیار بود دوشنبه هر
وقت که روز نوروز دوشنبه بود دلیل بر قمر است دلیل کند که در آن
سال نعمت تمام و باران بسیار بود و ظالمان ظلم بسیار کنند و کودکان
بسیار زایند و میان پادشاهان گفت و گوی و منازعت باشد
سه شنبه هر وقت که روز سه شنبه نوروز بود دلیل آن سال بر مریخ کنند
دلیل کند که در آن سال بیماری بسیار بود اما سالی فراخ و با نعمت بود
و جا جا میوه کمتر بود و خویشان از خویشان ببرند و فرزند بر مادر
و پدر عاصی شود و پادشاهان و کسان ایشان را نیکو بود اما
مکر و حیلت بسیار بود چهارشنبه هر وقت که روز نوروز چهارشنبه بود
دلیل کند که آن سال بر عطارد است سختی در آن سال بسیار بود و
نزله و زکام و باران در آخر سال بود و سلطان وقت سخت قوی حال
باشد و پادشاهان وقت مطیع وی شوند و قحط و تنگی در این

سال نماید و از چند حال بگردد **پنجشنبه** هر سال که نوروز پنجشنبه
باشد دلیل آن سال مشتری باشد می نماید که در این سال
نعمت فراخ باشد و کار سلطان سخت نیکو باشد و خلایق سخت
مطیع وی شوند و آنچه از پیش سلطان رفته باشند باز آیند
و هر کار که خواهد از دست او بر آید و امن و نعمت بود و عدل
و انصاف **آدینه** هر وقت که نوروز آدینه باشد دلیل سال
بر زهره بود و نماید که در آن سال نعمت فراخ بود و لیکن بیماری
نیز بسیار بود و پادشاه وقت چند روز بیمار شود و لیکن
بسلامت بگذرد و فساد زنان بود و کار سلطان ضعیف بود
و العلم عند الله تعالی و الله اعلم

مدخل نوروز قدیم اگر نوروز قدیم روز شنبه بود کارزار و خون ریختن
بسیار باشد و کشت تنگ باشد و گریختن و سختی بسیار بود و اگر یکشنبه
بود کشت نیک باشد و سال فراخ و پادشاهان در شهرها آرام
گیرند و درویش و توانگر سازکار باشند اگر دوشنبه بود مردم
را گریختن بسیار بود و آبها و بارانها اندک باشد و اگر سه شنبه
بود کشت همه بخوشد و تنگی طعامها بود و تشویش بسیار بود
اگر چهارشنبه بود پادشاهان حرب کنند و آبها فراخ بود و
نعمت را حدی نباشد و اگر پنجشنبه بود پادشاهان داد و عدل
کنند و سال نیک باشد و مردم را نیک باشد و اگر آدینه بود
سال نیک باشد و نان فراخ بود و متاع بجز نان تنگ باشد
و بیماری چهارپایان بسیار باشد و العلم عند الله و الله اعلم

**روایت است از ابو معشر بلخی در اختیارات ایام قدیم که کدام
روز چه کار را شاید و چه کار نشاید از اول ماه تا آخر ماه بتمامی معین کرده**
روز اول ماه هرمزد گویند آن روز است که خدای تعالی آدم را آفرید
روزی نیکست مبارک و گزیده از همه کارها و شغلها و هر که را در این
روز فرزندی آید نیک بخت باشد و بر مادر و پدر مبارک و هر که در
این روز سوگند خورد عقوبت یابد و هر که در این روز بیمار شود
عاقبت خیر یابد و جامه بریدن نیک باشد **روز دوم بهمن گویند**
آن روز است که خدای تعالی حوا را از بهر آدم آفرید روزی نیکست از
بهر لهو و طرب و نکاح کردن و هر فرزندی که در این روز از مادر در
وجود آید مبارک باشد و هر که در اول این روز بیمار شود زود به شود
و در آخر این روز بیمار شود سخت بود **روز سوم اردیبهشت گویند**
روزی بد است آن روز است که خدای آدم و حوا را از بهشت بیرون
کرد و سخت نحس است از همه کارها حذر باید کرد و سفر نیز بد بود و
بیماری در این روز گران بود و بباید ترسیدن **روز چهارم شهریور گویند**
روزی مبارکست و فرخ و گزیده و لهو و طرب و نکاح کردن و چهار
پای خریدن و بنو بار بر چهارپای نهادن و صید کردن و تزویج
کردن و هر بیعی نیک باشد **روز پنجم اسفندارمذ گویند** آن روز است
که هابیل قابیل را کشت و قربان کرد و حق تعالی بپذیرفت روزی
نحس است و از همه کارها حذر باید کرد **روز ششم خرداد گویند** روزی
نیک است پرسیدن بیماران و غیره و صید در بر و بحر نیک بود و
سفر کردن زود باز آید و حاجت را و غنیمت در این یابند

روز هفتم مرداد گویند روزی فرخ و محبوب است در همه کارها و
نکاح کردن و جامه بریدن و فرزند که در این روز آید مبارک باشد
و صید کردن و نزدیک پادشاه رفتن و سفر کردن و بنا کردن و تخم
کشتن و درخت نشاندن همه نیکو بود روز هشتم دیبادر گویند روزی
مختار است همه کارها نیک باشد و حاجت و بیع و شری و در این روز
هر که بیمار شود زود به شود و فرزندی که درین روز بوجود آید
همه کامی و مرادی بیابد و از دنیا نرود تا همه کامی ببیند و صید
و سفر نیکست و نزدیک پادشاه رفتن و حاجات خواستن نیک است
روز نهم آذر گویند روزی سبک است و نیک و در این روز مولود نوح
علیه السلام بوده است و روز بیع و شری است و هر که سفر کند زود باز آید
با مراد و هر که بیمار شود زود شفا یابد و طلب همه کار کردن نیک است
روز دهم آبان گویند روزی فرخ است و گزیده پیش پادشاه رفتن
نیکست و فرزند که در این روز آید فراخ روزی بود و مبارک و هر که
بیمار شود شفا یابد بیع و شری و همه کارها نیک است روز یازدهم خور گویند
روزی خجسته است و مولود شیث علیه السلام در این روز بود و همه شغلها
شاید کردن از بیع و شری و سفر و نزدیک پادشاه رفتن و هر که در این
روز بیمار شود زود شفا یابد و فرزند که در این روز در وجود آید
مبارک و میمون باشد و زندگانیش دراز باشد روز دوازدهم ماه گویند
روزی مبارکست از بهر همه شغلها و مانند روز یازدهم است مبارکی
از همه بابی روز سیزدهم تیر گویند روزی نحس است و از همه کارها حذر
باید کردن و سکون و خاموشی بکار باید و خرید و فروخت هیچ نباید

کردن روز دعا و تسبیح است روز چهاردهم جوش گویند روزی
فرخ و گزیده است و ذو القرنین در این روز سد یاجوج و ماجوج
کرد و دیوگاه ویران نشود و فرزند که در این روز آید نیکو و
با کمال باشد و هر که در این روز بیمار شود دیر بکشد اما بنباید
نرسیدن روز پانزدهم دیبمهر گویند روزی صالح و نامی و نیکوست
و نامی است از نامها خدای تعالی و هر که در این روز بوجود آید
بزرگ همت و دانا باشد و عمل شاهان و شغل پادشاهان کند
و آن روز است که ایزد تعالی لفظها پراکنده کرده است و هر یک
لفظی برداشته اند چه تازی و چه پارسی و چه ترکی و هندی و
عجمی و در هر کار سخت مختبر است خاص کودکان پیش معلم نشا
ندن روز شانزدهم مهر گویند روزی نحس و مذموم است و هیچ کار
نشاید سفر درین روز هلاک آید و بیمار در این روز نیک نشود
و حاجت در این روز نشاید خواست که بر نیاید و حذر و سکون
باید کرد و بجنگ نباید رفتن روز هفدهم سروش گویند روزی نیک
است و صافی بهمه حاجتی اختیار است چون طلب کنند بر آید
و کشتن و درودن و بنا کردن و نزدیک پادشاه رفتن و فرزند
که در این روز آید نیکبخت باشد اما اهل البیت برو دشمنی
کنند و نیز مخاطره باشد روز هجدهم رشن گویند روزی متوسط
است نیم روز نیک است و نیم روز بد است و روزی گران است
و از همه کارها حذر باید کرد تا بسلامت باشد روز نوزدهم فروردین گویند
روزی مختار است در همه عملی و همه حاجتی پیش پادشاه شدن

وکارها نوجه بدست کرفتن نیکاست و فرزند که دراین روز آید
مبارک باشد و مشفق بر عیال خویش **روز بیستم بهرام گویند** روزی
فرخ و مختار است شاید طلب حاجت کردن و بیع و شری و زرع و
حرز و بنا و سفر و زن کردن و پیش پادشاه رفتن بهمه نوعی
مبارک باشد **روز بیست و یکم رامیار گویند** روزی نحس و مذموم است
خصومت و خون ریختن دراین روز بوده است حذر باید کرد
از همه شغلها و فرزند که دراین روز آید درویش و محتاج باشد
و سفر نیکو باشد و بیماری دراین روز گران باشد و باید ترسیدن
روز بیست و دوم باد گویند نیکست سفر رفتن و بیع و شری و هر
حاجتی و نکاح کردن و جامه بریدن و چهارپای در پروار
بستن و صدقه دادن و صید کردن و همه شغلها مختار است
و هرکه دراین روز بیمار شود زود نیک شود و مسافر زود با
منفعت باز آید و طلب دوستی و چیزها نو کردن نیکست
روز بیست و سوم دی بدین گویند روزی مبارکست و همه شغلها
اختیار است و نکاح کردن و جامه بریدن و چهارپای خریدن
و تزویج و تجارت و دخول پیش همه نیکست و سفر با غنیمت
باز آید و فرزند دراین روز صالح بزاید **روز بیست و چهارم دین گویند**
روزی متوسط است اما مردم دراین روز سختیها ببینند و هر
کاری که کنند نیکو نباشد و سفر نباید کردن و هرکه بیمار شود
به نشود و از کار و عمل حذر باید کرد و نزد پادشاه نباید شد که راست
نیاید **روز بیست و پنجم ارد گویند** روزی ردی و مذموم است و بیع

کار نشاید کرد و سفر نشاید رفت و تزویج نشاید کرد و پیش
پادشاه نباید رفت و هرکه دراین روز بیمار شود مخاطره بود
روز بیست و ششم اشتاد گویند روزی گزیده است و اختیار در
کارها و شروع نمودن و پیش پادشاه رفتن و بیع و شری و
تزویج و سفر نیکست و بیمار را شفا است دراین روز **روز بیست و
هفتم آسمان گویند** روزی مبارکست و همه شغلها شاید کردن و
بیع و شری نیک بود و سفر کردن نیک باشد و هرکه دراین روز از
مادر در وجود آید زندگانیش دراز بود و کشتن و درودن و
عمارت و رختن و بنا کردن همه نیکست **روز بیست و هشتم رامیاد گویند**
روزی مبارکست همه کارها شاید کردن و هر فرزند که دراین روز زاید
مبارک و فراخ روزی بود و در میان مردم محبت و سفر کردن و جامه
بریدن و بیع و شری جمله نیکست و صالح و محبت **روز بیست و نهم اسفندار گویند**
روزی مختار است و صالح و گزیده در همه چیزی و سفر کردن با سود
آید بیع و شری و تجارت نیک است و جامه بریدن و پوشیدن و نزد
سلطان رفتن و عبادت کردن و صدقه دادن جمله نیکست
روز سی ام انیران گویند روزی نیک و تمام و فرخ و صالح است
و ختم روزهاست و کفایت شغلها است و روز حاجاتست و سفر
و بیع و شری و دارو خوردن و کره اسب آموختن و نو بر اسب
نشستن و تخم افکندن و عمارت کردن نیک باشد و بیمار در
این روز به شود و هر فرزند که دراین روز در وجود آید حلیم
و بردبار و دانا باشد و تزویج نیکو بود والسلم تمت الروزنامجه

رساله در صنعت کردن قپان نخست عمودی سازد بدان
طول که خواهد پس زنجیره و طبقه و عقرب آن قدر که خواهد
بسازد و موضع علاقه آنجا که خواهد سوراخ کند و علاقه بر
آنجا ترکیب کنند پس قپان بیاویزد و بنگرد که بچند من راست
باز ایستد و آن قدر نگه دارد پس فتح پرکار از موضع علاقه
تا موضع عقرب بگشاید و پس پای پرکار بر موضع علاقه نهد
و بر عمود نشان کند بدان سر دیگر و عمود جمله بدان فتح قسمت کند
و پس رمانه بدان وزن که خواهد بسازد پس آن قسمتی که بر عمود
کرده باشد بران وزن قسمت کند و ابتداء نشانها علامت قپان
آن وزن که قپان راست می ایستد طرح میکند و مبدا از چند آن
من از موضع علاقه نشان میکند تا آخر

فصل

چون خواهد که وزن رمانه بدان پای پرکار بر موضع عقرب نهد
و با موضع علاقه بگشاید و پس همان فتح نگاه دارد و بر عمود
نهد و بداند که ما بین سر پرکار تا سر دیگر چند من بود که آنچه باید
وزن رمانه بود دیگر چون خواهد که بداند که قپان بچند من
راست باز ایستد بی رمانه پای پرکار بر نقطهٔ علاقه نهد و
تا بدان قسمت که خواهد از عمود فتح پرکار بگشاید و پس همان
فتح بر عمود قپان نهد و بداند که ما بین چند است و از آنچه در اول
یافته است بر ود آنچه بماند قپان بدان قدر باز ایستد بی رمانه
دیگر چون خواهد که قدری از هر چیز که باشد بقپانی برکشد
که آن قپان کم از آن برآورد که آن چیز باشد طریقش آنست

که

که قدری بر رمانه افزاید که نسبتی دارد با رمانه چنانکه ربع
یا خمس یا سدس یا مضاعف پس چون افزوده باشد آن چیز
برکشد و بنگرد که چند منست یافته است پس آن قدر که قپان
بدان راست باز می ایستد از آن وزن وضع کند و آن قدر که بر
رمانه افزوده باشد بر نسبت بر باقی آن چیز افزاید و پس آن
قدر که وضع کرده است هم برین جمع افزاید که آنچه یابد وزن آن
چیز بود والسلم رساله در خواص اگر کوکرد و باقلی با گندم بزند
و آن گندم در ابدان ماهیان اندازند هر چه آن گندم بخورد بر سر
آب افتد چنانکه بدست بشاید گرفت اگر باقلا و کوکرد یک شب
بهم در آغازند و دیگران باقلی کبک بخورد البته نتواند بریدن
چنانکه بتواند گرفتن اگر لختی کوکرد با گندم بجوشانند هر مرغ که از
آن گندم بخورد بی هوش گردد و چون روغن زیت در دهنش
ریزی با هوش آید و اگر مرداسنگ و زرنیخ با خمیر بیامیزند و
بماکیان دهند چون بخورد در وقت بیفتند بسان مرده و اگر خواهد
که بهش باز آید با آب سرد بشورند در وقت برخیزد و اگر لعاب
بزر قطونا در دست مالند و کژدم بدست گیرند زخم نتواند کردن
البته و اگر نمایند که ما دیو در شیشه خواهیم کردن شیشه صافی بستانند
پس پنج شش قطره آب عرق در وی چکانند چون مردم در آن شیشه
نگرند صورت دیو بینند اگر خواهد که آب چون خون گردد قلقند
سبز و بوره بساید و در آب ریزد برنگ خون شود و اگر جگر
گاو خشک کنند همین فعل کند و اگر جوزی بستانند و بلبنه بر آن

بران بجد و در روغن زند و بپزو زد هر کجا که برد جون سمع می سوزد واکر
نبیذ ترش کردد و قدری کل از دیوار در وی افکند و نیک بجنباند و بنهد
تا باز نشیند آن ترشی از وی برود واکر نبید تیره خواهد که روشن
شود سفیدهٔ خایه در وی افکند و بجنباند نیک و بنهد زمانی تا صافی
شود واکر شراب در خنب تباه شده باشد تخم کرفس با خاکستر
بیامیزد وازو کروهها کردن و در خم ریختن تا بصلاح آید باب
در نمودن لعبها جون انکشتری میان قومی پنهان کنند و ترا کویند
بکوی که که دارد ترا از آن قوم یک شخص را بکوی تا از دست راست
خود بشمارد تا آنکس که انکشتری دارد و آن نیز که انکشتری دارد در
شمار آورد پس جون شمرده بود که نیمهٔ آن جمله بروی فزای جون فزوده
باشد ببرسد که در آن حاصل کسور افتاد اکر کوید افتاد یک عدد
تو نکاه دار واکر کسور نیفتاده باشد هیچ نکاه مدار پس جون کسور
افتاده بود کوید کسور تمام کند پس دیکربار کوید نیمهٔ آن مبلغ بر آن
جمله فزای جون فزوده بود بپرسد که کسور هست اکر کوید هست تو
دو عدد دیکر نکاه دار واکر در اول یکی داشته باشد بران افزاید
این دوکانه و پس کوید کسور تمام کند پس کوید از آن جمله که داری
نه طرح کن و بهر نهی که طرح میکند تو جهار بران عدد فزاید که دارد
و همچنین نه نه طرح میکند تا کوید که هیچ نه نمانده است پس انچه
حاصل شود با تو از دست راست آن مرد بشمارد بقدر آن عدد
که دارد با بدان شخص که حساب بینجامد آن شخص انکشتری دارد
باب اکر خواهد که ترازوی کند که از وی عیار زر و سیم و مس و برنج

وصلها

و عقاقیر و ساختن حلیها کیرند و فزونی هر یکی بر هر یکی بداند
باید که ترازوی بسازند برین کردار که یاد کنیم اول شاهین او را
زبانه باشد راست بر میان شاهین جنانکه هر جانب شاهین بوزن
و مقدار مساحت با یکدیکر راست بود برین مثال
انکه دو باره کفه سازند دران از آهن یا مس یا برنج جنانکه هر دو کفه
بوزن و کیل راست بود جنانکه باب امتحان کنند بیک مقدار بود
و هیچ تفاوت بر یکدیکر ندارد و هشت پاره زنجیر سازند از
آهن یا برنج یا مس بهر کفه جهار پاره در بندند و هشت پاره
قلاب کنند بهر کفهٔ جهار پاره بر نشانند و قلابها بوزن هم راست
باید پس زنجیرها دراو افکنند و ترازو راست کنند که نمودیم



و جون خواهند که دیناری بزر را
عیار کیرند یا دیناری سره را برابر
کنند راست بسنجند و دیناری دیکر
را دران کفه و هر دو را بیک باب
فرو زنند بیکبار برابر شود بر
دارند و هر دو بهم راست باشند
بهمه حال پس جون آب را بسنجد بمیزانی دیکر یکی بر یکی لابد
که فزون باشد مقدار سیم یا مس بود که دران دینار بزباشد
و جمله عقاقیر و آلتها را بدین میزان عیار برین جمله بشناسند
و این تمام است در این معنی
والسلم

احکام ماههای عربی چون محرم روز یکشنبه بود سرما سخت بود و عدد
کودکان کم شود و دردها مختلف پدید آید و مرگ سخت بود و انگبین کم بود و
در آخر سال دردها بیشتر بود و مرگ گاوان بود و سلطان بقتل آید و سلطانی
را در مشرق غلبه کند چون در دوشنبه بود باران بسیار بود و مرگ مفاجات
بود و گرما بسیار بود و کشت را آفت رسد و درختها بزیان آید و دردها
بسیار بود و انگبین کم بود و یکی خروج کند بر سلطان در ناحیت مشرق و مرگ
زنان بود و حوا این روز زاد و مولود نبی علیه السلم این روز بود چون
روز سه شنبه بود زمستان سخت بود و برف بسیار بود و تابستان خوش بود
و خرما کم بود و مرگ مردم بسیار بود و غلها بسیار بود و مرگ گوسفندان
بود و درختان را آفت رسد و نرخها ارزان بود و وبا بود بناحیت مغرب و
شام و خلقی بسیار بمیرند و یکی بر سلطان خروج کند و غلبه سلطان را بود
و ببابل آفت رسد چون روز چهارشنبه بود زمستان میانه بود و باران
بسیار بود و دردها عظیم بود و بیماری و وبا بود و تابستان خوش بود
و طعام بسیار بود و میوها فراوان بود و زمین بابل آفت رسد چون
روز پنجشنبه بود زمستان خوار بود و انگبین و میوه بسیار بود و تب و
مرگ و وبا بسیار بود آخر سال زمین بابل و باول سال بزمین روم و بر مسلمانان
ظفر یابند و بآخر سال مسلمانان ظفر یابند و در بادیه هولی عظیم افتد و
پادشاه عرب بر ایشان ظفر یابد چون روز آدینه بود زمستان سهل بود
و آبها کم بود و نرخها گران بود و درختان را آفت رسد و یکی خروج کند بر
سلطان و ظفر سلطان را بود و خلقی عظیم کشته شوند و درم و دینار
عزیز بود چون روز شنبه بود زمستان سخت بود و سرما صعب بود و مرگ
کودکان و پیران بسیار بود و در همه ناحیت تشویش و اضطراب بسیار بود
تمت والسلم



اگر تمام کمالات جمع در شخصی است — چو مفلس است نیرزد بیک درم که هباست
وگر عیوب جهان دارد و غنی است بمال — عزیز جمله خلق است و جای او همه جاست
زهی زمانه جاهل نواز عالم کش — که در زمان تو بودن میان خلق خطاست

چل روز کمند خلاف قانون دارا — ماه رمضان و ده عاشورا
بعد از هلاک ما گذری گر بخاک ما — آهسته نه قدم بدل دردناک ما
دارا وفا چو جوشد بر خاک ما گذر
جز مهر او گیاه نروید ز خاک ما



